

پاسخی به صفحات آخر مجله ایام

ندای حق

«و در ایام آخر واقع خواهد شد که کوه خانه ی خداوند بر قلّه ی کوه ها ثابت خواهد شد
و فوق تل ها برافراشته خواهد گردید و جمیع امت ها پسوی آن روان خواهند شد.
اشعیا ی نبی - باب ۲ - آیه ۳ و ۴»

"انّ هذه الارض المقدسة ارض ميعاد اى تقوم فيها القيامة الكبرى و تصبح كلّ
شبر منها به ألف دينار."

محرر الدين ابن عربي

ترجمه: این زمین مقدس ارض موعود است. جایی که قیامت بکبری در آن به پا
خواهد شد. روزی فرا می رسد که هر وجب آن هزار دینار معامله گردد...

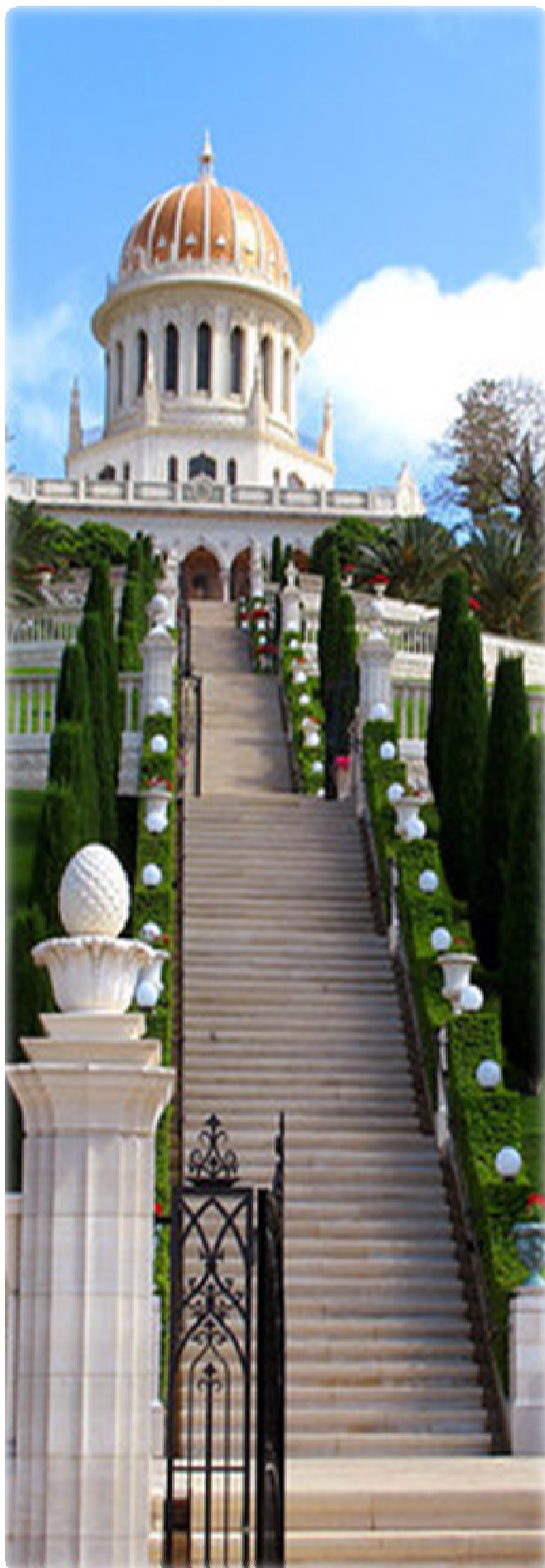


یا ایها عزیز مسنا و اهلنا و الضروجننا بیضاعة مزجاة فاوف لنا الکیل وتصدق علينا ان الله یجزی المصدقین

صد و شصت و چهار سال است که آنچه خواسته ای با من کرده ای. به زندانم فکندی، کتکم زدی و شکنجه ام نمودی، به زنجیرم کشیدی، همسر و فرزندانم را کشتی، پدر و مادرم را ربودی و نابود نمودی، مرا نجس و پلید شمردی و از من دوری گزیدی، به رویم تف انداختی، تحقیرم نمودی، از کار و شغل و تحصیل علم محرومم کردی، عواطف و احساسات و قلبم را زیر پا گذاشتی، حتی قبرهای عزیزانم را زیر و زیر کردی، اموال دوستانم را مصادره کردی و به یغما بردی، فحش و دشنام دادی و لعنتم کردی، ... و از همه بدتر، محبوب و مولایم را تبعید و زندان کردی و شهید نمودی. اما به خدا قسم هیچ یک از این ها این چنین ناراحتم نکرد و دلم را به در نیاورد، چه که همه مظلومان تاریخ و حق جویان جهان، هزاران سال است که از این جور و ستم ها کشیده و می کشند. اما! یک چیز و فقط یک کار تو دلم را به شدت بشکست و به درد آورد و آن تهمت ها و دروغ ها و افتراهایی است که به محبوب معنوی جان و دلم و به من و دوستانم بستنی تا جور و ستمی را که نمودی برای جهانیان و هموطنان عزیزی که چون تو نیستند و از ستم بیزارند، توجیه کنی .

تو را قسم می دهم به هر ارزشی که به آن اعتقاد داری و برایت محترم و عزیز است، که هر چه می خواهی ظلم کن و ستم روا دار، اما تهمت و افتراء مزین و مکر و ریا روا مدار. آنقدر اسیر نفرت و تعصب و کین شده ای که فرا موش کرده ای همه ادیان آسمانی و همه انسان های آزاده، تهمت و افتراء و ریا را بدترین و پلیدترین وسیله ستم و ظلم به بیگناهان و مظلومان و آزادگان حقیقی دانسته اند. آیا به یاد نمی آوری که قرآن مجید به نمایندگی از همه آن ادیان و وارستگان در این مورد چه می فرماید؟ «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا؟» پس چه کسی است ظالم تر از آنکه بر خداوند به دروغ افتراء می بندد؟ آیا چنین ستم و افتراء و حقیقت پوشی را در مورد خود و عقایدت روا می داری؟ لابد طبق قانون طلایی همه ادیان و حقیقت جویان جهان، نباید آنچه بر خود نمی پسندی بر دیگران به پسندی، چه که اگر چنین نباشی طبق کلام خدا ظالم ترینی. چرا نمی خواهی دیگران خود به چشم خود متون معنوی و تعالیم آسمانی و تاریخ آئین یزدانی را که تازه از جانب خدای مهربان برای وحدت و صلح جهان و جهانیان آمده ببینند و خود قضاوت نمایند. از دو حال خارج نیست، یا حق است و داروی و شفای دردهای امروز و فردای جامعه بشری، و یا باطل است و موجب تشدید و افزونی دردها. بنابراین تهمت و افتراء و ستم و ریا چرا؟ کافی است هر کس فقط و فقط به چشم انصاف خود ببیند. با این حال به خدا قسم که به حکم و دستور همین آیین جدید یزدانی، علی رغم همه افتراها و تهمت ها و ستم هایت، مقابله به مثل و انتقام را گناه می شمارم و دوستت می دارم چه که خدا عشق و محبت و اتحاد و دوستی و عفو و ایثار و صبر و بردباری و خلوص و فدا می خواهد، و نه ظلم و نفرت و کینه و دشمنی و ریا .

پس بیا تا زندگی خاکی مان به انتها نرسیده دست به هم دهیم و دوستی پیشه سازیم، زیرا در بستر و فضای دوستی و صفا و احترام و وفاست که می توان حقایق را بررسی کرد و دریافت و با به کار بستن آن حقایق، تاریکی بیگانگی در جهان امروز را به نور یگانگی روشن ساخت. بهاءالله، آن که منتظرش بودیم، برای همین آمده و به جهانیان چنین ندا فرموده: «ای دوستان، سراپردا یگانگی بلند شد به چشم بیگانگان یکدیگر را نبینید. همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار» و «ای دوست در روضه قلب جز گل عشق مکار»^۱



فهرست

- ✓ سرآغاز
- ✓ پرسشی و پاسخ

فصل اوّل

- ✓ شیراز شهر کهن
- ✓ شیراز مدینه الله
- ✓ مثنوی صحبت لاری
- ✓ شروع ماجرا از شهر کربلا
- ✓ بعثت حضرت اعلی
- ✓ قسمتی از سخنان حضرت باب

فصل دوم

- ✓ مقام حضرت اعلی
- ✓ چهار نهر جاریه در بهشت
- ✓ دعای توسل
- ✓ سایر صفات و ملکات سید باب
- ✓ نامه به همسر
- ✓ علمای مومن
- ✓ لوح بدون نقطه
- ✓ رساله غناء
- ✓ شرح لوح غناء
- ✓ وجوه امتیاز حضرت اعلی

فصل سوّم

- ✓ جعل و تحریف
- ✓ جعل در احادیث
- ✓ علل جعل
- ✓ تغییر در کتاب ادوارد براون
- ✓ تغییر در کتاب یکسال در میان ایرانیان
- ✓ تغییر در جلد ۱۳ بحارالانوار
- ✓ تحقیق یکی از علماء در مورد جعل احادیث
- ✓ جعل در احادیث بشارات ظهور
- ✓ بررسی توبه نامه و مقایسه خطوط

فصل چهارم

- ✓ مجلس ولیعهد (قسمت اول)
- ✓ مجلس ولیعهد (قسمت دوّم)
- ✓ بررسی مجلس ولیعهد

فصل پنجم

- ✓ استقامت باب و یارانش از زبان ادوارد براون
- ✓ شرح شهادت

فصل ششم

- ✓ اعتراف ردیه ها به عدم توبه سید باب
- ✓ نقد روایت رضا قلی خان و دروغ پردازی های او
- ✓ سخنانی دکتر بهرام چوبینه
- ✓ گفتگوی کانون اوهام زدایی با گروه رهپویان وصال
- ✓ بررسی توبه نامه جعلی

فصل هفتم

- ✓ عاقبت مکذبین و معرضین
- ✓ لوح خراسان
- ✓ سرگذشت ستمکاران از دید تاریخ

سر آغاز

گردد. این نبرد با سرعت گسترش یافت و در سه محور اصلی در ایران متمرکز گردید قلعه هایی که در مرکز مدافعه مؤمنین به سید باب و مقابله با قوای مهاجم دولتی بود روزبروز به قدرت و صلابتش افزوده می گشت. در هیچ یک از این سه مرکز، قوای دولتی با همه امکاناتشان نتوانستند با مردمی که با دست خالی به دفاع برخاسته بودند مقابله کنند به ناچار در همه این مراکز به نیرنگ و تزویر متوسل شدند و با مهر کردن قرآن آنها را از قلعه بیرون کشیدند و سپس همه را قتل عام نمودند. ادوارد براون در مورد شجاعت و پایداری اصحاب قلعه چنین نوشته است:

سرانجام با فکر خودسرانه و تصمیم نابخردانه ای که از طریق یکی از بابیان جاهل صورت میگیرد با تپانچه به قصد کشتن شاه به او تیر اندازی می گردد این واقعه غیرمنتظره و نامعقول بهانه خوبی به دست مخالفین میدهد و اتحادی را بین سه نیروی اصلی مملکت یعنی دولتمردان و علما و به تبع آنها دین داران متعصب پدید می آورد که با تمام قوا همگی دست به دست هم دهند و به قلع و قمع وحشیانه یاران سید باب و پایان دادن به این قیام و نهضت بپردازد. خشم و غضبی که از طرف درباریان شاه در اثر زخمی شدنش ایجاد شده بود آتش انتقام را به شدت شعله ور می ساخت و با بهانه نمودن این عمل نامطلوب با بی رحمانه ترین مقابله ها به جان این طایفه بی دفاع افتادند و تا آنجا که در توانشان بود با ایجاد رعب و وحشت مصمم شدند که دیگر اثری از این نهضت بر جای نگذارند، تا جایی که نقل می کنند ناصرالدین شاه با خشم و نفرتی که از آنها در دل پیدا نموده بود به چنار خانه اش خطاب نمود که اگر بفهمم تو هم بهائی شده ای تو را می خشکانم. اما با همه این احوال و با اینکه در تاریخ کمتر سابقه داشته که تمام قوای یک مملکت بر علیه طایفه ضعیف و بی پناه این گونه مصمم و یکصدا شوند صدای این پیام جدید خاموش نگشت و آثار این آیین نوپا از بین نرفت و همه این مظالم و ستم ها و آزار وحشیانه به رشد و تقویت آن کمک می نمود و می رفت که باورهای خرافی و اوهامی که سالها گریبان گیر

متجاوز از ۱۶۰ سال پیش زمانی که ایران دوران تاریکی از تاریخش را می گذراند نشانه هایی از طلوع صبح هدایت و پایان ظلمت پدید آمد که نوید می داد و مردم را مهیا می ساخت تا ظهور عظیمی را که کافل سعادت و زمینه ساز خوشبختی آنهاست پذیرا گردند؛ ظهوری که مقدر بود روزی جهانیان را از ناکامی ها و مظالم برهاند و توازن و تعادل را در ابعاد مختلف اجتماع ایجاد کند و همه را در ظل سراپرده یگانگی مجتمع سازد و آرزوی دیرینه بشر و ادیان گذشته را در این عصر نورانی محقق نماید

دست تقدیر وقوع چنین حادثه عظیم و بروز چنین تحول بی سابقه ای را از کشور مقدس ایران رقم زده بود.

ایرانیان با نثار جان و فداکاری بی سابقه به این نهضت بزرگ به نحو گسترده ای روی آوردند و تعالیم این مبشر ایرانی که بت های او هام را یکی پس از دیگری فرو می ریخت پذیرا گشتند. برخی از مورخان خارجی تعداد نفوسی را که به این نهضت بزرگ گرویدند در زمانی که کل جمعیت ایران به حدود شش میلیون نمی رسید نیم میلیون نفر تخمین زده اند. در هیچ نهضت دینی سابقه نداشته که علمای دین قبل به نهضت جدید روی خوش نشان دهند و یا آنرا پذیرا گردند، اما در این نهضت تعداد بسیاری از علمای اسلام با مردم شریک بودند. آنان قوای دولتی را که با آن همه امکانات به قلع و قمعشان پرداخته بودند در سه نبرد نابرابر با دست خالی شکست دادند. از بین آنان می توان از عالمی شهیر نام برد که از طرف محمد شاه مأموریت یافت و اسب و شمشیری دریافت نمود تا به شهر شیراز رود و از این واقعه پر ماجرا از نزدیک باخبر شود تا پس از اطمینان از بطلان مدعا به این غائله خاتمه دهد. از قضا همین عالم بزرگ که نامش سید یحیی دارابی است در سومین ملاقاتش با سید باب از مؤمنان و شیفتگان او می گردد و به این نهضت می پیوندد و نبرد با مهاجمین به این نهضت را بر موقعیت و جایگاه با عظمت خود در دربار ترجیح می دهد و سرانجام در راه پیشبرد امر او شهید می

این ملت بیچاره گشته و آن هارا از هر گونه تحرک و همگامی با مردمان جهان و ملل متمدن باز داشته نجات دهد و تمدنی جدید در خور این مملکت غنی و ثروتمند و این مردمان باهوش و مستعد و توانمند نصیب نمایند تمدنی که با دین داری و روحانیات توأم بوده و به عبارتی با دیانتی همگام گشته که منادی صلح و تفاهم بین اقوام و ملل متخاصمه و رافع اختلافات و تعصبات و بدعت ها و کج فهمی های هزار ساله است که در اثر فاصله و دوری از مبدا فیض ایجاد گردیده است چنین تمدنی همگام با دیانتی که از ایران برخاسته بود این قابلیت را داشت تا ایرانیان را فخر جهانیان سازد . اسفا که چنین نشد .

حضرت بهاءالله می فرمایند: " اگر این حجبات هائل نمی شد ایران در دو سده او ازید به بیان مسخر می گشت و مقام دولت و ملت هر دو مرتفع می شد و بعد از اصلاح ایران نفحات کلمه در سایر ممالک متضوع می گشت."

واژه حجبات که در این بیان مبارک آمده بسیار پر معنی و بسی وسیع و پر محتواست یکی از این حجبات که مانع خوشبختی و سعادت این ملت گردید آنحضرت خود آن را در سایر آثارشان بیان فرمودند . داشتن باورهای اشتباه و جزمیت و تعصب دینی و تقید به آنها است ، **باورهای که در طول زمان در اثر حب نفس و جاه طلبی از حاکمان و متولیان دینی وارد دین گشته و با نام احکام دین و تعالیم دینی به مردم القا شده است ، ولی در واقع برخاسته و حاصل تفکر و تخیل و اوهام باطله است و هیچ نسبت و ربطی به اساس دین ندارد همان اوهامی که دیوار محکم آن را سید باب در ایران فرو ریخت**

(دین خدا از این اوهام منزّه و مبرا بوده و هست)

سر انجام آنچه در قرآن کریم پیش بینی شده بود اتفاق افتاد یعنی هرگاه تفکر و واقع بینی و توجه به روح دیانت جای خود را به تقلید بزرگان و پیروی کورکورانه و تعصب دینی دهد ، آن زمان است که توقف و محرومیت انسانها از ترقی و تعالی شروع می شود . در قرآن کریم ایاتی است که دلیل ضلالت و بدبختی مردمان را در تقید و وابستگی به

ظواهر دین و اعتماد به بزرگان و سادات دانسته است ، در آن زمان پدیده تقلید در بین عموم مردم نا آگاه رواج داشتو بقدری هم شدید بود که بلا درنگ دستمایه روسا و بزرگان متولیان گردید که از پیشرفت نهضت بابیه به هراس افتاده بودند و نفوذ تعالیم سید باب را در مردم خطری بزرگ برای خود می دیدند و بلافاصله به فکر افتادند که از این موقعیت مناسب استفاده کنند و با کمک تبلیغات سوء و گسترده ای که همیشه در مواقع جهل و بی خبری و اختناق بهترین نتیجه را می دهد مردم را در جهالت نگاه دارند آنان در چنین موقعی فرصت را غنیمت شمرده به فکر افتادند از اعتماد مردمی که هنوز آگاه نشده بودند سوء استفاده کنند آنان را با ایراد تهمت و افترا به بنیان گذار این آئین بدبین نمایند و اذهانشان را نسبت به پیروان او منحرف سازند و از سادگی و خلوص و تعلقی که مردم ایران به دین داری و خداپرستی داشتند استفاده کنند گویا فهمیده بودند که موجودیتشان در گرو نابودی طرف مقابل و زائل نمودن و پاکسازی ایران از افکار جدید است ، اگر مردم از طریق ظهور جدید به حقیقت دست می یافتند دیگر جایی برای ایشان نبود و در حقیقت ادامه حیات آنان مشروط به پیروزی در این غائله و خروج شرافتمندانه از این معرکه بوده است ، پیروزی که لازمه اش پا گذاشتن بر همه ارزش های انسانی و رهایی از همه تعهدات و خروج از عهد و پیمان و میثاق خداوندیست.

بنابراین لازم بود با زیر پا گذاشتن تمام این ارزش های وجدانی و انسانی و الهی با تمام قوا به این امر خطیر کمر همت ببندند. ابتدا برای آنها فضایی بوجود آوردند که کوچکترین روزنه ای جهت نفوذ و ارتباط و تبادل اطلاعات نباشد و آگاهی مردم از پیام الهی ناممکن شود. تماس با بهائیان و مطالعه کتب آنها را حرام و مخالف اسلام معرفی کردند. تبلیغ و دادن اطلاع از طرف بهائیان را ممنوع کردند ، برای بهائیان که امر الهی را اعلام می کردند مجازات های سخت در نظر گرفتند و در بعضی مواقع به بهانه محاربه با خدا فتوی به قتل ایشان دادند. آنگاه در چنین فضایی بسته و مهر شده و مملو از اختناق تا توانستند اتهام بستند، دروغ گفتند، تهمت زدند، نسبت های ناروا دادند، برای انحراف ذهن مردم و بدبین کردن آنها این اجازه را به خود دادند که آیات کتاب مقدس آنها

را معنی کنند که در هیچ دینی جز مبتن آیات آن دین حق اظهار نظر در این زمینه را ندارد و آنها به میل خود احکام این دین را تفسیر کردند، شبهات ساختند و به ذهن مردم القا کردند و در مقابل از همه تعالیم مترقی و حیات بخشی که هر انسان منصفی را به مجرد استماع شیفته می ساخت چشم پوشیدند و حقایق آن را مخفی کردند، از تعصبات مردم استفاده کردند و تنها چند آیه ای که معنای آن دو پهلوسست که مانند آن در همه ادیان وجود دارد به عنوان نمونه تعالیم این دین به میل خود معنی نموده چهره زشت و نفرت آمیزی از این آئین ساختند و پرداختند و به خورد مردم ساده دل که به آنها اعتماد نموده بودند دادند، حتی به این حد هم اکتفا نکردند نسبت های نامعقولی که هیچ انسانی آن را نمی پذیرد در نهایت اعتساف و ظلم و بی رحمی نثارشان کردند حتی از نسبت دادن امور غیر معقول و خرافی هم از قبیل دُم داشتن و سُم داشتن در زمانی که مردم مستعد پذیرفتن آن بودند دریغ نکردند.

متأسفانه روشنفکران و نویسندگانی هم که اهل تحقیق بودند به خاطر شدت مصائب وارده بر این جامعه خود را کنار کشیده و ورود به این وادی را برای خود جایز ندانستند و سکوت و بی طرفی خود را تا این زمان حفظ نمودند و به این طریق نتیجه ای که باید در ایران از این نهضت بزرگ گرفته می شد به دست نیامد و نهضتی که در یک دستش داروی شفا بخش ملک و ملت و حرکت به سوی تمدنی بزرگ و بهره وری از منابع سرشار خدادادی بود و در دست دیگرش نعمت ایمان و دیانت و خداپرستی و امانت و وفاداری به حق و حقیقت قرار داشت در این مملکت عزیز ناکام ماند.

«باری، پس از شکست ظاهری این نهضت، مردم ایران به دو گروه تقسیم شدند، گروه دین دار همراه با تعصب دینی و وابستگی به ظاهر دین در ظل حمایت فکری و عقیدتی و تبلیغات که به قالب ها و جلوه های کهنه و قدیمی دین دلخوش بوده، از هر گونه موهبت تمدن و دانش و جلوه جدیدی از نعمت های زندگی و رفاه انسانی به خیال تضاد با دین بیزاری جسته و فاصله گرفته اند. با فرهنگی کهنه و ایستا و با افکاری متحجر و وامانده و مخمود به همان روش زندگانی اجداد خویش ادامه دادند. و گروهی دیگر که

شیفته نوآوری، تجدد و تمدن بودند چون چنین افکاری جدید را با شکلی از دیانت که در ذهن داشتند مغایر دیدند، از آنچه در ذهنشان از خدا، پیامبر، دین و شریعت بود خسته شده، به کلی همه را رها نموده بالمره از شریعت دست کشیدند در نتیجه تمدنی مادی، خشک و بی روح، خارج از کرامت انسان و به دور از روح معنویات و اخلاق وارد ایران شد که چون با تفکر اکثریت ملت که جزء دسته اول بودند در تضاد بود در همین محدوده ناقص باقی ماند و تا این اواخر هم پیشرفت چندانی نداشت و همین امر باعث شکست پیاپی آن در انقلابات مشروطه خواهی و آزاده خواهی گردید.

«در مقابل، ملل جهان که مجموعه ای متفرق و متشتت با فرهنگها، نژادها و زبان و آداب و سنن خاص و متفاوت بودند با اطلاع از این ندای الهی گویا محبوب و مطلوب واقعی خود را از این دیار مهجور یافتند. دینی که از موطن اصلی اش رانده شده بود مورد پذیرش کروهرها انسانی که با فرهنگ، سنت و آداب ایرانی فاصله زیادی داشتند، قرار گرفت و هرکدام به نحوی و به دلیلی شیفته عظمت و جلالت این آئین گشتند، در ظل خیمه واحدی که برای کل ملل عالم پیش بینی نموده بود و همه به ورود به آن را فرا خوانده بود جمع شدند و جامعه ای تشکیل دادند که وحدت و همدلی اش الگویی برای نجات از اختلافات و برادر کشی هایی گردید، جامعه ای که در عین برخورداری از روحانیت و آثار دینی و معنوی، کاملاً در توافق با تعقل و تمدن پویای امروزی است. این کثرت نفوس و نژاد و مذاهب و اقوام موجب ظهور وحدتی جامع و فراگیر و گنجینه ای غنی و جهان شمول گردید که اعتباری عظیم و قدرتی جهانی به این نهضت بخشید.

حال باید ملاحظه نمود دیانتی که مورد ستم و بی مهری هموطنان خود واقع شد چگونه نفوس بی شمار، صدها برابر آنچه در ایران بود به او گرویدند، به گونه ای که در مدتی قلیل به قضاوت آمار رسمی مندرج در دانشنامه بریتانیکا به عنوان دیانتی معرفی شده که بعد از دیانت مسیح از لحاظ گستردگی رتبه اول را در دنیا حائز است و از دیانت اسلام جلو افتاده است، یعنی در نقاطی از کره ارض جای گرفته است که هنوز هیچ دیانتی به آنجا نرسیده است.

حضرت بهاءالله چنین نفوذ و قدرتی را نتیجه استعداد ذاتی این شریعت ذکر می فرماید نفوذی که منشأیی الهی دارد و هیچ نیرویی قادر بر مقابله با او نیست و می فرماید قوله تعالی: «لو یسترونه فی البر آنه یظهر من قطب البحر و یقول آتی لمحیوب العالمین»، (اگر او را در خشکی بپوشانید او از اقیانوس ها سر بر آورد و فریاد زند که من هستم محبوب و مطلوب شما).

یکی از جلوه های نفوذ و رشد این آئین همانطور که بشارت داده اند این است که نفوسی از تابعین ادیان دیگر و افراد بی طرف و منصف به دفاع از بهائیان بر خواهند خواست و حق آنان را از ظالمان خواهند گرفت. بنابراین بی مناسبت نیست در این زمان که تمام رسانه ها و مجلات و دستگاه های روابط جمعی با مشاهده نفوذ این دیانت در عالم و گسترش بی سابقه آن کماکان بر علیه این مظلومان بسیج شده اند، قسمت هایی از مقاله یک شخص منصف و بی طرف به نام سهراب نیکو صفت که ابتدا در سایت اینترنتی بوده و اخیراً به صورت کتابی به تحریر درآمده نقل نماییم:

دفاع از حقوق بهائیان (نقل از کتاب سهراب نیکو صفت)

هر ملتی که به سرنوشت آینده خود علاقه مند باشد باید پدیده های اجتماعی مربوط به جامعه خود را دقیقاً بررسی نماید اما متأسفانه در جامعه ایران از زمان پیدایش جنبش بابیه و بعداً بهائیه تا به امروز یک بحث علمی و منطقی در شناخت تفکرات این جنبش نشده است. آنچه تاکنون توسط مخالفین آنها نوشته شده است غیر از تهمت و افتراهای گوناگون چیز دیگری به چشم نمی خورد. زمانی آنها را به روسیه، گاهی به انگلیس و امروز به صهیونیسم و آمریکا وابسته می دانند.

مخالفان دیانت بهائی چه تفکری داشتند

روحانیان شیعه با تأسیس مدارس جدید تا سرحد امکان مخالفت کرد و از هرگونه اقدامی که در حیطه قدرت آنها

بود در جلوگیری از تشکیل آنها فروگذار نکرد ایجاد مدارس که منجر به با سواد شدن جامعه می شد نمی توانست در راه اهداف روحانیون باشد مخالفت روحانیون با مدارس جدید، شکستن میز و صندلی های مدرسه حسن رشدیه و فرار اجباری او به خارج از کشور از دست طلاب علوم به اصطلاح دینی ثبت در تاریخ است.

آیا چنین جامعه ای متحجر و نازا نخواهد بود؟ بدین علت است که در پانصد سال گذشته فیلسوف نامدار و یا متفکری در ایران به وجود نیامده است. ولی خوشبختانه امروز با بودن امکانات علمی و فنی مردم به اطلاعاتی دسترسی پیدا کرده اند که زمانی فقط در انحصار عده معدودی به نام روحانیون بود.

اقدام سید باب برای نجات مردم ایران از اوهام و خرافات

سید باب این رادمرد ایرانی برای مردم عقل قائل بوده است و آنها را اشخاصی می دانسته که خود می توانستند خوب و بد کار را تشخیص بدهند و احتیاج به پیشوا و رهبر نداشتند.

سیدباب با تفکرات خود پایه قدرت روحانیت شیعه را هدف قرار می دهد و از این رو مخالفت شدید آنها را به جان می خورد. در اینجا اشاره ای به تفکرات سید باب و بهاءالله مسئله را روشن می کند. برای نمونه آنها نماز جماعت را تحریم می کنند یعنی یکی از ابزار بزرگ روحانیت را از دست آنان خارج می کنند. آنها معتقدند که هر شخصی خود می تواند به سوی خدای خود عبادت کند.

دوم فتوای روحانیت شیعه را غیرقانونی می دانند و حقی را برای آنها در این زمینه قائل نیستند. آنها اصولاً فتوی را حرام اعلام می کنند. بر بالای منبر رفتن و از موضع قدرت صحبت کردن را گناه می دانند. دست بوسی و اقرار به گناه و طلب بخشودگی از طرف شخصی غیر از خداوند متعال را حرام می دانند و آن را مخالف کرامت انسانی معرفی می کنند. حقوق زن و مرد را مساوی می شناسند و معتقد هستند که هر شخصی موظف است که خود کشف حقیقت کند و نباید گوش به فرمان دیگری باشد.

اظهار نظر درمورد جانشفانی ها و فداکاری های بابیان و نتیجه گیری از آن

در ۶ سال دوران آن چنان جنبشی در میان ملت ایران به وجود می آید و مؤمنین به او با چنین شوری قیام می کنند که قابل وصف نیست. آقای مهندس مهدی بازرگان که می دانیم از مخالفین سرسخت بابیان و بهائیان بوده درباره فداکاری آنها چنین می نویسد:

مثلاً آدم وقتی می بیند پیروان بهائیت و بابیت در راه پیشوایان شان چه فداکاری ها و ایثارگری ها کردند دچار شگفتی می شود.

در طول ۶ سال اول هزاران نفر جان خود را فدا می کنند و هزاران نفر از مقام و ثروت و عزت و احترام چشم می پوشند یا به هجرت می روند و یا در وطن در فقر به سر می برند.

آنهايي که چشم خود را بر روی حقيقت مي بندند و چنين جنبشي را دسيسه خارجي معرفي مي کنند در حقيقت به شعور ملت به آنهايي که در اين راه جان داده اند و به آنهايي که از همه شئون مادي بر سر آرمان خود گذشته اند توهين مي کنند. طرفداران اين تفکر آنهايي هستند که آگاهانه و يا ناآگاهانه آب به آسياب کسانی می ریزند که ملت ایران را صغير می دانند که محتاج به قيم است. آنهايي که معتقد هستند ايراني خود قادر به انجام کاری نيست در واقع مجري هدف های مرتجعین هستند. سيد باب لزوم يك تغيير بنيادی را در ايران لازم دید و با صداقت کامل دست به انجام کاری زد که حتی تصور آن از ترس روحانيان شيعه برای کسی متصور نبود.

شاید این حق طبیعی روحانیت شیعه باشد که برای استمرار قدرت خود با چنین نظریاتی مخالفت کند و تا پای نابودی با آن سر سازش نداشته باشد. اما باید این را صراحتاً اعلام کنند نه اینکه تهمت های ناروا به چنین جنبشی بزنند.

با توجه به مطالب ذکر شده راجع به روحانیت و تفکرات باب و بهاءالله که به آن اشاره شد علت مخالفت روحانیت شیعه با بابیان و بهائیان کاملاً مشخص است. نه باب و نه بهاءالله هیچگونه مخالفتی با اسلام نداشتند. بلکه بر عکس مدافع اسلام در برابر ادیان گذشته بوده اند. آنها سعی در این داشتند که مردم بتوانند طناب اسارت فکری خود را از زیر بار خرافات روحانیون که به نام دین معرفی می کردند بیرون بکشند و خود را از اوهام و خرافت آزاد سازند.

تجدید نظر در رفتار بابیهائیان

آئین بهائی را امروزه می توان در بین ملل مختلفه که در سراسر جهان ساکن هستند مشاهده نمود. آیا می توان یک بهائی فرانسوی، آلمانی، انگلیسی، آفرقایی و یا غیره را وابسته به خارجی دانست؟ آیا روز آن نرسیده است که نویسندگان و مورخین ما یک بحث منطقی و علمی نسبت به عقاید و افکار آنها را شروع کنند. امروزه در جهان هر پدیده اجتماعی مورد بحث و تحقیق قرار می گیرد. چرا ما نسبت به جنبشی که از ایران شروع شده و ریشه در فرهنگ ایران دارد و امروزه به یک جنبش جهانی تبدیل شده است نباید تحقیق کنیم؟ هدف ما از بحث و گفتگو با آقای شهبازی و شهبازی ها فقط و فقط باز کردن روزنه ای به تاریخ گذشته این جنبش است.

چرا ما به عقائد و افکار دیگران نباید احترام بگذاریم؟ آیا این همه کشتار مذهبی در تاریخ کشور ما کافی نبوده است؟ آیا نباید یک روزی خط بطلان بر اختلافات مذهبی بکشیم؟ امید است که بتوانیم در این راه قدمی بر داریم. چون ایمان داریم که راز رشد یک جامعه در تحمل و افکار دیگران است. خداوند همه را به راه راست هدایت فرماید

س - لطفاً بفرمائید انگیزه تهیه چنین مجله ای از ابتدا چه بوده و پیام اصلی آن چیست ؟

پاسخ -- در جامعه بهائی معمولاً روال بر جوابگویی به اعتراضات و پاسخگویی به شبهات نیست اما این بار اکثر بهائیان بلحاظ توهین و تحقیری که به مولایشان گشته، آن‌هم با این انتشار وسیع و عمومی، دیگر سکوت را نمی‌پذیرند و منتظرند پاسخ مناسبی به این اتهامات داده شود لذا به این امر مبادرت گردید. **دلیل اینکه چرا بیشتر مطالب حول معرفی حضرت باب است و درباره اعتراض به سایر هیاکل مقدسه مطلبی نیامده این است که چون توهین چشمگیر و شاخصی که با سر و صدا و هیاهو توأم بود مربوط به مجلس ولیعهد و موضوع توبه نامه است لذا مطالب بیشتر به این قسمت که در صفحات آخر مجله ایام است اختصاص یافت.** چون نمی‌خواستیم این پاسخ به طول و تفصیل انجامد به همین مقدار یعنی پاسخ فقط به دو سه صفحه انتهائی مجله ایام اکتفا کردیم. مسلماً اگر بخواهیم تمام مطالب را بررسی کنیم و پاسخ گوئیم کتابی حجیم خواهد شد که چنین هدفی فعلاً مد نظر نیست و نیازی هم به آن دیده نمی‌شود. البته در انتها نیز توضیح کوتاهی در مورد مقام حضرت بهاء الله اضافه شد که خالی از لطف نیست. در هر حال سیاست کلی عمده بر پاسخ ایجابی است نه رد و مقابله یعنی در قبال این اتهامات بی حد و حصر که از هر جهت وارد آوردند بدون ورود به میدان مجادلات و منازعات آنچه برای یک متحری و طالب حقیقت لازم بود واقعیات را روشن نماید و باعث رفع سوء تفاهم شود از مسائل تاریخی و روشنگری های کلی و پایه ای بدون ورود به جزئیات در طی ۹ فصل به شرح ذیل آمده است:

در فصل اول این مطلب را شروع نموده ایم که به طالبین حقیقت گوشزد نمائیم آنچه مرتب به اذهان مردم تلقین می‌کنند که این نهضت یک نهضت سیاسی است، و یا آنکه به تهمت به مردم القا می‌کنند که این جامعه در صد مبارزه با دین اسلام است و اعتقادات مذهبی را تخطئه می‌نماید

خلاف حقیقت و واقعیت است. بنا بر این لازم دیدیم از شروع این امر و حتی کمی قبل از آن ماجرا را نقل کنیم تا معلوم گردد منشا پیدایش این نهضت دین داری و خلوص نیت و خداپرستی و حقیقت خواهی و عشق به اسلام از جانب افرادی پاک و خداپرست بوده است و پایه این نهضت توسط افرادی بنا گردیده که در نزد مردم به تقوا و پرهیزگاری و امانت و صداقت و خلوص معروف بودند و با فداکاری و گذشت و جانبازی و نثار خون، این شریعت را پایه ریزی نمودند. همه این افراد کسانی بودند که قبل از پیدایش این ماجرا باتمام وجود در صدد کشف حقیقت و یافتن موعود اسلام بودند. خودشان مجتهد و صاحب فتوی و با خبر از اسلام، قران و احکام شرع و در این مسائل صاحب نظر بودند و با این دید به جستجو پرداختند. چله نشینی می‌کردند و به خاطر سرعت در یافتن محبوبشان به اعتکاف مشغول بودند. ما هها صائم می‌گشتند و مرتب به راز و نیاز می‌پرداختند.

به دستور دو مجتهد بزرگ و دو قائد عظیم الشانشان که خود از دنیا رفته ولی در زمان حیاتشان آثار قرب ظهور رایافته بودند و آنها را امر به تفحص و تجسس جهت یافتن محبوب یعنی حضرت صاحب الامر نموده بودند، راهی شهرها و دیار گشتند و پس از رسیدن به محبوب و یافتن مقصود، پیامشان به مردم باز پیروی از رهنمود اسلام بوده که در هزار سال قبل گفته شده: (وقتی شنیدید ندای قائمیت بلند شد به سوی آن بشتابید...)

بنا بر این ملاحظه می‌کنیم که این نهضت یک نهضت دینی و مرتبط با دیانت اسلام و در بین علمای اسلام بوده نه آنچه در اذهان القاشده که برای مقابله با دین و از میان بردن ارزشهای معنوی و خدایی است.

در فصل بعد حقائق علمی و روحانی و واقعیاتی تاریخی از موقعیت خطیر و جایگاه رفیع و عظمت شأن و مقام پیشوا و قوائد بزرگوار این نهضت رانشان داده ایم تا زمینه تحقیق برای افراد بی طرف فراهم باشد و محققین بتوانند درباره تبلیغات منفی و نامعقولی که در تضعیف شأن و تحقیر مقام

صاحب الامر در ارتباط با مباحثات مجلس ولیعهد رواج داده اند بهتر تفکر کنند، تبلیغاتی که می توان آن را توطئه ای از جانب صاحب منصبان دینی آن زمان نامید که مقام وموقعیت خود را در خطر می دیدند و به تشکیل جلسه ای فرمایشی و یک طرفه واز پیش برنامه ریزی شده متوسل شدند تا جلوی اقبال وسیع وگسترده مردم تبریز به سید باب رابه هر طریقی که ممکن است با توطئه وتزویر بگیرند . در این فصل گزارشی از اقبال بی سابقه علما بارائه تعداد محدودی از عکس وبیوگرافی مختصر انها در حدمقدور آورده ایم همچنین دلائلی از خود آن بزرگوار در اثبات حقانیت خویش که در کتب وآثارشان به جای مانده منضم نموده ایم وقضاوت بزرگان ان زمان در عظمت شان ومقام ایشان ومعرفی تعدادی از مجموعه کتب وآثار بی حد وحصری که در این مدت کوتاه در دوران اختناق و پرمخاطره ودرعین اسارت ومحدودیت شدید ازایشان به جای مانده ونیز بحثی در محتوای رسائل وکتب وعظمت وکیفیت بالا وغنای ذاتی این کلمات وآیاتی که درسرعت بی نظیری نازل گردیده و دال بر علو مقام ایشان حتی درعلوم ظاهری وبشری است . همچنین بیان خصوصیات خلقی وروحی او، که در محیط تاریک وپراز جهل وبه دور از فرهنگ وتمدن در زمان قاجار پرورش یافته است اما با این همه او با خلقیات ودیدگاه وسیع والهی اش می تواند برای همه خلق الگو قرار گیرد .همه وهمه اینها شواهد ومدارک روشنی است که طالب منصف را قانع میکند آنچه معترضین در تحقیر وتوهین به این سیدبزرگوار در این مجلات وروزنامه هامی نویسند برخاسته از حس غرض ورزی ومبتنی بر تعصب وعموما عکس العمل طبیعی مشاهداتی است که از نفوذ کلمه وخلاقیت بیان وقدرت تاثیر کلام او در عالم به ظهور رسیده و می رسد.

در فصل بعد موضوع استقامت حضرت باب واصحابش در مقابل بلایا وشدائد عنوان شده تا ثابت شود که آنچه آن حضرت واصحاب به مردم فرموده بودند به آنها ایمان داشتند وکسی که تا پای جان بر سر حرف خود بایستد این بهترین شاهد وگواه راستگوئی اوست . این مطلب را قرآن کریم به یهود متذکر شده، به آنها که خود را محق ودین دار ودوست خدا می دانستند وحضرت رسول را کافر ومفتری

می خواندند می فرماید بیاید اگر راست میگوئید برای اثبات حرفتان تمنای مرگ کنید وخود را به کشتن دهید تا معلوم شود چه کسی راست می گوید وجه کسی دروغ. " قل یا ایها الذین هادوا ان زعمتم انکم اولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین " ^۲

در اینجا خطاب ما به همین کسانی است که نسبت ساختگی به دین جدید می دهند. این محک را خدا برای صدق ادعای پیامبرش ارائه کرده. حال اگر این محک را قبول ندارند لازمه اش این است که آیات قرآن که این محک را تأیید نموده زیر سوال برند. نه فقط آیات قرآن ، بلکه خون هراسانی را که با فدای جان در راه عقیده اش صداقتش را به اثبات رسانده ضایع نمایند ، دلیری ها وشهامت ها وجان بازیها که همیشه در تاریخ بشر مایه افتخار ومباهات بوده با این فکر بی اعتبار نمایند . بنابراین هر عاقلی می پذیرد که رویه شخص خائن وجاسوس که خودش به خیانت خود معترف است وخائف ومضطرب وهراسان است با کسی که خود را محق میدانند وبه عقیده اش پایبند است وتا پای جان ایستادگی می کند کاملا فرق دارد وبرای همه قابل تمیز وتشخیص است.

در فصل بعد وارد اصل موضوع یعنی جلسه ولیعهد می شویم که آن را میدانی برای تاخت وتاز های بیرحمانه وتوهین وتحقیر گرفته اند . در این باب دو مقاله مشاهده می کنیم یکی بر مبنای این واقعیت است که بر اساس اختلافاتی که در بیان وقایع این مجلس موجود است خود حاضرین در جلسه طی نامه ای که به ولیعهد نوشته اند اقرار کردند که وقایع این جلسه در تاریخ تحریف شده . در این مقاله اختلافات موجود در نقل وقائع آن مجلس درهمه مباحث مطرح شده از جزئی وکلی بررسی شده و ثابت گشته که در هیچ موردی توافقی نیست و هرکس به زعم خود هرگونه که دلخواهش بوده نوشته. ساده ترین مسئله (تعداد افراد) و اقوال حاضرین در جلسه است که مورد بررسی قرار گرفته و معلوم شده در مورد اینکه چه اشخاصی در جلسه بوده اند هیچ توافقی نیست. آنگاه نتیجه گرفته شده که وقتی در ساده ترین مسئله یعنی تعداد افراد حاضر در جلسه هیچ

توافقی بین ناقلین نیست چگونه درباره مباحث علمی و فنی می توان به این گزارشات اعتماد کرد. بعلاوه در آن جلسه حتی یک نفر از مؤمنان به سید باب هم حاضر نبوده تا حرف طرف مقابل نیز در تاریخ بیاید و هر دو نظریه مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. به قول معروف تنها به قاضی رفته اند و هر چه خواسته اند گفته اند. بعلاوه الواح سید باب درباره مسائل بنیادی و پایه ای دین مخصوصاً در اثبات حقانیت خویش در کتاب ها و آثار او به وفور وجود دارد و به قدری قوی و محکم است که دیگر نیازی به بررسی مجلس ولیعهد در این باره نیست کسی که اهل تحقیق باشد و بخواهد بفهمد پاسخ سید باب به این سؤالات چیست، از همین کتب و آثار موجود او هم می تواند آنها را دریابد و به عظمت مقام او و حقانیتش پی برد و نیازی به مطالعه این تاریخ های مخدوش در مورد جلسه ولیعهد نیست.

در مقاله ای دیگر اصل جلسه زیر سؤال رفته که بر فرض که او نتوانسته علما را قانع کند که امام زمان است هیچ دلیلی بر بطلان دعوی او نیست چون این امر یک روال تاریخی

دارد و هیچ پیغمبری تا به حال نتوانسته علمای زمان خود را قانع کند که او درست می گوید. ابتدای ظهور همه پیامبران با این درگیری ها و اعتراضات مردم توأم بوده. همه پیامبران در ابتدا مورد تحقیر و استهزاء قرار گرفته اند و تنها در گذشت زمان بوده که آنها را به این مقام و عظمت رسیده اند

فصل بعد در مورد جعل است

با روایتی که از خود رسول اکرم آورده ایم که چگونه جعل حدیث در زمان خود آن حضرت شایع بوده تا جایی که روزی آن حضرت به منبر تشریف بردند و فرمودند: **قد کثر علی الکذابون** جعل حدیث از من زیاد شده کسی که بر من دروغ ببندد جایگاهش در آتش است^۳ و باز این عمل در زمان ائمه نیز آنقدر گسترش یافت که در علم الحدیث

گفته شده است. تماس نزدیک و مستقیم عده ای از زندا که با اسلام و تلبس بزی و لباس مسلین. و در نتیجه جعل و دسّ احادیث، برای بی پایه نشان دادن مبانی و احکام اسلام. چنانکه ابن ابی العوجاء (وی دائی معن بن زائده شیبانی، امیر معروف است که محمد بن سلیمان بن علی، امیر مدینه وی را گردن زد) در هنگام کشتن اقرار کرد که چهار هزار حدیث جعل و در میان اخبار پنهان ساخته^۴ و موضوع تقیه و برداشت هایی که از این واژه در اسلام شده که به دروغ مصلحت آمیز منجر گشته مخصوصاً که باب به کار بردن مجاز و کنایه هم به جهاتی که مقتضای آن زمان بوده در دین مفتوح بوده زمینه را برای سوء استفاده ها حتی برای معتقدان و دین داران واقعی باز نموده است. لذا شکی نمی ماند که جعل توبه نامه و یا نسبت دروغ دادن به چنین شخصیتی در این وضعیت خاص و بحرانی بسیار طبیعی است و هیچ بعدی به لحاظ شرایط زمان ندارد. جایی که در زمان رسول خدا از جانب مؤمنین به آن حضرت حدیث جعل می شود و به زوجه او از طرف مؤمنین به

اوتهاهم فحشا وارد می شود به جانشین برحق او نسبت قتل داده می شود، حال بعد از هزار سال، دیگر جعل توبه نامه برای کسی که او را کافر و مرتد می دانند حداقل انتظاری است که می توان داشت. چند نمونه خاص که جعل را در این جامعه به اثبات می رساند در مجموعه حاضر آورده شده که البته اگر تفحص

جایی که در زمان رسول خدا از جانب مؤمنین به آن حضرت حدیث جعل می شود و به زوجه او از طرف مؤمنین به اوتهاهم فحشا وارد می شود به جانشین برحق او نسبت قتل داده می شود، حال بعد از هزار سال، دیگر جعل توبه نامه برای کسی که او را کافر و مرتد می دانند حداقل انتظاری است که می توان داشت.

شود بسیار بیشتر از اینها می توان نشان داد شامل:

(۱) عدم لحاظ قسمت هایی از اصل متن

(۲) حذف یک قسمت از متن

(۳) تغییر در اصل متن

(۴) تحریف در معنا

(۵) سوء استفاده توسط ترجمه

^۴ - رجوع کنید به رسائل شیخ انصاری، علوم الحدیث ص ۲۹۱، پرتو اسلام ص ۲۵۷

^۳ - کتاب علم الحدیث - کاظم مدیر شانه چی - دفتر انتشارات اسلامی - وابسته به حوزه علمیه قم (آبان ۱۳۵۴) - ص ۳۰۴

اینها مواردی است که نمونه ان در این فصل آورده شده.

فصل بعد به بررسی مطلب اصلی یعنی توبه نامه اختصاص دارد. توبه نامه ای که می بینید با چه آب و تابی آن را علم کرده اند و بر سر بهائیان می زنند. این همه جنجال و سر و صدا در مورد یک برگه بی ارتباط و بی ارزش که با لحظه ای دقت در آن بی اعتباریش برای همه روشن می شود، نشان از چیست؟ از این که اگر واقعاً اینها مدرکی معتبر و یا حرف حسابی بر بطلان این جامعه داشتند چه می کردند! شکی نیست که با این حساسیتی که به این جامعه دارند آن را روی گلدسته ها برای همیشه حک می کردند. در تمام این کتاب ها که به نام تحقیق و شناخت واقعی بهائیت نوشته شده هرگز این انصاف دیده نشده که یک نفر از این افرادی که خود را محقق می خواند لا اقل اذعان کند که این برگه ای که نه اسم نویسنده دارد، نه اسم مخاطب دارد، نه مفهوم دارد، نه مهر دارد و نه امضاء، آخر دلیل انتساب آن به سید باب چیست؟ حتی اگر خط آن هم ذره ای شباهت داشت، خط آن حضرت را بارها نشان داده بودند که ببینید این دو خط باهم منطبق است. هر چند شبیه سازی بسیار رایج است و دلیل نمی شود، با این حال همین کار را هم نکردند تا لااقل حرفهای دروغینشان سندیت بیشتری پیدا کند. می بینیم که تنها با هو و جنجال آن را غالب کرده اند و در ذهن ها پرورانداده اند و برای مردم این ذهنیت غلط را ایجاد نموده اند، **برای مردم ظاهر بینی که در دین یک لحظه تفکر نمی کنند، مسلماً اطلاعشان از یک چنین مواردی صرفاً همان خبری است که در ابتدا به ذهنشان رسانده اند. حال این امر هر چه می خواهد باشد: صحیح باشد، دروغ باشد، تهمت باشد، در اینجا برنده کسی است که اولین بار این هو و جنجال را بتواند به نحوی راه بیندازد و آن را به ذهن ها منتقل سازد. دیگر بیرون آوردن چیزی که به تدریج خانزاد ذهنی شده به این راحتی ها ممکن نمی شود.** کجا کسی وقت می گذارد و گوشش بدهکار است که ببیند که مثلاً واقعیت موضوع توبه نامه چیست و به همین خاطر است که الان از هرکسی بپرسند که شناخت شما از این دین و این نهضتی که در ایران شما اتفاق افتاده و در تمام تواریخ عالم

به عنوان مهمترین نهضتی که در زمان قاجار رویداده تلقی شده چیست، چون مبنای اطلاعشان از همین طریق اطلاع رسانی دروغین است بلافاصله بدون هیچ فکروتاملی هرآن چه را به آنها گفته شده تکرار می کنند. در حالی که همین افراد اگر تصادفاً با یک بهائی آشنا شوند و این توفیق حاصل شود که سری به این جامعه بزنند خیلی سریع متوجه می شوند که این همه حرفها که به مغزشان وارد شده و به آن معتقد گشته اند حاصل همان هیاهو هاست و همه بر باد هواست و با واقعیت فرسنگ ها فاصله دارد. این است واقعیت امر و اوضاع و احوال زمانه و عنایت حکمرانان و زمامداران با این بهائیان مظلوم.

ما دلائل زیادی بر بی اعتباری این سند به اصطلاح توبه نامه آورده ایم که در این فصل مفصلاً ملاحظه می نمائید.

(۱) - تهیه و ارسال چنین سند مهمی از چنین شخصیتی، از یک همچو مقامی، در این وضعیت حساس مملکت که به صورت رسمی برای شخص اول مملکت و پادشاه زمان باید ارسال شود، به شکل یک برگه بی نام و نشان و بی مهر و امضاء و بی محتوا و نامربوط حقیقتاً خنده آور و مضحکانه است.

(۲) - خط سید باب با این خط همخوانی ندارد. با یک نگاه برای هرکسی روشن می شود. انواع خطوط درالواح متعددی از سید باب جهت مقایسه با خطی که به اونسبت می دهند ضمیمه اوراق است.

(۳) توبه نامه بدون بسم الله شروع و با کلمه والسلام خاتمه می یابد در حالی که هیچ نامه یا نوشته ای از سید باب بدون بسم الله وجود ندارد و هیچ نامه ای از او با کلمه والسلام ختم نشده است.

(۴) این توبه نامه توبه شخصی است که از مقام بابیت توبه کرده، لذا به درد هیچ کس نمی خورد. سید باب در جلسه ولیعهد در حضور پادشاه ادعای وحی و رسالت نمود، پس توبه از مقام بابیت مفهومی ندارد. احتمالاً آنها که فکر می کردند ادعای او بابیت است قبل از شروع جلسه این متن را آماده نمودند که به امضای او برسانند وقتی دیدند او علناً در جلو همه ادعای قائمیت و وحی نمود دیگر موردی نداشت که به امضای او برسانند در نتیجه آن را نگه داشتند تا شصت سال بعد به طریق نامعلومی به دست ادوارد براون

افتاد ، نامه بی اعتباری که درباره آن های و هوی راه انداختند و این گونه از عوام بیچاره در راه اهداف و خواسته های خود بهره برداری کردند . اینکه میگوئیم از عوام بیچاره بهره برداری میکنند اعتراف تکان دهنده ای است که در همین مجله یکی از علما نموده در صفحه مینویسد (۵) توبه نامه در دو منبع معتبر آمده . یکی نقل از ادوارد براون یکی در لغت نامه دهخدا که تفاوت فاحش آن دو را دقیقاً نشان داده ایم ، به گونه ای که جعلی بودن یکی از آنها برای همه روشن می شود. حال وقتی یک بار به طور قطع این سند جعل شده باشد کل کار از اعتبار خواهد افتاد

سؤال : در مورد ایرادات ایدئولوژی که در این مجله به این دیانت گرفته اند چه نظری دارید؟

پاسخ : آنها خود می دانند که جملات و مطالبی که می شود آن را برای یک دین به عنوان ایراد مطرح نمود و افراد ناآگاه را بدبین کرد در همه دینها وجود دارد، در همه زمینه ها چه مسائل تاریخی چه مسائل فلسفی چه مسائل اخلاقی و چه احکام ، به وفور پیدا می شود و غرض ورزی از همین جا روشن می گردد که اگر واقعاً کسی قصد تحقیق دارد و می خواهد یک دین را بشناسد هزار مسئله مثبت در آن وجود دارد آیا این بی انصافی نیست که همه را کتمان کند و تنها اشکالاتی را که به ذهن او می رسد با آب و تاب بیان نماید. از کسی که بنای مجله را بر این گذاشته که بهائیت را آن طور که هست بشناسد و روی مجله با عنوان درشت آنرا ترسیم نموده ، باید بپرسیم: آیا شناخت دین از طریق کپی کزدن دیدگاه های مخالفان آن دین و ملاحظه تهمت های آنان صورت میگیرد یا اینکه ابتدا باید کتاب های خودشان را دقیقاً مطالعه نمود. کتابهایی که خواندنش حرام است و به دست گرفتنش مجازات دارد چگونه ممکن است به واقعیت آن پی برد؟ آیا احکام یک دین که مناسب زمان است وسیله شناخت واقعی آن دین نیست، دینی که در صد و هفتاد سال پیش در تاریک ترین دوران ایران در زمان قاجار احکامی بیاورد که الان خود مجتهدین و فقهای اسلام به دنبال راه و روشی هستند که این احکام را به نام اسلام

اجرا کنند. آیا این طریقه شناخت آن نیست و باید کتمان شود ...؟

آیا در مورد شناخت دین بهائی این موضوع که چند نفر از علمای اسلام آن را قبول کردند و چه کسانی آن را رد کردند و مقایسه خصوصیات خلقی و علم و دانش و تقوای آنها با یکدیگر نکته مهمی برای شناخت این دین نیست؟ آیا اینکه چند نفر از علما جانشان را در این راه داده اند که در هیچ دینی سابقه نداشته امتیازی برای این دین نیست و برای شناخت این دین کمکی نمی کند؟ آیا اینکه بیست هزار نفر ایرانی جانشان را در راه حقانیت این دین داده اند در طریق شناخت آن قابل کتمان است؟ آیا اینکه علامت حقانیت یک دین را بر اساس راهنمایی های قرآن بررسی کنیم راه و روش ارزشمندی نیست؟ و آیا برای افرادی که خود را حافظ ناموس قرآن می دانند استفاده از این روش در شناخت واقعیت یک دین مؤثر نیست؟ چرا آنرا کتمان می نمایند؟ مگر در قرآن نفوذ کلمه را علامت حقانیت ندانسته؟ نباید نفوذ کلمه بهائی را برای شناخت آن مورد بررسی قرار داد؟ آیا تزکیه نفوس و تعلیم و تربیت که قرآن آن را حاصل و نتیجه و ثمره ظهور پیامبران دانسته نباید برای شناخت حقانیت جامعه بهایی میزان قرار گیرد؟ در آن صورت مقایسه آمار معتادان و تبهکاران و ... که در خارج از این دین در حد ده درصد است ولی در این دین در حد یک صد درصد هم وجود ندارد قابل توجه نیست؟ وحدت فکر و اندیشه و وحدت جامعه که قرآن آن را از علامت حقانیت یک دین شمرده در قیاس با سایر ادیان چقدر است؟ آیا این امر راه شناخت نیست؟ یک مسلمان راه شناخت موعود قرآن را باید از قرآن بیاموزد یا از مخالفین مدعی قائمیت؟ موقعیت و وجهه بین المللی یک جامعه جزء شناخت او نیست؟ اینکه این دین در صد و هشتاد مملکت در جهان رسمیت دارد جزء شناخت آن دین به حساب نمی آید؟ آیا خدماتی که به منظور پیشرفت جامعه بشری به جوامع انسانی می شود از قبیل فعالیت شدید در مجامع صلح و دوستی ، محیط زیست ، تساوی حقوق زنان و مردان ... و نقش و جایگاه مهم این دیانت در جهت تحقق وحدت عالم انسانی همه و همه برای شناخت ارزشهای این دین لازم نیست؟ آیا این درست است که بگوئیم بهائیت را می خواهیم

بشناسیم ولی یک مورد از این موارد را هم در نظر نگیریم
 آیا چشم پوشیدن از همه این موارد مهم برای شناخت یک
 دین و طرح چند نمونه از اشکالات، آن هم با هزار تزویر و
 ترفند رامی توان شناخت یک دین آن طور که هست نامید؟
 مثلاً اگر شخصی در مورد شناخت اسلام بیاید همین طریق
 را که شما بکار می برید به کار برد آیا مورد قبول و پسند
 شما خواهد بود؟ در طبیعت و ماهیت همه ادیان این
 آمادگی و پذیرش وجود دارد که مخالفین آنها بتوانند از
 طریق تفسیر به رای و تحریف آیات آن دین اشکالاتی بر آنها
 وارد کنند و مردم را بدبین کنند تا جائی که حتی بتوانند
 جلوی متعصبینشان پیامبر آنها را هم کافر و گمراه نشان
 دهند، کاری که بر سر همه انبیا بدون استثناء آوردند و قرآن
 آن را برای آگاهی دین داران بیان فرموده

**(وهمت کل امت برسولهم لیاخذوه وجادلوا بالباطل
 لیدحضوا به الحق غافره)**

یعنی همه امتها همت گماشته اند که به قصد مجادله
 و به نیت پایمال نمودن واقعیت ها و حقیقت با
 پیامبرشان به مبارزه پردازند

حال بیایید کمی فکر کنید و انصاف دهید از کسانی که به
 دین بهائی بر می خورند و توقع دارند تمام اشکالاتی که این
 بی انصافان طرح می کنند به روشنی برایشان حل شود باید
 پرسید: آیا این مدت طولانی که در دین اسلام بوده اید و
 تمام هستی و زندگیتان را بر مبنای این دین بنا نهاده اید
 یک لحظه به این فکر افتاده اید که ایراداتی که به دین اسلام
 وارد شده حل کنید و بعد آن را قبول نمایید؟ پس چگونه از
 بهائیان چنین توقعی دارید؟ اگر شناخت دیانت بهائی آن
 طور که هست آن گونه باید عمل کرد که در این مجله
 راهنمایی نموده قاعده باید برای شناخت سایر ادیان من
 جمله اسلام هم نیز به نظرات مخالفین رجوع کرد و از مطالعه
 اتهامات آنها اسلام را آنطور که هست شناخت

**س - اکثر مطالب مجله در این باره است که این دین با
 خارجیان و با رژیم پهلوی مرتبط است. نمی خواهید
 در این مورد صحبتی داشته باشید؟**

پاسخ: به نظرم در این گونه موارد بهترین روش سکوت است

چنانچه پیامبر اسلام در برابر یک چنین تهمت نا روایی که
 عیناً به همین صورت به او زدند سکوت فرمود. این مطلب را
 قرآن کریم فرموده که به آن حضرت تهمت زدند که او این
 دین را با کمک خارجیان به پیش می برد و اقوامی خارج از
 محیط عربستان به او کمک می رسانند (اعانه علیه قوم
 آخرون)..... در این مورد هیچ جوابی نفرمود. حقیقتاً انسان
 بعضی موارد اگر جواب ندهد بهتر است زیرا با هر جوابی که
 با چنین اشخاصی که گویی برای شنیدن ندارند جز اینکه
 ارزش کلام خود را پائین آورد کاری نکرده. در قرآن فرموده
 : **(اذا رأیت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم)**^۵
 یعنی وقتی مشاهده می کنی که افرادی در قرآن تفکر می
 کنند و برای اشکال گیری آن را می خوانند از آنها بیزاری
 کن و با آنها هم صحبت مگرد.

نقل می کنند در لار فارس شخص باروت فروشی باروت به
 جای زیره حمل کرده بود پس از اینکه دستگیر شد طلبکار
 هم در آمد که چرا مرا که تاجر زیره هستم دستگیر کرده
 اید. آن را به خاطر جالب بودن و خنده دار بودن قضیه پیش
 حاکم بردند. او پیش حاکم هم همین حرف را تکرار کرد و از
 دستگیر کنندگان شکایت نمود. حاکم دستور داد قدری از
 این باروت زیر ریشش گرفته تا بسوزد و بفهمد باروت است.
 او در حینی که آتش ها را با دستش خاموش می کرد بر
 روی حاکم تف انداخت و گفت: حال برای تو ثابت شد که
 این زیره است؟

هزاران بار این مسائل را بهائیان جواب گفته اند. بهائیان
 مخلصی که هرگز این تهمت ها را بر خود روا نمی دارند
 ساعتها وقت صرف نموده اند دلایل قوی و محکم آورده اند.
 گاهی با نرمی و ملاطفت گاهی با تندى و غیرت هرچه
 نوشته اند بر اینها بی تاثیر بوده و باز هم بعد از صد و شصت
 سال همان حرفهای اولیه را می زنند. این درست مثل این
 است که کسی خواب باشد، خوب می شود او را بیدار کرد،
 اما اگر کسی خودش را به خواب زده باشد این شخص اگر
 بوق و کرنا هم بر بالینش برند چون قصدش این بوده که
 خود را به خواب بزند هرگز بیدار نخواهد شد. اینها هم
 قصدشان این است که با بهائیان مبارزه کنند و آنها را
 بکوبند. هیچ قصد تحقیقی که می گویند ندارند، زیرا آنچه

مشاهده می کنیم می بینیم هدف تحریک مردم است. چون جو تحریک الان ارتباط با اسرائیل است محققین همین جا لنگر انداخته اند. مسلم بدانید که اگر همین الان به ناگاه جو عوض شود با آمریکا صلح شود و با روسیه مخالفت شود شکی نداشته باشید که دومرتبه همین مدارک و شواهدی که می بینید در ارتباط بهائیان با روسیه بیان خواهد شد. چنانچه در ابتدا هم که جو بر عکس بوده بهائیان را جاسوس روس می خواندند. ملاحظه می نمایید که معیار و میزان جو سیاسی است نه تحقیق و تتبع علمی و این حرفها بسته به زمینه ظهور یک سیاست است و الا کیست که نداند مقبره یک پیامبر که در مملکتی باشد دلیل وابستگی به سیا سیون آن مملکت نیست آنهم مبتنی بر دستوری که خودشان صادر کردند نه بر اراده این زندانیان در بند که ده ها سال در آنجا زندانی بودند. کدام انسان بی انصاف به خود اجازه می دهد که چنین تهمتی بزند ؟ از تمام اینها که به جرم جاسوسی کشته شده اند مرتب خواسته شده که تبری کنند تا آزاد شوند ولی هیچ کس تبری نکرده ، کدام عقل می گوید اگر کسی تبری کند دیگر جاسوس نیست؟ زمانی که در شیراز آقای میر عماد مقام دادستانی داشتند در حضور همه زندانیان حاضر شدند و همه شنیده اند و نقل کرده اند که ایشان گفته بود شما بهائیان گناهی ندارید مقصر رهبران شما هستید که شما را همراه نموده اند. حال لیستی به من داده شده که اگر آن را امضا کنم همه شما اعدام خواهید شد ، اما من چون می دانم شما تحت تأثیر بزرگانتان هستید و همراه شده اید اگر تبری کنید و به اسلام برگردید آزادتان خواهم کرد حال نظر خود را بگویید . یک نفر از زندانیان بنام آقای حسن ممتاز بلند می شود و اجازه می خواهد که اظهار نظر کند، بعد از اینکه به او اجازه می دهند خدمت ایشان عرض می نماید جناب آقای میر عماد دادستان محترم شیراز ، این لیست شما اشتباه است و یک نفر را کم دارد و فراموش شده است لطفا اول آن اسم را وارد کنید و بعد از زندانیان نظر بخواهید . او سؤال می کند چه اسمی فراموش شده است؟ می گوید آنچه فراموش شده اسم این بنده است. لطفا و عنایه اسم حقیر را در این لیست اضافه فرمائید ، فراموش نشود . یکی دیگر از مواردی که نقل شده این است که در موقع اعدام یکی از بهائیان که معروف به

تقوی و شرافت انسانی بوده ، مسئولین سعی می کنند او را نجات دهند، زیرادر شهر کوچکی که او بوده به صلاحشان نبوده که چنین شخصیتی کشته شود. لذا از او درخواست می کنند که نامه ای بنویسد و اظهار ندامت کند. او نمی پذیرد و پاسخ منفی می دهد. باز آنها طالب بودند که او کشته نشود. به او می گویند نامه را ما می نویسیم تو فقط زیر نامه را امضا کن او قبول نمی کند. می گویند احتیاجی نیست تو مدرکی از خود به جای بگذاری، تو زبانی تبری کن ما خود گواهی می کنیم . باز قبول نمی کند. در آخر می گویند تو حتی هیچ کلمه ای بر زبان نیاور. ما از زبان تو می گوییم تو سر تکان بده. باز او نمی پذیرد . به جیبش دست می کند و به آنها پول می دهد و می گوید: شیرینی بخريد و خوشحال باشید، من از کشته شدن هیچ ناراحت نیستم. حال کدام انسان ناجوانمرد به خود اجازه می دهد به چنین شخصی اتهام جاسوسی ببندد و کدام قاضی خدا شناس با مشاهده این صحنه باز هم بر سر خیالات و اوهام خود پایبند می ماند و حاضر می شود خون این انسانهای صادق و شایسته را بر خاک بریزد. کدام انسانی که یک سر سوزن عقل هنوز در مشاعرش باقی مانده تا این حد بی توجه می ماند و این اندیشه از ذهنش دور می ماند که مگر جاسوس برای چه چیزی جاسوسی می کند؟ مگر جاسوسی جز برای این است که پولی به پولش اضافه شود و یا مقامی به مقامش افزوده گردد ، اینها که با نثار جان از بین می رود پس این چه جاسوسی است که حاضر نمی شود دروغ بگوید ؟ مگر ماهیت جاسوسی جز دروغ و خدشه چیز دیگری است؟ این چه جاسوسی است که با جانش بازی می کند؟ جاسوسی که حاضر نمی شود یک کلمه دروغ بر زبان راند چگونه می تواند جاسوسی کند؟ اصولا مگر جاسوسی بدون دروغ مفهومی دارد؟ شما در این مجله می بینید که مدارک زیادی را کپی کرده اند و به عنوان مدارک جاسوسی ارائه نموده اند تا با جنجالهای دروغین ذهن مردم را خراب کنند . همه اینها روی هم یک قران نمی ارزد. اگر می ارزید به محل خودش یعنی به دادگاه می دادند و همه را از دم تیغ می گذراندند نه اینکه به مجله دهند و تبلیغ سوء کنند . اینها بی خبر به خانه های بهائیان هجوم آورده اند. حتی به اتاق خواب آنها هم رفته و بازرسی کرده اند . تمام مراکز، تمام

محافل، تمام حضائر قدس، همه و همه در معرض تهاجم بوده و مدارک و آثارش بررسی شده. مگر می شود یک جامعه ای جاسوس چهار دولت بزرگ دنیا، روس و آمریکا و انگلیس و اسرائیل، باشد و در مدت طولانی صد و هفتاد سال جاسوسی کرده باشد، اما در موقعی که در جوامع بین المللی آنها را به خاطر ظلم بهائیان تخطئه می کنند و مرتب مورد نکوهش قرار می دهند و به دفعات قطع نامه صادر می کنند، حتی یک برگه ارائه نکنند که بتواند پاسخ گوی این نکوهش ها اثبات صدق ادعایشان باشد و ایشان را از این مهلکه نجات دهد ؟ خدای بزرگ شاهد است که هیچ دلیل و شاهی برای کسی که یک جو انصاف داشته باشد و بخواهد این موضوع را تحقیق کند بهتر از این نیست . خدا هدایتشان کند



Funeral cortège ascending Mt. Carmel.

فصل اوّل

✓ شیراز شهر کهن

✓ شیراز مدینه الله

✓ مثنوی صحبت لاری

✓ شروع ماجرا از شهر کربلا

✓ بعثت حضرت اعلی

✓ قسمتی از سخنان حضرت باب

مسیحیان و یهودیان برابر می کند از سوی دیگر نور معنوی
مکه معظمه (بیت المعمور) را در آن در حال زبانه زدن
می یابد ، و از طرف دیگر تابش و درخششی در آن احساس
می کند که در طاق بهشت جلوه افکن است. بهتر است کلام
را به دست شیراز نامه بسپاریم.

خواب محمد یوسف

می نویسد: " راویان اخبار و ناقلان آثار روایت کردند که
محمد یوسف بانی شهر شیراز شبی در خواب شد... دید که
روشنان (ستاره ها ، فرشتگان) صومعه فلک از آسمان به
زمین آمدند و در این قطعه زمین جمع گشتند و می گفتند
که : این قطعه دایره پی است که قدمگاه چندین هزار صوفی
خواهد بود، گوشه پی است که توشه مسافران عالم غیب از
آنجا مرتب خواهد گشت، کان ولایت است، منبع حکمت و
معدن امانت است.

محمد ابن یوسف در خواب بدان مقدار که اثر تجلی انوار
ملکان (فرشتگان بود
خطی پیرامون آن در
کشید. روز دیگر از
اصطخر به این نیت
متوجه گشت. احتیاط
کرد، آثار آن خط و دایره
برقرار دید... زمینی
یافت... چون بقعه مبارکه
بیت المقدس ، آفتاب



اسلام به ایران اهمیت یافت و در عهد شیراز از تنگ الله اکبر، نقاشی مربوط به سال ۱۸۶۰ میلادی جهانتاب و صبح تجلی در او عکس
خلافت ولید بن عبدالملک شهر از نو
از سفرنامه بروکش نماینده پادشاه پروس
می انداخت، همچون فروغ نور بیت
المعمور زبانه می زد، و درخش (نور،روشنایی) او بر تاب
بهشت عکس انداز می شد. گویی بساط طور بود که مشعله
نور از او دم بدم در خلوتخانه ی اهل حضور تجلی می نمود،
یا ید بیضاء ... که در جیب کلیم زمین لحظه به لحظه عکس
می انداخت. محمد یوسف استادان مهندس و مهندسان
موسس را حکم فرمود تا قائده مملکت شیراز هم بدان رقع
اساس نهادند و بمدت دو سال خطه شیراز تمام گشت."

شیراز

شهر کهن

شیراز شهری کهن است که تاریخ آن به زمان ساسانیان و
شاید قبل از آن می رسد. با آنکه در منابع تاریخی ساسانی
هنگام نام بردن از شهرهای مهم فارس از شهر اصطخر یاد می
شود اما وجود ویرانه های کاخ های هخامنشیان در آن منطقه
و اهمیت پارس در تاریخ ساسانی و دیانت زردشتی جای
شبهه باقی نمی گذارد که شیراز از زمان های پیشین وجود
داشته است. مولف

شیراز نامه روایتی نقل
می کند که بر اساس
آن در عهد جمشید
صومعه پی در آنجا
بوده است و " قدما آن
سرزمین را بر خود فال
می دانستند."

اما شیراز بعد از آمدن

ساخته شد. شیراز نامه که یکی از قدیمی ترین منابع درباره
تاریخ شیراز است از شخصی به نام محمد ابن یوسف یاد می
نماید که بانی شهر شیراز است. ابو العباس زرکوب شیرازی
مولف کتاب شیراز نامه حدود سال ششصد و سی هجری در
شیراز مسکن گزید و تاریخ شهر خود را نگاشت. روایاتی در
مورد این شهر مقدس جمع آوری کرده و به دست آیندگان
رسانیده که شش قرن بعد با ظهور حضرت اعلی واقفیت یافت
و معنا و مفهوم حقیقی خود را پیدا کرد. شرحی را که از بانی
شهر و حالتی که از دیدن آن قطعه زمین به وی دست داده
می نویسد از این نظر جالب است که آن با شهر مقدس

شیراز مدینه الله

شهر شیراز که مهد ولادت امر الهی و مولد و موطن حضرت رب اعلی است از شهرهای خوش آب و هوای ایالت فارس می باشد که علاوه بر اینکه در کتاب شیرازنامه چنین توصیف شده، آثار اسلامی و روایات منقول از حضرت رسول اکرم خطه مبارکه فارس را که مرکز آن

شیراز است به بشارتی بزرگ مفتخر فرموده است: قرآن کریم در پنج مورد به اعراب انداز فرموده که اگر در دین خدا اهتمام لازم و شایسته را ننمایند خداوند قوم دیگری را مبعوث می نماید و آنها را جایگزین اعراب خواهد فرمود و دین خود را بدست آنان رواج می دهد و این موهبت را از اعراب سلب خواهد نمود.

در زمانی که این آیات بر قلب منیر حضرت رسول نازل می گشت از آن حضرت درباره این قوم سوال شده است و در تمام این موارد آن حضرت به یک صورت پاسخ داده اند که قومی که قرار است جای شما اعراب را بگیرند ایرانیان هستند و از فارس ظاهر می شوند و در همان موقع دست مبارکش را بر شانه سلمان زد و فرمود از نژاد این مرد ، و اگر دین در ثریا باشد رجالی از فارس بدان دست یابند. از ائمه اسلامی نیز روایت شده که این قوم اصحاب قائم هستند که از فارس ظاهر می شوند. شعرا و نویسندگان نیز درباره شیراز اشعاری سروده اند. از جمله شیخ اجل سعدی می فرماید:

رسیده بر سر الله اکبر شیراز

خوشا سپیده دمی باشد آنکه بینم باز

و حافظ شیرین سخن سروده است:

این عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم

در خرابات مغان نور خدا می بینم

قبلة حاجت و محراب دعا می بینم

کیست دردی کش این میکده یا رب که درش

و از پیر جمالی است:

همان روح خیزد که از تازیان

جمالی ز شیراز و شیرازیان

حقیقت شمر این سخن نی مجاز

که شیراز دارد نشان از حجاز

بیت مبارک حضرت اعلی یکی از دو محل حج بهائی و از اماکن مقدس متبرک بهائی می باشد که در وصف آن از قلم اعلی نازل: «یا مدینه الله و موطن اسمائه و مخزن صفاته و منبع فیوضاته و مظهر تجلیاته التی احاطت کل الوجود». حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

«ای یاران الهی خطه شیراز منسوب به حضرت بی نیاز و موطن کاشف اسرار بر اهل راز است، در آن کشور ماه منور طلوع نمود و از آن اقلیم صبح منیر سطوع یافت، مبشر جمال مبارک ندای الهی را از آن ارض نورانی بلند فرموده و مژده موعود بیان را در احسن القصص به ابدع بیان گوشزد شرق و غرب کرد...»

ظهور موعود مطابق دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم

جمادی سال ۱۲۶۰ هجری قمری

دیانت اسلام (شیعه) : علامه ناظم الاسلام سال ظهور

قائم را بر اساس بشارت قرآن ۷۰ سال بعد از سال ۱۲۶۰ بدست آورده است. که اگر انتهای دوره تدبیر که او غیبت صغری گرفته از حساب او حذف شود همان خواهد گردید.^۷

دیانت اسلام (شیعه) : شیخ حسین اخلاطی در

شعرش سال ظهور رب را بعد از سنه ۱۲۰۰ دانسته که به

نحوی ۱۲۶۰ را شامل است.^۸

دیانت اسلام (شیعه) : شاه نعمت الله زمان ظهور را

سال "غرس" دانسته که به حساب ابجد ۱۲۶۰ می شود.^۹

دیانت اسلام (شیعه) : محی الدین ابن عربی سال

ظهور را مطابق نصف کوچکترین عددی که بر اعداد آحاد

قابل قسمت باشد یعنی ۱۲۶۰ تعیین نموده است.^{۱۰}

دیانت اسلام (شیعه) : جوهری در طوفان البكاء از

نجوم سخن می گوید. او معتقد است وقتی کواکب به خانه

های خود رفتند سال ظهور است. او بر اساس مشاهدات

نجومی سال ۱۲۵۶ که بسیار قریب به سال ۱۲۶۰ است را

تعیین نموده.^{۱۱}

ادونتیست ها : ظهور موعود را در سال ۱۸۴۴م. تعیین

نموده که مطابق با سال ۱۲۶۰ هجری است.^{۱۲}

دیانت زرتشت : زرتشت می گوید بعد از اینکه تازی

۱۲۶۰ سال آیین گزارد هوشیدر به پیامبری مبعوث شود.^۱

دیانت یهود : دانیال بشارت می دهد که صبح ظهور در

سال ۱۸۴۴م. مطابق با ۱۲۶۰ هجری طالع می شود.^۲

دیانت مسیح : یوحنا در مکاشفات خود دوره شریعت و

نبوت مسیح را بعد از سال ۱۲۶۰ مشاهده می کند.^۳

دیانت مسیح : یوحنا مدت ضبط اورشلیم (که در دوره

اسلام صورت گرفت) را ۴۲ ماه یعنی ۱۲۶۰ سال تعیین

میکند

دیانت مسیح : یوحنا القاء روح حیات را در دو شریعتی

که بعد از مسیح می آید سه روز و نیم یعنی ۱۲۶۰ سال

تعیین می کند.^۵

دیانت مسیح : یوحنا زمان وقوع وعده آخر را یک

زمان و دو زمان و نصف زمان یعنی ۱۲۶۰ سال ذکر نموده

است.^۶

آثار اسلامی و عدد ۱۰۰۰ در ارتباط با ظهور مهدی موعود

قرآن : در کشف الآیات قرآن آمده است (در اعتقاد

به روز ۱۰۰۰ ساله و قیام دولت حقه سه آیه (سجده

۴ - انبیا ۱۰۵ - انبیا ۱۰۶).

قرآن: سوره سجده آیه ۴ : ۱۰۰۰ سال تمام، دوره

بازگشت امر خدا به سوی اوست.^۱

قرآن : سوره حج آیه ۴۷ : ۱۰۰۰ سال وعده

خدا به شماست و او هرگز خلف وعده نمی کند.^{۱۴}

قرآن : سوره صبا آیه ۳۰ : وعده خدا یک روز است

که به حساب او ۱۰۰۰ سال می شود و یک ساعت

هم جلو و عقب نمی گردد.^{۱۵}

حدیث اهل سنت : عبد الوهاب شعرانی در پاسخ

به این سؤال که اجل امت اسلام تا کی خواهد بود از

حضرت رسول اکرم نقل نموده که فرمودند: اگر امت من

صالح باشند یک روز (۱۰۰۰ سال) مهلت دارند و اگر

فاسد شوند نصف روز. (۵۰۰ سال)^{۱۶}

حدیث شیعه : بروایت علامه مجلسی در بحار

الانوار جلد ۱۳: برای خداوند مشکل نیست که در مدت

۱۰۰۰ سال این امت را جمع کند.^{۱۷}

بشارت علما، عرفا و شعرا : علامه

نوری در کتاب "علائم الظهور للمهدی

الموعود" می نویسد: ۱۰۰۰ سال بعد از

دوره تدبیر اسلام، قائم ظاهر می شود.^{۱۸}

بشارت علما، عرفا و شعرا : عطار در

شعر خود برای هر پیامبری حدوداً ۱۰۰۰

سال تعیین نموده است و معتقد است چون

۶۰۰۰ سال که دورپیامبران استبه اتمام

رسیدقائم ظاهر میشود ۱۹

معتقد است چون ۶۰۰۰ سال که دورپیامبر

است به اتمام رسید قائم ظاهر می شود.^{۱۹}

بشارت علما، عرفا و شعرا : جوهری

در طوفان البكاء نقل می کند که عمر قائم که

به ۱۰۰۰ رسید ظهور می نماید.^۲

ارتباط عدد ۱۰۰۰ و عدد ۱۲۶۰ در اسلام

قرآن عدد ۱۰۰۰ را سه بار بشارت داده است که

فقط دوره تکوین را شامل می شود عدد ۱۲۶۰

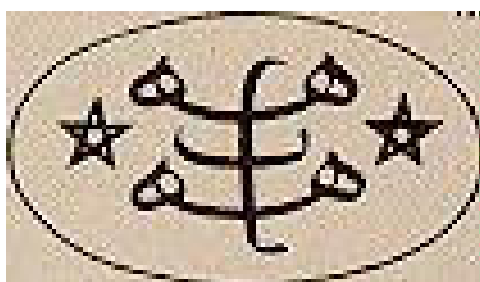
بیانگر دوره کامل اسلام است.

در سوره سجده آیه ۴ روشن فرموده که ابتدای

هزارسال بعد از دوره تدبیر است دوره تدبیر دوره

تبیین و سرو سامان دادن است که ۲۶۰ سال طول

کشید (دوره امامت).



سال ۱۸۴۴ میلادی (۱۲۶۰ هجری) سال تحقق وعود کتب مقدسه

پیشگویی مربوط به سال ۱۸۴۴

نوشته ویلیام سیرز

ولی این مساله که پایان نبوت سال ۱۸۴۴ است مورد توافق همه قرار گرفته بود .

یک دانشمند انگلیسی بنام سر لارنس سال ۱۸۴۴ را با کشیدن نموداری تقریباً قائمه آنرا به عنوان پایان رکود و آغاز دوره حرکت سریع بشر به سوی تمدنی بی سابقه و باور نکردنی دانسته است که تاییدی بر وقوع حادثه ای بزرگ در این سال است.

پژوهش گران انجیل در مورد رجعت مسیح با اینکه هیچکدام با هم ارتباطی نداشتند و هر کدام در قاره ای دیگر میزیستند همه به یک تاریخ برخورد کرده بودند و آن تاریخ بین سالهای ۱۸۴۳ و ۱۸۴۵ یعنی سال ۱۸۴۴ را تایید میکنند.

اندرو جاکسون دیویس در سال ۱۸۴۵ مجموعاً ۱۵۷ سخنرانی کرد و در آنها ارساله‌های درخشانی که در انتظار بشریت است خبر میداد . او می گفت : به ظهور جدید دل ببندید .

تاریخ وعود کتب مقدسه که تحقق آن را صاحب نظران قبل از فرارسیدن آن در ۱۸۴۴ میلادی تعیین کرده بودند با بشارات محققین اسلامی بسال ۱۲۶۰ هجری قمری که دقیقاً سال ظهور حضرت رب اعلی است تطابق کامل دارد.

ویلیام سرز تحقیقات وسیعی را در مورد بشارات کتاب مقدس انجام داده و آنها را به صورت کتابی با نام دزد در شب تقدیم علاقه مندان نموده است . ما این تحقیقات را که مرتبط با بحث زمان ظهور یعنی سال ۱۲۶۰ هجری و ۱۸۴۴

میلادی است در دو در دو مرحله الف

مختصر و ب : مفصل یعنی عین بیانات مندرج در کتاب را وارد مینمائیم . مختصر را در همین مقاله و عین مطالب کتاب را در انتهای مجله مطالعه فرمائید

هیچ داستانی مهیج تر از این نیست که کمی قبل از فرا رسیدن یوم موعود ، در ایالات متحده ، بریتانیا ، کانادا ، اروپا و آسیا و حتی افریقا و استرالیا که مردم خودشان را برای ظهور ناگهانی مسیح آماده میکنند ، همه به این اعتقاد بودند که جهان در روز ۲۳ نوامبر ۱۸۴۴ به پایان میرسد.

کلمه مسیح عنوان درشت روز نامه ها شده بود بعضی روزنامه ها عنوان خاصی انتخاب می کردند (فردا پایان جهان ، مسیح در آستانه در ، مسیح رجعت میکند یا نمی کند ، شهابی وحشتناک جهان را تهدید می کند ، ظهور مسیح حقیقت یا نیرنگ) واعظان و معبران آیات انجیل بر فراز منابر مردم را به توبه دعوت می کردند و مردم را انداز مینمودند که ساعت معهود فرا رسیده است.

امید برای ظهور مسیح در سال ۱۸۴۴ آنچنان واقعی بود که مردم ترتیباتی برای رجعت او میدادند .

هاله هایی که در سال ۱۸۴۳ پیرامون خورشید را فرا گرفته بود باعث بحث و گفتگوی مردم در خصوص یوم موعود بوده و خوانواده های بسیاری کفن برای آنروز تهیه دیده بودند . طراحان لباس خرقة های مخصوص یوم رستخیز برای استقبال رجعت مسیح ابداع کرده بودند .

سال ۱۸۴۳ ستاره دنباله داری در آسمان پدیدار شده بود و مردم به هم نشان میدادند که این علامت ظهور مسیح است.

انجیل شناسان نوشته اند علامات رجعت مسیح با آنچه که اختراع تلگراف در عالم ایجاد نمود ، یکی است و آن نشانه ظهور

مسیح است چون اولین تلگراف در سال ۱۸۴۴ با این کلمه که در سفر اعداد استخراج شده (خدا چه کرده است) شروع شده و این نشان میداد که در عالم پدیده‌های بزرگ در شرف وقوع است و همین امر را تاییدی بر اعتقاد خود می گرفتند البته انجیل شناسان در این که این سال زمان آخر است متفق القول نبودند

الف - مختصر و چکیده ای از مطالب کتاب

چیزی که این محقق ارجمند را به سمت این موضوع کشاند
انگونه که خود در کتا بش میگوید ملاحظه و برخورد او به
مشاهدات زیر است :

۱- این مطلب را که در روز نامه ها دیدم در زمانی که بهترین تیتیر
روز نامه ها جمع آوری میشد تحرکی فوق العاده در من ایجاد
نمود در آن زمان اعلام شده بود بهترین تیتیر روز نامه ها ومهیچ
ترین خبر این بوده که (مسیح باز میگردد) .

۲- در ایالت متحده اروپا، کانادا، آسیا، و حتی افریقا و استرالیا به اهالی
این اقالیم اخطار شده بود که خود را برای ظهور ناگهانی مسیح
در دهه ۱۸۴۰ آماده کنند.

۳- ۳در تاریخ ۲۳ می ۱۸۴۴ عده ای در این شهر بالای تپه ها
رفته بودند تا ظهور مسیح را بر فراز ابر ها با چشم خود ببینند
در همان سالها یک یهودی مسیحی شده ای در فلسطین بنام
جوزف ولف همه جا حتی در مجلس نمایندگان در واشنگتن
رجعت ثانی مسیح را پیشگوئی میکرد

۴- خانم هستر استانهوب از لندن به فلسطین سفر نمود تا به محل
ظهور مسیح نزدیک شود ،او دو راس اسب سفید عربی در
اصطبل نگاه داشته بود ،یکی برای مسیح و یکی برای خودش .

۵- ویلیام میلر در سال ۱۸۳۱ در سخنرانیهایش میگفت نمی تواند از
اظهار این مطلب خود داری نماید که ندائی باطنی او را وادار
میکند اینکه برو واین امور را به دنیا اعلام کن او یک سال بعد
یعنی سال ۱۸۳۲ نوشت شواهد ظهور از هر سو نمایان است
،چشم را باز کنید و ببینید که منجی میآید.

۶- کاشف تلگراف که آنچه رسما به عنوان اولین تلگرام را که
در تاریخ بشریت از واشنگتن به بالتیمور مخابره شد روز
۲۵ ماه می ۱۸۴۴ بود و پیام رسمی مخابره شد از سفر
اعداد استخراج شده بود (خدا چه کرده)، این مطلب
کنجکاوای عده ای را بر انگیزته بود که خدا چه کاری
انجام داده که مورس آن را به دنیا مخابره نموده بود.

۷- یک دانشمند انگلیسی بنام سر لانس براگ در سخنرانی خود در
نیویورک نموداری از پیشرفت بشر را تا سال ۱۸۴۴ و از
۱۸۴۴ به بعد را ترسیم نموده بود. این نمودار به صورت خطی
تقریبا قائمه در آمده بود.

۸- اسپایسر در کتاب، عصر ما در پرتو نبوت چنین نوشته است.
محققین کتاب مقدس به این نتیجه رسیده اند که سال
۱۸۴۴ همان سالی است که از آن به نام یوم داوری نام برده
شده است.

ویلیم سرز ادامه میدهد و میگوید من با برخورد با این مسائل
توجه ام جلب شد چه چیزی این روح جدید را و این نیرو و این
خلاقیت را از سال ۱۸۴۴ به بعد در دنیا بوجود آورده است و
علت آغاز این خلاقیت در این سال بخصوص چه بوده است؟ آیا
در سال ۱۸۴۴ واقعه تاریخی مهمی در دنیا به وقوع پیوسته
بود که توانسته محرکی برای پیشرفت علوم و اختراعات به
حساب آید؟ آیا اموری اتفاق افتاده بود که مورخین از آن چشم
پوشیده یا از آن غافل مانده بودند؟ و آیا این موضوع ربطی به
رجعت مسیح داشت که در آن سال همه درباره آن گفتگو می
کردند؟ اینها همه سوالاتی بودند که مشتاقانه در جستجوی
جوابی برای آنها بودم. قضیه "هزاره آغاز نشده" داشت کم کم
جالب میشد. تصمیم گرفتم بررسی کاملی راجع به سال
۱۸۴۴ که مورس پیامش را مخابره کرده بود بنمایم.

ویلیام سیرز ادامه میدهد که پس از ملاحظه شواهدی در مورد
آغاز سلطنت و رجعت مسیح این اشتیاق و انجذاب در سال ۱۸۴۴
به اوج خود رسید، میخواستم دقیقا بدانم چرا؟ چه چیزی همه را
به این سال بخصوص رهنمون شده بود؟ جواب را یافتم، این
تاریخ بدین جهت برگزیده شده بود که مسیح خودش سه وعده
خاص به حواریونش داده بود. او گفته بود که وقتی این سه چیز
بگذرد او رجعت خواهد کرد. این وعده ها
عبارت بودند از :

- ۱- انجیل او در همه جای روی زمین موعظه گردد.
- ۲- زمان امتها به انجام رسیده و کلیمیان به اسرائیل (فلسطین
باز گردند)
- ۳- تمام نوع بشر مکروه ویرانی را که بوسیله دانیال نبی وعده
داده شده است ببینند

ویلیام سیرز ادامه میدهد قدم بعدی من دنبال کردن این سه
وعده و استفاده از این سر نخ برای نتیجه گیری بود. نقشه من
ساده بود میبایست:
دیگر تئوری کافی بود. حالا واقعیاتی چند برای بررسی و تحقیق
در اختیارم بود.

۱- نخستین وعده:

انتشار انجیل در تمام عالم و ارسال ابلاغ پیام مسیح به تمام
ساکنان زمین
برای من ثابت شد که سال ۱۸۴۴ سال این ابلاغ عمومی به
تمام کره ارض بوده.

ویلیام سیرز این مطلب را توسط شواهد زیر برای خودش اثبات شده میداند:

۱- معتقد است فعالیت مسیونر های مسیحی در آفریقا در انتشار

انجیل در سال ۱۸۴۴ اتفاق افتاد

۲- در کتاب، یکصد سال فعالیت های مسیونری، از توسعه این فعالیت

ها در دوره ۵۰ ساله قبل و بعد از ۱۸۴۴ سخن گفته. حدود ۴۰ سال قبل از گسترش انجیل در عالم یک انجمن بریتانیایی و حدود ۲۷ سال قبل از آن یک انجمن آمریکایی برای گسترش انجیل تشکیل شد و سرانجام در سال ۱۸۴۳ در روزنامه، فریاد نیمه شب، اعلام شد که انجیل در تمام نقاط جهان گسترش یافته است

۳- کویر (MH Coyer) در کتابش مینویسد انجمن بریتانیایی کتاب مقدس و ممالک خارجه از زمان تاسیس از سال ۱۸۰۴ تا کنون تعداد ۴۲۱ میلیون نسخه از کتاب مقدس را تقریباً در تمام کشور های شناخته شده کره ارض منتشر کرده است

۴- اسپایسر (Spicer) در کتاب عصر ما در پرتو نبوت مینویسد ابلاغ انجیل به تمام چین صورت گرفت. ویلیام سیرز در انتهای این مطلب در مورد ظهور اولین علامت چنین گفته است:

حدود سال ۱۸۴۰ علمای مسیحی و محققین ملکوت هزار ساله به این نتیجه ریده اند که اولین وعده حضرت مسیح تحقق یافته است. بعقیده آنها انجیل تا این تاریخ در تمام عالم برای تمام امت ها موعظه شده است. پس ساعت ظهور مسیح باید فرا رسیده باشد. من هم قانع شدم که بدون شک اولین وعده مسیح ورث اسمیت در کتاب معجزه اسرار به این فرمان اشاره میکند و مینویسد در سال ۱۸۴۴ (ص ۲۴ از ورث اسمیت تا بود اضافه شود)

۳- سومین وعده : تحقق نبوت دانیال

تمام نوع بشر مکروه ویرانی را که بوسیله دانیال نبی وعده داده شده است می بینند.

سومین وعده که در باب ۲۴ انجیل متی نوشته شده و پاسخ به سوال حواریون داده شده است چنین است. و چون به کوه زیتون نشسته بود شاگردانش در خلوت نزد وی آمده گفتند به ما بگو که این امور کی واقع میشود و نشان آمدن تو و انقضاء عالم چیست. او پیشگویی کرد (پس چون مکروه ویرانی را که بزبان دانیال نبی گفته شده است در مقام مقدس بر پا شده ببینید هر که خواند دریافت کند)

پیش گویی دانیال نبی در باب ۸ تا ۱۲ چنین است: (رویا

تا سال ۱۸۴۴ تحقق یافته بود.

۲- دومین وعده

کلیمیان به اسرائیل باز گردند.

این وعده در باب ۲۱ انجیل لوقا، آیه ۲۴ و ۲۷ مرقوم بود که مسیح در پاسخ به سوال یکی از حواریون از آن نام برده بود از او پرسیدند: پس این امور کی واقع میشود و علامت نزدیک شدن این وقایع چیست؟ او در پاسخ گفته بود (... و بدم شمشیر خواهند افتاد) و در میان جمیع امتها به اسیری خواهند رفت و اورشلیم پایمال امتها خواهد شد تا زمانهای امتها به انجام رسد ... و آنگاه پسر انسان را خواهند دید که بر ابری سوار شده با قوت و جلالی عظیم می آید.

این وعده دوم که اتمام اسیری یهود ابتدا بدست تیغوس شد و سپس با لشکریان امپراطور روم صورت گرفت و بکلی با خاک یکسان شد و در ادامه آن ها مسلمین بودند که آن را فتح نمودند و روی شالوده های معبد سلیمان مسجد عمر را بنا نمودند و در این مدت یهودیان آواره بودند. قابل توجه است که این تضيیقات و

محدودیتها در سال ۱۸۴۴ به انتها رسید.

جرج تاونسن میگوید: سند تخفیف تضيیقات بوسیله مقامات حکومتی در سال ۱۸۴۴ میلادی امضاء و صادر گردید

درباره قربانی دائمی و معصیت مهلك که قدس و لشکر را به پایمال شدن تسلیم میکند تا به کی خواهد بود و او به من گفت تا ۲۳۰۰ شام و صبح. آنگاه مقام مقدس تطهیر خواهد شد)

دوره ۲۳۰۰ شبانه روز سال ۱۸۴۴ پایان یافته است. به اعتقاد ویلیام سیرز این مطلب در این کتاب اثبات شده است:

Bible Reading, Review+Harald Pub.
(Mich), p.94

- محققى از دانشگاه کمبریج بنام کاشمیر در نشر جدید گینس (G GH Guinness) بنام نوری برای ایام آخر (کتابی که سی سال به عنوان مرجع جهت نبوات پیامبران مورد قبول قرار گرفته) کلام زیر را درباره نبوت دانیال نقل میکند: فرمان آزادی در سال ۱۲۶۰ تقویم اسلامی صادر شد که با تاریخ

۲۱ مارس ۱۸۴۴ میلادی تطابق دارد

ویلیام سیرز نتیجه میگیرد که:

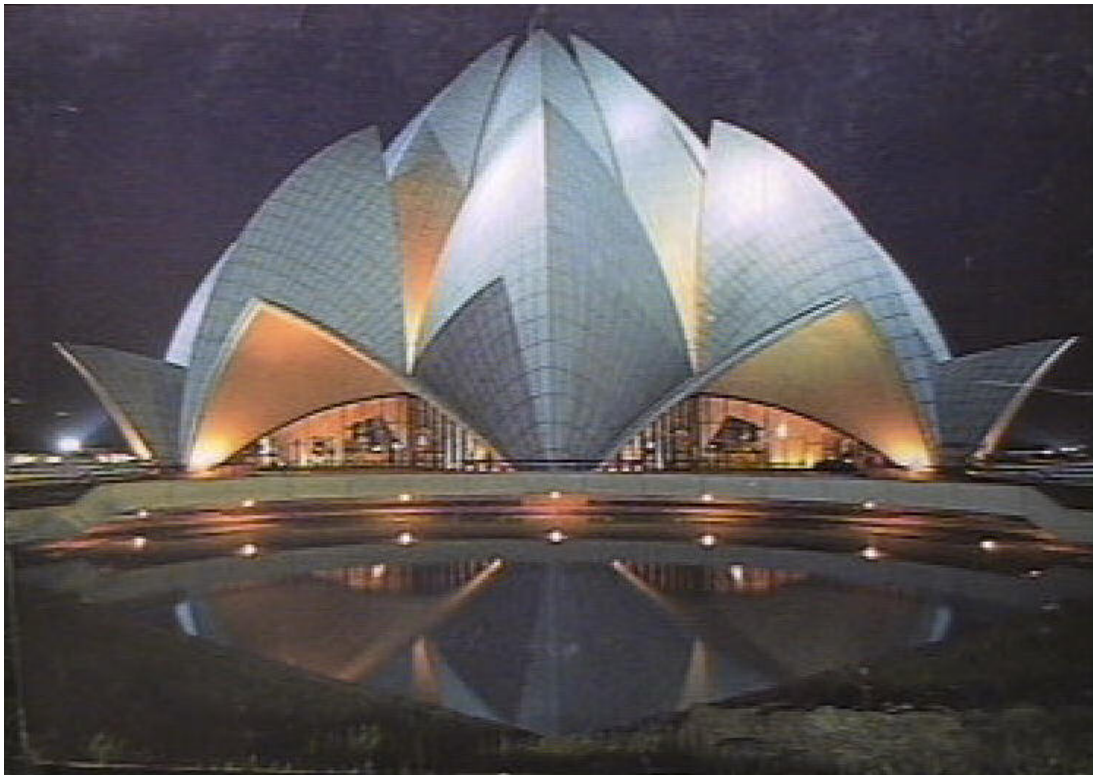
به این ترتیب سال ۱۸۴۴ به عنوان سالی که سومین وعده مسیح در ارتباط با بشارت دانیال نبی تحقق یافت در اذهان محققین به گونه ای استوار تثبیت شد و من در یافتن که هر سه وعده مسیح به حواریونش همان گونه که وعده داده بود تحقق یافت.

تحقیقات عمیق و وسیعتر را در مورد سال ۱۸۴۴ که مطابق سال ۱۲۶۰ هجری است از کتاب خودش در انتهای مجله می خوانید.

همچنین منابع گفته های بالا را در آن کتاب ملاحظه نمایید

بنا براین ملاحظه میگردد که زمان ظهور موعود بر اساس تقویم اسلامی (۱۲۶۰) و تقویم مسیحی (۱۸۴۴) کاملاً تطابق دارد

تعیین دقیق سال ۱۲۶۰ هجری قمری و سال ۱۸۴۴ میلادی با صراحت تمام و تعیین ۱۰۰۰ سال به عنوان دوره اسلام بعد از تدبیر ۲۶۰ ساله (زمان دوره تدبیر که انتهای آن وفات آخرین امام است ۲۶۰ سال بوده است) در بیش از ده ها موضع از کتاب مقدس و قرآن کریم و احادیث شیعه و سنی و پیشگویی های عرفا و اهل کرامات برای شخص منصف و جویای حقیقت هیچ شکی باقی نخواهد گذارد که ظهور موعود در راس موعد مقرر تحقق یافته است زیرا تطابق پیش گویی هایی در حد ۲۰۰ مورد یا بیشتر بر یک مصداق که حدود ۳۰ مورد آن مخصوص تعیین زمان ظهور است از نظر علم آمار و احتمالات به صورت تصادفی امری محال و غیر ممکن است.



اشعار صحبت لاری، عالم و عارف جلیل اسلامی در مورد

حضور معبود و مقصود عالمیان در شهر مقدس شیراز

آخوند ملا محمد باقر، ملقب به صحبت لاری یکی از شاعران و سخنوران نامدار سده دوازدهم و سیزدهم هجری می باشد. این شاعر مجتهد و دانشمند که دارای تألیفات زیادی بوده است غالب آثارش همانند بسیاری از دانشمندان و نویسندگان این سرزمین از بین رفته است.

دیوان اشعار صحبت لاری توسط فرزندزاده آن مرحوم در سال ۱۳۱۲ قمری در بمبئی به چاپ رسید. اشعار صحبت لاری را بیش از سی هزار بیت تخمین زده اند که تا به حال به چندین چاپ رسیده است.

شرح زندگی صحبت لاری در تذکره دلگشا تالیف حاجی اکبر نواب، کتاب فارسنامه ناصری حاج میرزا فسائی، کتاب جنّه العالیّه تالیف آیت الله نهانودی، لغت نامه دهخدا، کتاب سخن سرایان فارس تالیف رکن زاده آدمیت به تفصیل ذکر شده است، که جملگی به مقام علمی، دانش، اجتهاد، تقوا و عرفان صحبت لاری معترف بوده اند. از اشعار عارفانه او چنین به نظر می رسد که قبل از ظهور سید باب در شعرش این ظهور عظمی را بشارت داده است. شعر زیر که در وصف ظهور محبوب می باشد، از دیوان اشعار این مجتهد عارف برگزیده شده است.

ای صبا ای کاروانسالار حی	وین دل از کف دادگان را یارئی	از بر این عندلیب نوحه زن
ای مناعت رونق بازار حی	الله الله بال همت باز کن	وز در این سان بیت الحزن
بارک الله ای برید کوی عشق	برفراز سدره پرواز کن	تا بر آن نوگل گلزار حسن
لوحش الله کر تو آید بوی عشق	...	تا در آن یوسف بازار حسن
ای صبا ای تیزرو پیک سبا	هیچ دانی میروی زاینجا کجا	نی چه میگویم چه نسبتهاست این
مرحبا اهلاً و سهلاً مرحبا	از کجایت می فرستم تا کجا	حاش لله نسبت بیجاست این
...	از دیار خامشان تا بزم راز	او کجا و شکر و شیرین کجا
ای صبا ای محرم اسرار من	از سرای عجز تا جولان ناز	او کجا و سنبل و نسرين کجا
وی عبیر افشان زلف یار من	...	لیلی و عذرا و سلمی و سعاد
...	از بر دل تا بر دلدار آن	کی تواند داد این مقصود داد
ای صبا ای چاشنی گیر لبش	وز در جان تا برجانان جان	در مثل هرچند گشتم ره سپر
وی حیات اندوز چاه غیغیش	از میان دشت خارستان دل	گشتم از راه معانی دورتر
ای صبا بیچارگان را چاره ای	تا تا به گلگشت بهارستان دل	بس که تمثیلات بی معنی زدم
زمره آوارگان را چاره ای	از صریر نوک خار سرکشی	این فسوس از مولوی یاد آمدم
ای صبا افتادگان را یارئی	تا حریر بستر نسرين و شی	ای برون از وهم و قال و قیل من

خاک بر فرق من و تمثیل من
بایدت رفتن کلیم آسا به طور
منزلی بس صعب و راهی دور دور
باید اندر سینهء سینا شوی
یا برهنه بر در مینا روی
یا بسوزی از تجلی های او
یا سلامت رخ نهی در پای او
...

سیل اشکم بین که از حد در گذشت
رو براه آور که آب از سر گذشت
هر که را خواهی بخود انباز گیر
توشه بر گیر و ره شیراز گیر
وہ چه شیر از آب و خاکش عیش خیز
عیش خیز و عشق ریز و عشق بیز
...

باز جو سر رشته آن راز را
رخنه شیرازه شیراز را
آن ارم وش چون شود منزلگهت
نامه در دست از پی نزل رعت
کام زن بر پا شکسته خاها
کوچه ها را بوئی و با زارها
با فغان و ناله و زاری همی
پرسی از رندان با زاری همی
کی عزیزان کوی طنازی کجاست
منزل آن ترک شیرازی کجاست
وہ چه منزل آنکه نازل شد در آن
آیت حسن از خدای آسمان
و آنکه خاک او به خون آمیخته
هر قدم دل بر سر دل ریخته
...

عاقبت خضری براه آید تو را
راه کوی یار بنماید تو را
چون عیان گردد تو را بام و درش
غرفه ایوان عالی منظرش
از ادب کردی بگردش طوف ساز
برزبان لبیک لبیک از نیاز

میرسانی آستانش را درود
میسرائی آن سرا را این سرود
کی مبارک منزل سلمی سلام
وی نو آئین حجله سعدی سلام
ای صفا و مروہ از داغمت کباب
وی منا و مشعر از رشکت مذاہب
ای طوافت عین فرض و فرض عین
آین هذا البیت من ذاک دو این
چون در آئی از در اخلاص او
سوی خلوتگاه خاص الخاص او
در حضورش جبهه سایبی می کنی
مردمک را توتیایی می کنی
گه پری پروانه وش گرد سرش
گه چو خاشاکی بخاک افتی برش
گه کنی آغاز شور و ولوله
افکنی در بارگاهش غلغله
...

کان لعلش انگبینی ها کند
در سخن باریک بینی ها کند
هرچه گوید پیش حرفش خاک باش
لیک وقت پاسخش چالاک باش
گه گهی تیغ زبان را تیز کن
گه گهی از سطوتش پرهیز کن
گاه تحقیق و خطابش گرم چست
نوبت خشم و عتابش نرم و سست
چون ز پاسخ دادنش پرداختی
هر چه فرماید جوابش ساختی
اندک اندک آئی از پیراهنش
نرم نرم آویزی اندر دامنش
دامنش چون گشت دست افشان

تو آن زمان دست من و دامان تو
کو کشیدی دام از من های های
گیرمت در حشر دامن وای وای
پای تا سر آتشم واحسرتا
سوختم واصحبتا واصحبتا
کی به خود میبردم هجر این گمان

الامان از دست هجران الامان
الفراق ای جان جانان الفراق
الفراق ای راحت جان الفراق
از فراقبت بیقرارم بیقرار
الفرار از بیقراری الفرار
...
آخر ای بیرحم یاران این کنند
بی مروت دوستداران این کنند
راه رسم دوستی این است این
دوستی را این چنین است این چنین
...
باری ار نبود گنه زین بی نشان
آشنائی را دعائی میسران
آنہ نامش هست نامی تر زنام
می نگویم نام او در بزم عام
چاره گفتن مرا جز رمز نیست
گر بنامش رمزی آرم غمز نیست
مبتدایش مبتدای مبتداست
منتہایش منتہای منتہاست

شروع ماجرا از شهر کربلا

آخرین جرعه سر کشید و چنان سروری در چهره اش ظاهر شد که وصف آن ممکن نیست.

میزبان جوان ظرفی از شربت به من عطا فرمود ولی بیانی نفرمود. مذاکرات بین سید و جوان مزبور مدتی جریان داشت و جوان پیوسته با آیات قرآن جواب سید را می فرمود و پس از زمانی برخاستیم. میزبان تا دم در ما را مشایعت کرد و نهایت احترام را نسبت به ما مراعات نمود."

مسیو نیکلای فرانسوی (۲۷) داستان ملاقات ملا صادق مقدس (۲۸) را با حضرت باب به این مضمون تعریف می کند: یک روز من وارد روضه سید الشهداء شدم جوانی را دیدم که در افکار عمیق غرق شده وضع رفتار و حالت تقدس و اشکهایی که صادقانه از دو گونه اش جاری بود بی اختیار مرا مجذوب ساخت و به طرف او رفتم ولی چون میل نداشتیم که او را از مراسم عبادت باز دارم در گوشه ای نشستیم و منتظر خاتمه او را و ادعیه او شدم. هر قدر بیشتر متوجه او می شدم بیشتر مجذوب حالات حجب و حیای او می گردیدم مثل این بود از او چیزی استنباط می کردم که نمی توانم آنرا بیان کنم.

بالاخره بعد از ختم دعا از روضه سیدالشهداء به صحن آمد. در آن روز من نتوانستم به دنبال او بروم و قصد کردم که روز بعد در همین ساعت مشرف شوم شاید بتوانم آرامش در قلب خود احساس کنم و با او به صحبت پردازم. روز بعد در همان ساعت به روضه سید الشهداء آمدم و چنان که امیدوار بودم او را در همان حال دیدم که در افکار خود غوطه ور است. اثری که از ملاقات امروز در قلب خود احساس کردم بیش از روز قبل بود باز منتظر شدم تا ادعیه و مناجاتش تمام شد به طرف او رفتم گفتم اجازه بدهید با شما صحبتی بدارم با اشاره سر امتناع از صحبت کرد.

از سرگذشت و زندگی حضرت باب در مدت توقف در کربلا اطلاع کامل و کافی در دست نیست و مکاتیب و مراسلاتی هم از اوقات باقی مانده است که بتوان بر اساس آنها قضاوت نمود. آنچه در دست است اشاره ای است که نبیل زرنندی (۲۵) از قول شیخ حسن زنوزی نقل کرده می نویسد: شیخ حسن تعریف کرد که "پیوسته به خدمت سید مشغول بودم و نهایت تعلق را به او داشتم. یک روز صبح زود ملا نوروز که از گماشتگان سید بود مرا از خواب بیدار کرد و گفت دنبال من بیا. من برخاستم و با هم به منزل سید کاظم رفتیم سید را دیدم لباس های خود را پوشیده و عبا به دوش افکنده مثل اینکه می خواهد به محلی برود. به من فرمود شخص بزرگواری وارد شده می خواهم با تو به دیدن او برویم. هوا متدرجاً روشن می شد. به راه افتادیم از کوچه های کربلا گذر کردیم تا به منزلی رسیدیم. جوانی دم در ایستاده بود عمامه سبزی به سر داشت و چندان آثار لطف و تواضع در سیمای او آشکار بود که به وصف نیاید مثل اینکه انتظار ما را می کشید. چون نزدیک شدیم با کمال وقار به طرف ما آمد سید را در آغوش کشید و نهایت محبت و لطف را نسبت به او ابراز فرمود. سید کاظم هم نهایت احترام را نسبت به آن جوان مراعات کرد در مقابل او ساکت ایستاده بود و سر به زیر افکنده وارد منزل شد از پله ها بالا رفته به اتاقی ورود نمودیم که مقداری گلهای خوش بو در آن موجود بود و هوا را معطر نموده بود. جوان ما را به نشستن دعوت کرد سرپای ما را سرور و نشاط گرفته بود در وسط اتاق ظرفی مملو از شربت بود و لیوان نقره ای پهلوی آن ظرف گذاشته بودند. جوان میزبان لیوان را پر از شربت کرد و به سید کاظم عنایت کرد و فرمود: "و سقا هم ربهم شراباً طهوراً" (۲۶) سید ظرف شربت را از دست جوان گرفت و تا

با تأسف از ضریح مقدس بیرون آمدم و همین که چند قدمی دور شدم به طرف من آمد و معذرت خواست که به سؤال من جواب نداده است و اظهار داشت مقام مقدس جای توجه است و من از خود بیخود بودم و طوری با خوشرویی و ملاطفت این مطلب را بیان نمود که مرا بی اختیار مجذوب و مفتون خودش نمود و کدورتی که چند لحظه قبل در قلب من از او ایجاد شده بود رفع گردید .

من از او خواهش کردم که روز جمعه به منزل من بیاید باضافه که در آن روز معلم ما سید کاظم نیز من را مفتخر خواهد ساخت و بسیار خرسند می شوم که شما هم حضور بهم رسانید و از حضور او استفاده کنید. جواب داد این کمال سعادت است که کسی در حضور برترین بنده خدا حضور بهم رساند.

ملاقات من با سید باب روز سه شنبه بود و روز جمعه سید کاظم به منزل من آمد و بر حسب معمول تمام شاگردانش با او همراه بودند. روضه خوانی شروع شده بود اول ملا باقر به منبر رفت و وعظ کرد. بعد از او ملا حسین بشرویه ای راجع به شهادت امام حسین صحبت می کرد که سید علی محمد وارد شد. به محض ورود سید کاظم جلو پای او بلند شد و تمام حضار مجلس هم به پیروی از او از جای خود بلند شدند و من خیلی متعجب شدم و تمام اهل مجلس نیز از این احترام متحیر گردیدند، چون عادت استاد ما بر این بود که در وقت وعظ و روضه به اشخاص محترمی هم که وارد می شدند، اعتنایی نمی نمود.

ملا حسین نیز از این پیشامد غیر منتظر در بالای منبر مبهوت ماند و سخن خودش را قطع کرد و سید جوان مثل اینکه ابدأ توجهی به این امور نداشت دم در ورودی مجلس بر زمین نشست. سید کاظم خواهش کرد که بالاتر جالس شود ولی او نپذیرفت . بعد از اینکه هر کس به جای خود نشست سید کاظم از ملاحسین خواست که از اشعار شیخ احمد احسائی بخواند ؛ ملاحسین شروع به خواندن کرد و آن سید جوان از استماع آن اشعار بطوری منقلب شد و گریست که تمام اهل مجلس از گریه او به گریه افتادند. بعد از خاتمه روضه خوانی برای حضار چای و شربت آوردند ولی آن جوان از آشامیدن آنها امتناع کرد.

بالاخره سید کاظم برای رفتن به خانه اش از جا برخاست و جمعیت هم با او رفتند . من ماندم و آن سید جوان شیرازی از او خواهش کردم که دیگر بالاتر جالس شود او برخاست و به جای سید کاظم نشست؛ صحبت من با او به طول انجامید زیرا مایل بودم او را به مسلک شیخیه دعوت کنم و کوششی زیاد می کردم که اصول و عقاید شیخ احمد و سید کاظم را بپذیرد ولی او به همه گوش می کرد و یک کلمه جواب نمی داد. وی بعد از مدتی با من وداع کرد و رفت. بعد از سه روز باز او را در ضریح امام حسین دیدم این مرتبه او در صحبت سبقت گرفت و گفت خالوی من به تازگی وارد شدند آیا شما مایل هستید از ایشان ملاقات نمائید؟ به موجب دعوتی که کرده بودم طرف عصر به منزل او رفتم؛ جمعیت زیادی از شیرازی ها بملاقات آمده بودند حاج میرزا سید علی (خال اعظم) من را پهلوی خود نشانید و خواهرزاده اش (سید جوان) در کنار سماور نشسته به میهمانان چای می داد.

در ضمن صحبت با حاج میرزا سید علی دستگیرم شد که او برای زیارت اعتاب مقدسه و بردن خواهرزاده اش به شیراز به کربلا آمده است.

من از آن جوان که دارای آن مزایای اخلاقی و طهارت نفس و پاکی قلب بود و تمام صفات عالی و کمالات انسانی را در خود جمع داشت تعریف و تمجید بسیار کردم . حاج میرزا سید علی جواب داد :

" فی الواقع او قابل تمجید و لایق تحسین است ولی مطلبی که تا حدی ما را مایوس ساخته است این است که او با همه فضایی که دارد از تحصیل امتناع می ورزد و چون مدتی است که در اینجا مقیم شده آمده ام تا او را به شیراز مراجعت دهم.

چون من علاقه مفردی داشتم که این جوان را به طریق شیخیه هدایت کنم مدتی با خالویش به صحبت پرداختم و بالاخره به ایشان قول دادم که او را در کربلا بگذارند متعهد تحصیل او بشوم. میرزا سید علی در برابر اصرار من بعد از ختم دوره زیارتش منفردا مراجعت کرد. ولی من نتوانستم فرصتی حاصل کنم که با سید جوان آرام آرام وارد مباحثه تدریس بشوم و خودم را ملامت می کردم و فقط یکروز او را سر درس حاج سید کاظم ملاقات کردم و بعد از مدتی خبر شدم که به شیراز رفته است .

بعثت حضرت اعلی

**میان شماس‌ت ظاهر و آشکار است میان شما و آن
بزرگوار حجاب‌هایی مانع است قیام کنید. جستجو کنید
تا حجب مانعه را از میان بردارید و بدانید که تا نیت
خود را خالص نکنید و بدعا و مناجات نپردازید و
استقامت را شعار خود نسازید بمقصود نخواهید رسید**
زیرا خداوند در قرآن (۶۹:۲۹) میفرماید: "وَالَّذِينَ جَاهَدُوا
فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا".

جناب ملّا حسین چون این بیانات را از شاگردان سید
مرحوم شنیدند بآنها فرمودند با وجود اینهمه تأکیدات که
از استاد بزرگوار شنیده‌اید پس چرا تا کنون در کربلا
مانده‌اید و بجستجوی حضرت موعود نپرداخته‌اید؟

گفتند همه ما مقصّریم و اقرار و اعتراف بتقصیر خود
داریم و شخص ترا صاحب رتبه عظیم و مقام عالی
میشماریم اینک هر چه بفرمائی اطاعت میکنیم حتی اگر
خود را حضرت موعود معرفی کنی بیدرنگ ادعای ترا
قبول میکنیم. خلاصه هر چه بفرمائی حاضریم و باطاعت
تو کمر بسته‌ایم. جناب ملّا حسین فریاد برآوردند و
فرمودند ما همه بنده آستانیم استغفر الله که من چنین
ادعائی داشته باشم اگر لحن گفتار استاد بزرگوار را آشنا
بودید باینگونه سخنان لب نمیگشودید. اینک اولین
چیزیکه بر من و شما واجب است آنست که باجرای
وصایای سید مرحوم اقدام کنیم و آنچه را فرموده قولاً و
عماًلاً تنفیذ نمائیم. همه اطاعت کردند.

جناب ملّا حسین پس از آن بملاقات میرزا حسن گوهر و
میرزا محیط کرمانی که از شاگردان مشهور جناب سید
کاظم بودند شتافته و تأکیدات و سفارشهای استاد بزرگوار
را بآنها تذکر داده فرمودند برخیزید تا در جستجوی موعود
باطراف بلاد برویم این دو نفر هر کدام عذرهای تراشیدند
و هر یک بهانه‌ای متشبّث شدند. یکی گفت چطور
ممکن است برویم دشمن زیاد داریم همه در نهایت قوّت و
قدرتند اگر ما برویم آنها فرصت خواهند یافت ما باید در
این شهر بمانیم و مقام استاد مرحوم خود را محافظه

دشمنان و مخالفین جناب سید کاظم رشتی پس از وفات
آن حضرت جانی تازه گرفتند و برای بدست آوردن ریاست
بجدّ و جهد مشغول شدند زیرا تشنه ریاست بودند و تا
جناب سید در این عالم بودند هیچکس اعتنائی بآن
اشخاص ریاست طلب نداشت بعد از وفات سید مرحوم
مخالفینش جرأت و جسارت یافتند و بتفرقه اصحاب سید
پرداختند. خود مدعی مقامات شدند و بتدارک مافات
اقدام نمودند. شاگردان جناب سید از وفات آن بزرگوار
اندوهگین و محزون بودند. طولی نکشید که جناب ملّا
حسین بشرویه‌ای از مسافرت اصفهان و خراسان که بامر
سید مرحوم رفته بودند بکربلا مراجعت فرمودند. ورود
ایشان بکربلا در یوم اوّل محرّم سال ۱۲۶۰ هجری (مطابق
۲۲ ژانویه ۱۸۴۴ میلادی) بود شاگردان پرباشان
سید دور ملّا حسین مجتمع شدند ناامیدی آنها بامیدواری
تبدیل شد و همت گماشتند که از محبوب بی‌نشان نشانی
بیابند. جناب ملّا حسین در پهلوی منزل مسکونی سید
مرحوم منزلی اختیار کردند و مدت سه روز به سوگواری
استاد خود مشغول شدند. عده زیادی بملاقات ایشان
شتافتند و بتسلّیت و تعزیتش پرداختند زیرا مشارّ الیه را
بزرگترین شاگرد سید مرحوم میدانستند.

**جناب ملّا حسین بعد از پایان ایام سوگواری عده‌ای از
شاگردان سید مرحوم را که دارای اخلاص بودند بنزد
خویش خواندند و از آنها پرسیدند استاد بزرگوار ما در
اواخر ایام چه وصیّتی فرمود و آخرین نصیحت‌های او
چه بود؟ در جواب گفتند که استاد بزرگوار نهایت
تأکید را فرمودند و چند مرتبه بما تکرار کردند که بعد
از وفاتش ترک منزل و خانمان گوئیم و در بلاد منتشر
شویم و بجستجوی حضرت موعود پردازیم و هیچ
امری را بر این مسئله ترجیح ندهیم. قلوب خود را از
هر آلاشی پاک کنیم و از توجّه بمقاصد دنیوی برکنار
باشیم. می فرمود ظهور موعود نزدیک است خود را
آماده کنید حتی بما فرمود حضرت موعود الان در**

نمائیم. دیگری گفت من باید در این شهر بمانم و از بازماندگان سید مرحوم نگهداری کنم جناب ملاً حسین مقصود آنها را فهمید و دانست که نصیحت و اصرار در آنها مؤثر نیست. ناچار آنها را سرگرم خیالات خود گذاشت و بجستجوی مطلوب پرداخت. باری جناب ملاً حسین بعد از آنکه اصحاب سید مرحوم را باجرای وصایای آن بزرگوار تشویق نمودند از کربلا بنجف عزیمت کردند. میرزا محمد حسن برادرشان و میرزا محمد باقر خالو زاده شان با ایشان همراه بودند. اوقاتیکه جناب ملاً حسین در سفر خراسان بوطن خویش بشرویه رفته بودند این دو نفر با ایشان همراه شدند. باری این سه نفر بمسجد کوفه رسیدند جناب ملاً حسین برای مدت چهل روز در مسجد کوفه عزم اعتکاف فرمودند و بعبادت مشغول شدند. روزها صائم بودند و شبها بدعا و مناجات مشغول برادرشان نیز در صوم و صلات با ایشان همراه و خالو زاده شان متصدی تهیه وسائل غذا و سایر لوازم بودند و پس از فراغت مشأراً الیه نیز بعبادت میپرداخت. پس از چند روز ملاً علی بسطامی که از مشاهیر شاگردان مرحوم سید بود با ۱۲ نفر دیگر از همراهان خود بمسجد کوفه وارد شدند. ورود این جمعیت سکون و آرامش آن محل را بر هم زد و فضای مسجد که بی سر و صدا بود برود آن ۱۳ نفر با هیاهو و سر و صدا همراه شد ملاً علی بسطامی اطلاعاتش درباره تعالیم حضرت شیخ و سید فراوان بود حتی بعضی او را از ملاً حسین بالاتر میدانستند. پس از ورود بمسجد چون ملاً حسین را مشغول عبادت و توجه دید در ابتدا خواست درباره وجهه عزیمت و منظور از ملاً حسین سؤالی کند لکن ملاً حسین پیوسته بتوجه و نیاز مشغول بودند و برای ملاً علی وقت مناسبی پیش نمی آمد. چند مرتبه خواست که نزد ملاً حسین برود ولی باز مبادرت نکرد بالاخره تصمیم گرفت که او نیز بعبادت مشغول شود. برای مدت چهل روز با ۹ نفر دیگر از همراهانش باعتکاف پرداخت. سه نفر دیگر هم بتهیه لوازم و مایحتاج مشغول بودند. اعتکاف چهل روزه ملاً حسین که تمام شد بهمراهی برادر و خالو زاده اش بنجف برگشت. شب از کربلا رَد شد و پس از زیارت نجف بجانب بوشهر روان گردید. در بوشهر نفعه لطیفه غیبی بمشامش رسید زیرا در این شهر محبوب عالمیان چندی متوقف و بتجارت مشغول بودند. روائح قدسی که از انفس طیبه حضرت موعود در فضای این شهر منتشر بود مشام

جان آن طالب صادق را معطر ساخت مدت توقف مشأراً الیه در بوشهر آنقدرها طول نکشید باطناً حس میکرد که قوه پنهانی او را بجانب شمال و بصوب شیراز میکشاند. بر حسب سائقه غیبیه بجانب شیراز روان گشت. پس از ورود از برادر و خالو زاده اش جدا شد بآنها گفت شما بمسجد ایلخانی بروید و در آنجا منتظر باشید انشاء الله هنگام مغرب نزد شما خواهیم آمد. آنها رفتند جناب ملاً حسین چند ساعت در خارج شهر گردش کرد در آن بین جوانی را مشاهده نمود که جبهه گشاده ای داشت و عمّاه سبزی بر سر نهاده پیش میآمد و چون بملاً حسین رسید با تسم سلام کرد و فرمود الحمد لله که بسلامت وارد شدید. و مانند دوست صادق باوفائیکه با رفیق قدیمی خود برخورد نماید با ملاً حسین بمهر و محبت تلاقی نمود. ملاً حسین خیال کرد این جوان یکی از شاگردان مرحوم سید است که عزیمت او را بشیراز شنیده و اینک به پیشباز او آمده است. مرحوم میرزا احمد قزوینی شهید داستان تشرّف ملاً حسین را هنگام ورود بشیراز بحضور مبارک از خود او شنیده و خلاصه آن واقعه تاریخی از این قرار است. ملاً حسین میفرمود جوانیکه در خارج شهر شیراز بخدمتش رسیدم با نهایت محبت نسبت بمن رفتار کرد و مرا بمنزلش دعوت فرمود تا رنج سفر از من دور شود و از خستگی دمی بیاسایم من از او درخواست کردم که از قبول دعوت معذورم دارد زیرا همراهان من در شهر بانتظار مراجعت من هستند فرمودند آنها را بخدا بسپار خداوند آنها را محافظت میفرماید. بعد مرا امر کرد تا در خدمتش روان شوم. من هم بقدری از حسن رفتار و شیرینی گفتارش متأثر شده بودم که نتوانستم دعوتش را اجابت نکنم. از احساسات شدید و عواطف عالیه و آواز دلربا و متانت و وقارش در حیرت بودم. پس از طی طریق بدرب منزل رسیدیم بنای منزل در نهایت ظرافت بود جوان در را کوبید غلامی حبشی در را بگشود جوان اوّل وارد منزل شده و بمن فرمود " ادخلوها بسلام آمین " (قرآن ۱۵ : ۴۶) عظمت و جلال و قدرت و طرز مهمان نوازش تا اعماق قلب من اثر کرد. آیه قرآنی را که تلاوت فرمود برای وصول بمقصد قلبی خود بفال نیک گرفتم زیرا این آیه را وقتی فرمود که میخواستم وارد منزل شوم. این اولین منزلی بود که من در آن شهر وارد میشدم هوای این شهر از اوّل ورود سرور و نشاطی عجیب در من ایجاد کرده بود که هر چه بخواهم

وصف کنم نمیتوانم. با خود گفتم آیا ممکن است در این شهر بمقصود برسم آیا ممکن است این پیش آمد بحصول مقصود من کمک کند و بدوره انتظار من خاتمه بخشد؟ خلاصه وارد منزل شدم صاحب خانه از جلو و من از دنبال وارد اطاق شدیم بمحض ورود باطاق سرور و نشاط من مضاعف گشت هر چه بگویم کم گفته‌ام. نشستیم جوان فرمود آفتابه و لگن آوردند برای اینکه دست و پای خود را از گرد سفر بشویم. من اجازه خواستم که در اطاق دیگر بنشینم دست و پا اقدام کنم ولی آن بزرگوار در همان اطاق با دست مبارک خود آب ریختند و من دست و پایم را شستم بعد ظرفی از شربت برای من آوردند آنگاه فرمودند سماور و چای حاضر نمایند و چای بمن مرحمت کردند. پس از آن اجازه خواستم مرخص شوم و عرض کردم مغرب نزدیک است همراهان منتظر من هستند، بآنها گفته‌ام هنگام مغرب در مسجد ایلخانی نزد شما خواهم آمد. فرمودند ناچار وقتی که بآنها وعده دادی کلمه انشاء الله را بر زبان راندی از قرار معلوم مشیت خدا برفتن تو قرار نگرفته بنا بر این از خلف وعده بیمناک مباش. متانت و وقار آن بزرگوار طوری بود که چیزی نتوانستم بگویم برخاستم وضوء گرفتم بنماز مشغول شدم ایشان نیز پهلوی من بنماز ایستادند در بین نماز باین پیش آمد خود فکر مینمودم و قلباً مناجات میکردم و میگفتم خدایا تا کنون در جستجوی حضرت موعود کوتاهی نکرده‌ام و لکن هنوز بمقصود نرسیده‌ام و حضرت موعود را نیافته‌ام توظهور او را وعده فرموده‌ای و تخلف در وعده تو نیست. این جریان که ذکر شد شب پنجم جمادی الاول سال ۱۲۶۰ هجری بود. نیم ساعت از شب گذشته بود که آن جوان بزرگوار با من بمکالمه پرداخت و از من سؤال فرمود بعد از جناب سید کاظم رشتی مرجع مطاع شما کیست. عرض کردم مرحوم سید در اواخر حال سفارش میفرمودند که بعد از وفاتشان هر یک از شاگردان باید ترک وطن گوید و در اطراف بجستجوی موعود محبوب پردازد اینستکه من برای انجام امر استاد بزرگوارم بایران مسافرت کردم و هنوز هم که هست بجستجوی موعود مشغولم. سؤال فرمودند آیا استاد بزرگوار شما برای حضرت موعود اوصافی مخصوص و امتیازاتی بخصوص معین فرموده‌اند یا نه. عرض کردم آری میفرمود حضرت موعود از خاندان نبوت و رسالت است از اولاد حضرت فاطمه زهرا علیها سلام الله است سنّ مبارکش وقتی که

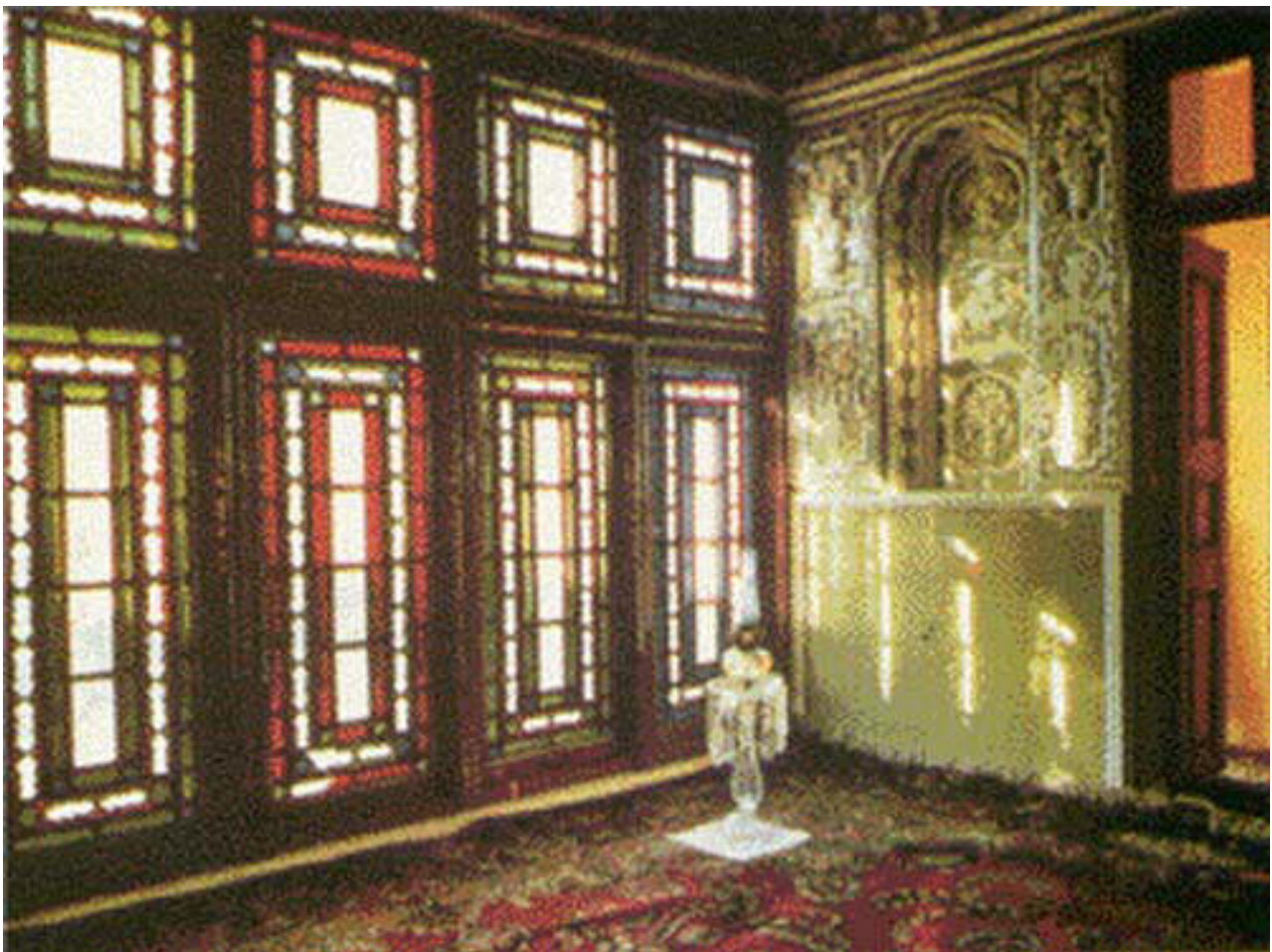
ظاهر میشود کمتر از ۲۰ و متجاوز از ۳۰ سال نیست دارای علم الهی است قامتش متوسط است از شرب دخان برکنار و از عیوب و نواقص جسمانی منزّه و مبرا است. میزبان محترم لمحهای سکوت فرمود سپس با لحن بسیار متین فرمودند نگاه کن این علامات را که گفتمی در من می‌بینی؟ بعد یکا یک علامات را ذکر فرمودند و با شخص خود تطبیق نمودند. سراپای مرا حیرت و دهشت فرو گرفت و با کمال ادب عرض کردم حضرت موعود نفس مقدّسه قدسیّه‌ایست که رتبه‌اش از همه بالاتر است دارای قدرت فوق العاده و قوّت فائده عظیمه است علامات مخصوصه بسیار دارد از جمله علم آن بزرگوار بی‌نهایت است. سید مرحوم درباره علم موعود اغلب میفرمود علم من نسبت بعلم آن حضرت مانند قطره نسبت بدریاست که از طرف خدا بحضرتش عنایت شده آنچه من میدانم در مقابل معارف عالیّه و علم محیط او مانند ذره‌ای از خاک است بین این دو مقام فرق بسیار موجود است. هنوز گفتار خود را تمام نکرده بودم که بی‌اختیار ترس و شرمساری مرا فرو گرفت بطوریکه آثارش در من آشکار شد از گفته پشیمان شدم و خودم را سرزنش کردم و همّت گماشتم که طرز بیان را تغییر دهم و از حدّت و شدّت لحن القول بکاهم قلباً با خدا عهد کردم که اگر آن بزرگوار مجدداً این موضوع را مورد بحث قرار دهد باکمال خضوع عرض کنم اگر حضرت موعود شما هستید دعوت خود را تأسیس فرمائید تا مرا از قید انتظار تشرف بحضور موعود خلاصی بخشید و از ثقل این بار گران رهائی دهید خیلی ممنون میشوم اگر بانتظار من خاتمه بدهید و مرا خلاصی بخشید. وقتیکه میخواستم براه طلب قدم گذارم و بجستجوی موعود پردازم دو مسئله را پیش خود علامت صدق ادعای مدعی قائمیت قرار دادم یکی رساله‌ای بود که شامل مسائل مشکله و اقوال متشابهه و تعالیم باطنیه حضرت شیخ و سید مرحوم بود. تصمیم داشتم هر کس آن رموز و اسرار را بگشاید و آن مشکلات را حلّ فرماید باطاعتش قیام نمایم و زمام امور خود را بدو سپارم. دوم آنکه سوره مبارکه یوسف را بطرزی بدیع که نظیر آنرا در مؤلفات و کتب نتوان یافت تفسیر فرماید. انجام این مهمّ دلیل صدق ادعای آن مدعی است. سابقاً از سید مرحوم درخواست کردم که تفسیری بر سوره یوسف بنویسند بمن فرمودند اینکار از عهده من خارج است حضرت موعود که بعد از من ظاهر میشود رتبه و مقامش بمراتب

از من بزرگتر است چون آن بزرگوار ظاهر شود بصرافت طبع و بصرف اراده مطلقه خویش بدون آنکه کسی از آن حضرت درخواست کند تفسیری بسوره یوسف مرقوم خواهد فرمود و این بزرگترین دلیل بر عظمت مقام و جلالت شأن و صدق ادعای آن حضرت خواهد بود. من سرگرم این افکار بودم میزبان بزرگوار من فرمود درست دقت کنید تمام صفات در من موجود است چه مانع دارد که من شخص موعودی باشم که سید مرحوم فرموده چه اشکالی در این مسئله تصور میکنید. پس از استماع این بیان مبارک چاره‌ای جز تقدیم رساله معهوده ندیدم آنرا بحضور مبارک گذاشتم و عرض کردم خواهش دارم بصفحات این رساله نظر لطفی افکنده و از ضعف و تقصیر من صرف نظر فرمائید. آن بزرگوار مسؤل مرا قبول فرموده کتابرا برداشته بعضی صفحات آنرا ملاحظه فرمودند آنگاه کتابرا بسته بمن متوجه شدند و در ظرف چند دقیقه حل مشکلات و کشف رموز آنرا بیان فرمودند. بعلاوه بسیاری از حقایق و اسرار را تبیین و تشریح فرمودند که تا آنوقت در هیچ حدیثی از ائمه اطهار و در هیچ کتابی از تألیفات شیخ و سید ندیده بودم. بیان مبارک بقدری مؤثر و بهجت افزا بود و با قدرت مخصوصه ادا میشد که وصفش از عهده من خارج است. بعد فرمودند اگر مهمان من نبودی کارت بسیار سخت بود و لکن رحمت الهی شامل تو گردید خدا باید بندگان خود را امتحان کند بندگانرا روا نیست که با موازین مجعوله خود خدا را آزمایش کنند. اگر من مشکلات ترا شرح و بسط نمیدادم آیا دلیل بر نقص علم من بود کلاً و حاشا حقیقتی که در قلب من تابنده و مشرق است هیچگاه بعجز و ناتوانی متصف نشود. امروز جمیع طوایف و ملل مشرق و مغرب عالم باید بدرگاه سامی من توجه کنند و فضل الهی را بوسیله من دریافت نمایند هر کس در این عمل شک و شبهه نماید بخسران مبین مبتلا گردد. تمام مردم مگر نمیگویند که نتیجه خلقت فوز بعرفان حق است و موققت در پرستش خدا. بنا بر این بر همه واجب است که قیام نمایند و کوشش کنند و مانند تو بجستجو پردازند و ثبات و استقامت بخرج دهند تا حضرت موعود را بشناسند. بعد فرمودند اینک وقت نزول تفسیر سوره یوسف است پس قلم را برداشته و با سرعت خارج از تصور سوره الملک را که اولین سوره آن تفسیر مبارک است نازل فرمودند. حلاوت صوت مبارک که در حین نزول

آیات ترتّم میفرمودند بر قوت تأثیر کلمات مبارکه اش میافزود تا خاتمه سوره ابداً توقف نفرمودند من همانطور نشسته بودم گوش میدادم صوت جان افزا و قوت بیان مبارکش مرا اسیر کرده بود بالاخره برخاستم و با حیرت و تردیدیکه بمن دست داده بود عرض کردم اجازه بفرمائید مرخص شوم با تبسم لطیفی فرمودند بنشینید اگر حالا از اینجا بیرون بروید هر که شما را بهیچند خواهد گفت که این جوان دیوانه شده است. **آنوقت دو ساعت و یازده دقیقه از شب گذشته بود. شب شصت و پنجم نوروز مطابق با شب ششم خرداد از سال نهنگ و پنجم جمادی هزار و دویست و شصت هجری بود. بعد فرمودند بعد از این در آینده این شب و این ساعت از بزرگترین اعیاد محسوب خواهد شد. خدا را شکر کن که بآرزوی خود رسیدی و از رحیق مختوم آشامیدی خوشا بحال اشخاصیکه باین موهبت فائز شوند سه ساعت از شب گذشته امر فرمودند تا شام حاضر کنند. غلام حبشی امر مبارک را اجرا کرد طعمای لذیذ آورد که جسم و روح مرا تغذیه نمود تصور میکردم از خوراکیهای بهشتی مرزوقم حدیث شریف " أَغْذَتْ لِعِبَادِ الصَّالِحِينَ مَا لَا رَأَتْ عَيْنٌ وَ لَا أَذْنٌ سَمِعَتْ وَ لَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ " را واضح و آشکار میدیدم. غلام حبشی از تأثیر تربیت آن بزرگوار نصیب وافر داشت و در نظر من دارای مقام بلندی بود محبت و لطف رفتار میزبان بزرگوار مخصوص خودش بود از کس دیگری ممکن نبود آنگونه عواطف و فضائل آشکار و ظاهر گردد. همین مطلب بتنهایی برای عظمت و جلالت آن بزرگوار برهانی کافی و شاهدهی صادق بود که احتیاجی بسایر شئون نداشت. من گرفتار سحر بیان میزبان مهربان خود بودم نمیدانستم چه وقت و هنگام است از دنیا بی خبر و همه چیز را فراموش کرده بودم ناگهان صدای اذان صبح بگوشم رسید. آن شب در محضر مبارک جمیع نعم الهیه را که در قرآن برای اهل بهشت مقرر فرموده محسوس دیدم مصداق " لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ " قرآن کاملاً مشهود بود و سر " لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا تَأْتِيَهُمْ إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا " واضح و آشکار بود و معنای " دعویهم فیها سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَ آخِرُ دَعْوِيهِمْ إِنَّ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ " از هر جهت پدیدار بود. آن شب خواب بچشم من نیامد بنغمات صوت روح افزای**

حضرتش و پست و بلندی آواز جانفزایش در هنگام
 نزول آیات قیوم الاسماء یعنی تفسیر یوسف گوش
 هوش فرا داده و از ترنماتش لذت میبرد. در حین
 مناجات با لحنی دلربا بعد از هر چند جمله این آیات
 قرآنیّه را مکرر تلاوت می فرمودند " سُبْحَانَ رَبِّكَ
 رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ
 لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ " بعد فرمودند شما اوّل کسی هستید

که بمن مؤمن شده‌اید من باب الله هستم و شما باب
 الباب باید ۱۸ نفر بمن مؤمن بشوند باین معنی که ایمان
 آنها نتیجهء تفحص و جستجوی خود آنها باشد بدون اینکه
 کسی آنها را از اسم و رسم من آگاه کند باید مرا بشناسند.
 و بمن مؤمن شوند آنوقت یکی از آنها را انتخاب میکنم
 که با من در سفر مکه همراهی کند. در مکه امر الهی را
 بشریف مکه ابلاغ خواهم کرد از آنجا بکوفه خواهم رفت.
 در مسجد کوفه امر الهی را آشکار خواهم ساخت^۱



^۱ : مطالع الانوار (تلخیص تاریخ نبیل زرندی) - ترجمه و تلخیص
 عبدالحمید اشراق خاوری - فصل سوم - ص ۴۲ الي ۴۸

فصل دوم

✓ مقام حضرت اعلی

✓ چهار نهر جاریه در بهشت

✓ دعای توسل

✓ سایر صفات و ملکات سید باب

✓ نامه به حرم مبارک

✓ علمای مومن به امر

✓ لوح بدون نقطه

✓ لوح غنا

✓ نکاتی درباره ی لوح غناء

✓ وجوه امتیاز حضرت اعلی

مقام حضرت اعلی

مقام حضرت اعلی را از چند منظر می توان نگریست:

۱ - آیاتی از خود آن حضرت در این مورد زیارت می کنیم:

"أَنْتَ اَنَا الْبَيْتَ قَدْ كُنْتُ بِالْحَقِّ مَرْفُوعاً. أَنْتَ اَنَا الْمَصْبَاحُ فِي الْمَشْكُوهِ قَدْ كُنْتُ بِاللَّهِ الْحَقُّ عَلَى الْحَقِّ مُضِيئاً وَأَنْتَ اَنَا النَّارُ فِي النُّورِ الطُّورِ فِي أَرْضِ السَّرُورِ قَدْ كُنْتُ حَوْلَ النَّارِ مَخْفِئاً.

اَنَا النُّقْطَةُ الَّتِي ذُوْتُ بِهَا مِنْ ذُوْتٍ... أَنْتَ اَنَا وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ نُوْرُ الَّذِي لَا يَفُوتُ... قَدْ جَعَلَ اللَّهُ كُلَّ مَفَاتِيحِ الرِّضْوَانِ فِي يَمِينِي وَ كُلَّ مَفَاتِيحِ النَّيْرَانِ فِي شِمَالِي... أَلَا أَنْتَ اَنَا رُكْنٌ مِنْ كَلِمَةِ الْاَوَّلَى الَّتِي مِنْ عَرَفَهَا عَرَفَ كُلَّ حَقٍّ وَ يَدْخُلُ فِي كُلِّ خَيْرٍ... خَلَقْنِي اللَّهُ مِنْ طِينَةٍ لَمْ يَشَارِكْ فِيهَا أَحَدٌ وَ اعْطَانِي مَا لَا يَدْرِكُهُ الْبَالُغُونَ وَ لَا يَقْدِرُ أَنْ يَعْرِفَهُ الْمَوْحَدُونَ..."

و نیز در بیان قوای لا نهاییه مکتونه در ظهور خود با عبارتی بدیع می فرمایند:

"لَوْ ارَادَتْ نَمْلَةٌ أَنْ يَفْسَرَ الْقُرْآنَ مِنْ ذِكْرِ بَاطِنِهِ وَ بَاطِنِ بَاطِنِهِ لَتَقْدِرُ لِأَنَّ السِّرَّ الصِّمْدَانِيَّةَ قَدْ تَلَجَّجَ فِي قِيَقَةِ الْكَائِنَاتِ.

آنچه از قلم اعلی در این مورد عذب نزول یافته:

الف: "چشم عالم چنین فضلی ندیده و قوه سمع اکوان چنین عنایتی نشنیده... انبیای اولوالعزم که عظمت،

قدر و رفعت مقامشان چون شمع واضح و لائح است مفتخر شدند هر کدام به کتابی که در دست هست و مشاهده شده و آیات آن احصا گشته و از این غمام رحمت الهی اینقدر نازل شده که هنوز احدی احصا ننموده و چگونه این امر را سهل شمروند... آیا در هیچ عصر چنین امر خطیری ظاهر شده؟"

ب: هیچ ادراکی سبقت نیابد بر کیفیت ظهور او و هیچ عرفانی احاطه ننماید بر کمیت امر او.

ج: قلم اعلی در تأیید این بیانات حدیث ذیل را نقل می فرمایند که از قبل اخبار گشته:

"الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَ عَشْرُونَ حَرْفًا فَجَمِيعٌ مَا جَاءَتْ بِهِ الرِّسَالُ حُرْفَانِ وَ لَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْحَرْفَيْنِ فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَ الْعَشْرِينَ حَرْفًا."

و سپس می فرمایند:

"ملاحظه فرما که قدرش اعظم از کل انبیا و امرش اعلی و ارفع از عرفان و ادراک کل اولیاست."

در لوح مبارک احمد نیز این بیانات از قلم اعلی نازل گردیده: "قُلْ أَنَّهُ السُّلْطَانُ الرَّسُلُ وَ كِتَابُهُ لَامٌ الْكِتَابُ أَنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ. كَذَلِكَ يَذْكُرُكَمُ الْوَرَقَاءُ فِي هَذَا السَّجْنِ وَ مَا عَلَيْهِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِين."



چهار نهر جاریه در بهشت

آیات - مناجات - تفاسیر - صور علمیه

کلمات فارسیه : « بعینه مثل شئون آیات است و اگر کسی در کلمات فارسی به عین فواد نظر کند فصاحت آیات را بعینها مشاهده می نماید. » و مجموعه خصوصیات شئون مختلفه را می توان در آن ملاحظه نمود .

اگر برای درک دقایق مطلب مربوط به شئون خمس به بیان مراجعه کنیم مطالب زیر مستفاد می شود :

شئون پنجگانه مزبور که براساس کتاب بیان ذیلاً ذکر شده است . حضرت نقطه هریک را با یکی از نعمای بهشت تطبیق فرموده اند . البته این تبیین و تطبیق حکایت از تاویل بشارات کتب مقدسه دارد

۱

حجیت آیات

در کتاب بیان فارسی باب دوم از واحد اول در خصوص حجیت آیات چنین فرموده اند

ملخص این باب آنکه خداوند عالم عز شانه در هر کور به آنچه اعلی علو اهل آن کور تفاخر می نماید حجّت را نازل می فرماید چنانچه در زمان نزول قرآن افتخار کل به فصاحت کلام بود از این جهت خداوند قرآن را به اعلی علو فصاحت نازل فرمود و او را معجزه رسول الله قرار داد و در

شئون مختلفه آثار چهار است که آیات و مناجات و تفاسیر و صور علمیه اند و همه به زبان عربی است که « افصح از کلّ السن است » ولی نظر به تفضّل الهی ، به کلمات فارسیه شان پنجم اطلاق شده تا از سعه فضل و رحمت حق کسی از شناسایی مظهر ظهور محروم نماند . این است که تالی مقام آیات شمرده شده و در موارد مختلفه متضمّن مفاهیم شئون اربعه آیات است.

نهرهای چهارگانه در بهشت

آیات : « ماء غیر آسن رضوان » « حجّت عظمی و

بینه کبری که دلالت نمی کند آلا علی الله وحده » یعنی کلام الهی به لسان مظهر ظهور خطاب به عموم .

مناجات : « لین لم یتغیر طعمه » یعنی زبان

توسّل و توجه بندگان به آستان حق از اشارت کتاب بیان مستفاد می شود که مناجات مخصوص رسول الله است و در رجعت از لسان مظهر ظهور (حضرت نقطه) صادر شده است .

تفاسیر : « خمر حمر » « خمر توحید » ، متضمّن

تفسیر و تاویل آیات قرآنی و احادیث پیغمبر و ائمه .

صور علمیه : « غسل مصفی » متضمّن مباحث

کلامی و فلسفی و دلائل مربوط به اصول اعتقادات .

قرآن خداوند اثبات حقیقت رسول الله و دین اسلام را فرموده آلا به آیات که اعظم بینات است و دلیل بر اعظمیت آن آنکه کل به حروف هجائیه تکلم می کنند و خداوند عالم کلمات قرآنی را به شانی نازل فرموده که اگر ما علی الارض جمع شوند و بخواهند آیه ای در مقابل آیات قرآن بیاورند نمی توانند و کل عاجز می شوند و شبهه ای نیست که در کور نقطه بیان افتخار اولوالالباب بعلم توحید و دقایق معرفت و شئون ممتنع نزد اهل ولایت بوده از این جهت خداوند عالم حجت او را مثل حجت رسول خدا در نفس آیات قرار داده و در علو توحید و سمو تجرید کلماتی از لسان او جاری فرموده که هر ذاروح توحیدی نزد او خاشع شده آلا کسی که درک ننماید آنچه او با محبوب خود تکلم فرموده و شئون حکمیه و علمیه مالانهایه از نزد او ظاهر فرمود که غیر الله قدر آن را ندانسته و عارف نگشته اگرچه ظهور شمس حقیقت بنفسها مُسَدِّدِ کل ممکنات است از علو عرفان او ولیکن به چیزی که خداوند در او گذاشته از آیات و کلمات خود مجذب کل موجودات است بضیاء آثار خود **هل یکن له من عدل لیعرف به اومن کفو لینعت به اومن شبهه لیسبه به اومن قرین یقترن به اومن مثال یمثل به فسبحان الله عن ذلک تسبیحا عظیما اذلیری فیه الا الله و انا کل له عابدون** و د راین کور خداوند عالم به نقطه بیان آیات و بینات خود را عطا فرموده و او را حجت ممتنع بر کل شیئی قرار داده و اگر کل ما علی الارض جمع شوند نمی توانند آیه ای به مثل آیتی که خداوند از لسان او جاری فرموده اتیان نمایند و هر ذی روحی که تصور کند به یقین مشاهده می کند که **این آیات از شأ ن بشر نیست بلکه مخصوص خداوند واحد احد است که بر لسان هرکس که خواسته جاری فرموده و جاری فرموده و نخواهد فرمود الا از نقطه مشیت زیرا که او است مرسل کل رسل و منزل کل کتب و هرگاه این امری بود که از قوه بشر ظاهر می شد از حین نزول قرآن تا حین نزول بیان که هزارو دویست هفتاد سال**

گذشت باید کسی به آیه اتیان کرده باشد با وجودی که کل با علو قدرت خود خواستند که اطفاء کلمه الله نمایند ولی کل عاجز شده و نتوانستند .

۲

سرعت نزول آیات

هرگاه کسی تصور در ظهور این شجره نماید بلاریب تصدیق در علو امرالله می نماید زیرا که نفسی که بیست و چهارسال از عمر او گذشته و از علومی که به آن ها متعلم می گشته متعری بوده و حال به این نوع که تلاوت آیات می نماید بدون فکر و تامل و در عرض پنج ساعت هزار بیت در مناجات می نویسد بدون سکون قلم و تفاسیر و شئون علمیه در علو مقامات معرفت و توحید ظاهر می نماید که کل علما و حکما در آن موارد اعتراف به عجز از ادراک آن ها نموده شبهه ای نیست که کل ذلک من عند الله هست علمایی که از اول عمر تا آخر عمر اجتهاد نموده چگونه در وقت نوشتن به سطری عربی دقت نموده و آخر الامر کلماتی است که لایق ذکر نیست کل این ها از جهت حجت خلق بوده و الا امرالله اعز و اجل از این است که بتوان او را شناخت به غیر او بل غیر او شناخته می شود به او . قسم به ذات خداوندی که وحده وحده بوده و هست که آثار آن مضیی تر است از ضیاء شمس در نهار و آثار آنهایی که متهدی شده اند به علو هدایت او اگر به اعلی علو درجه علم و عرفان واصل گردند مثل آثار آنها مثل نور کواکب است در لیل و استغفرالله عن ذلک کیف یدرک بحر الازل ببحر الحدوث و کیف یعرف ذکر الاول بذکر الحدود سبحان الله و تعالی عن کل ما یدکر به الاشارات من فی ملکوت الارض و السموات تکلم نمایند به مثل آنچه او تکلم نموده بر فطرت و بنویسید به مثل آنچه او نوشته بلا تامل و سکون قلم و هرگاه نمی کنید دلیل است بر آنچه کرده اید به غیر حق شده و صاحب

نازل می نماید علم به این علوم لازم نبوده و نیست بلکه کل قواعد و اعراب بر آنچه خداوند نازل فرموده ثابت است .

۳

حجیت مناجات

حضرت اعلی مناجات را از جمله ادله ظهور خود قرار می دهند. به بیان مبارک زیر توجه کنید:

(واز آن ظاهر فرمود مناجات های غیر معدوده که فصاحت حیا میکند که در ظل آن مستقر گردد و بلاغت مستظل . نظرنموده ببین سیر توحید آن را که تا حال کسی خدا را به این نوع توحید وصف نموده ؟ در عرض شش ساعت هزار بیت از مناجات معیار گرفته شده که از قلم او جاری می گردد اگر خواهد .)

در شرح سوره کوثر نیز به موضوعی که مجلسی در کتاب حق البیقین ذکر نموده اشاره می فرمایند مبنی بر اینکه صحیفه ای که شامل ادعیه و مناجات های حضرت امام زین العابدین علی ابن الحسین است دلیل بر ولایت ایشان می باشد ، بقوله (کیف یثبت الولایه بصحیفه ولا تثبت بصحایف معدوده التی ملات شرق الارض وغربها فای حجه اکبر من هذا النعمه وای عطیه اعظم من هذاالقدره)

مضمون بیان مبارک به فارسی این است که (چگونه ولایت ائمه با یک صحیفه ثابت می شود و ولایت من با صحیفه های متعدد که شرق و غرب زمین را پر کرده است ثابت نمی شود . چه حجتی هست که بزرگتر باشد از این نعمت و چه عطیه ای عظیم تر می باشد از این .)

شاید بتوان گفت بیش از ده ها جلد کتاب در مناجات و راز و نیاز با معبود خویش از او به جای مانده که هر کدام از آن ها به نحوی رمزی از لطافت روح آن سید بزرگوار است. مثلاً

این آیات حق است من عند الله و شبهه نیست در اینکه خداوند این آیات را نازل فرمود بر او به مثل آنکه بر رسول خدا (ص) نازل فرموده چنانچه حال به مثل این آیات به قدر صدهزار بیت در میان خلق منتشر است به غیر صحف و مناجات او و صور علمیه و حکمیه او و در عرض پنج ساعت هزار بیت از نزد او ظاهر می گردد یا به اسرع ، طوری که کاتب نزد او بتواند تحریر نماید آیات الله را قرائت می نماید می توان میزان گرفت که هرگاه از اول ظهور تا امروز می گذاشتند چقدر از آثار از نزد او منتشر شده بود و اگر گفته می شود در آیات آنچه اولین گفتند از دو شق بیرون نیست یا آنکه غرض ایشان تصدیق حق نکردن است که از برای ایشان ثمری ندارد هیچ دلیلی چنانچه خداوند نازل فرموده و **ان یروا کل آیه لن یومنوا بها** و در جای دیگر نازل فرموده **ان الذین حقت علیهم کلمه ربک لا یؤمنون و لو جائتهم کل آیه حتی یروا العذاب الالیم** و اگر غرض احتیاط در دین است که فهم آن سهل است

فبایّ حدیث بعدالله و آیاته یؤمنون یا خود حاضر می شود و از آنچه می خواهد از مطالب بنهج آیات سوال می نماید تا آنکه خود بشنود که در نزد مبدء تاملی و ترکیبی و ملاحظه اقترانات نیست و **یا آنکه کسی را می فرستد که در نزد او ساعتی نشسته و آنچه تلاوت می کند از آیات الله نوشته ، بعد تفکر در آن ها نموده تا یقین نماید که از فکر و اقترانات کلمات باهم نمی شود و اگر می شد از صدر اسلام تا امروز در قرآن شده بود و از اول ظهور این امر تا امروز کسی در مقابل از این سبیل برآمده بود** و اگر نکته گیری در اعراب و قرائت یا قواعد عربیه شود مردود است زیرا که این قواعد از آیات برداشته می شود نه آیات بر آن ها جاری می شود و شبهه نیست که صاحب این آیات نفی این قواعد و علم به آن ها از خود نموده ، بلکه هیچ حجتی نزد اولوالالباب از عدم علم به آن ها و اظهار این نوع آیات و کلمات اعظم تر نیست ، زیرا که ثمره این علوم فهم کتاب الله هست و بر شجره ای که کتاب الله

دعاهایی در کتاب های دعای شیعیان اسلام موجود است و آنها برای طلب حاجت خود ائمه را در نزد خدا شفیع قرار می دهند تا حاجتشان برآورده شود . ائادعائی که از آن حضرت در طلب حاجات نازل شده لطف دیگری دارد. در این بیان دعا کننده خود را شخص حاجتمندی ذکر می کند که شدت نیاز و احتیاج و تعلق خاطر به حاجتش را با تکرار جمله **ان تقضی لی حاجتی «فی الآن فی الآن فی الآن»** نشان داده . یعنی حاجتم را همین الآن بدون یک لحظه تاخیر از تو می خواهم. او در این دعا هدایت می شود که اگر تا این حد محتاجی تنها راه تو این است که دست به دامن ائمه شوی . از این طریق او به جایگاهی رفیع و مقامی عظیم آشنا می شود و به دریایی از عنایت و الطاف و نور و معرفت

و زیبایی می رسد تا جایی که تمام آنچه منتهی آرزوی فطرت انسانی است در مقام ائمه پیدا می کند. اینجاست که حاجتش را با این همه تعلق خاطر از یاد می برد و مقام فنا و نیستی و رضامندی چنان در کامش شیرین می آید که عجله اش به سکون و قرار و آرامش می گراید و جمله **(فی الان ، فی الان ، فی الان)** او به کلماتی که عارفان در مقام فنا از خود بروز می دهند تغییر می یابد و به این کلمات تبدیل می گردد : **«حالت مرا در مقام اراده ات همانند حالت مردنای که در مقابل خواسته شوینده اش قرار گرفته قرارده تا آنکه تعجیلی در آنچه تو تاخیرش را می پسندی و نه تاخیری در آنچه تو در آن تعجیل داری نداشته باشم.»** این دعا را در این جزوه در صفحه بعد مشاهده می نمایید.



دعاء توسل

از آثار حضرت نقطه اولی جل ذکره الاعلی

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُنْزِلُ مَا يَشَاءُ بِأَمْرِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ يَا إِلَهِي كَيْفَ أَثْنِي عَلَيْكَ بَعْدَ عِلْمِي بِقَطْعِ
الْكُلِّ عَنْ عِرْفَانِكَ وَكَيْفَ لَا أَدْعُوكَ وَإِنْ فُؤَادِي لَمْ يَسْتَقِرَّ إِلَّا بِذِكْرِكَ فَاشْهَدْ أَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الْمَحْبُوبُ الَّذِي
لَنْ يَعْرِفَكَ شَيْءٌ وَلَا قَدَّرْتَ لِأَجْدِ سَبِيلًا إِلَيْكَ إِذْ ذَاتِيَّتْكَ هِيَ الْكَيْنُونِيَّةُ الْكَافُورِيَّةُ الَّتِي هِيَ بِنَفْسِهَا مُقَطَّعَةُ
الْجَوْهَرِيَّاتِ عَنِ الْبَيَانِ وَإِنَّ كَيْنُونِيَّتِكَ هِيَ الذَّائِبَةُ السَّادِجِيَّةُ الَّتِي هِيَ بِنَفْسِهَا مُمْتَنِعَةُ الْمَادِّيَّاتِ عَنِ
الْعِرْفَانِ فَسُبْحَانَكَ وَتَعَالَيْتَ لَمَّا أَيقَنْتُ بِأَنْ لَا سَبِيلَ لِي إِلَيْكَ أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ مُحَالٍ
مَعْرِفَتِكَ وَمَوَاقِعِ كِرَامَتِكَ وَآيَاتِ صَمَدَانِيَّتِكَ وَظُهُورَاتِ رَحْمَانِيَّتِكَ اللَّهُمَّ بِحَقِّهِمْ فِي كِتَابِكَ وَ
شَأْنِهِمْ فِي عِلْمِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيْهِمْ بِكُلِّ تَجَلِّيَّتِكَ وَنَفْحَاتِكَ وَظُهُورَاتِكَ وَمَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلُ
لَهَا فِي شَأْنٍ وَأَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي فِي الْآنِ فِي الْآنِ فَإِنَّ الرَّجَاءَ قَدْ انْقَطَعَ عَمَّا سِوَاكَ وَأَنْ
الْإِضْطِرَارَّ بَلَغَ إِلَى مُنْتَهَى مَقَامِ الْإِمْتِنَاعِ وَإِنَّكَ رَبِّي وَإِلَهِي وَسَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَمُعْتَمِدِي لَوْ لَمْ
تَرْحَمْنِي فَمَنْ يَرْحَمْنِي وَلَوْ لَمْ تُجِبْنِي فَمَنْ يَجِيبُنِي اللَّهُمَّ إِنِّي أَقْسِمُكَ بِطَلْعِهِ خَضِرِهِ كَيْنُونِيَّتِكَ وَ
بِهَاءِ عِزِّ صَمَدَانِيَّتِكَ أَنْ تَجْعَلَ كُلَّمَا فِي عِلْمِكَ أَسْبَابَ قَضَاءِ هَذِهِ الْحَاجَةِ وَتُبَلِّغْنِي إِلَيْهَا مِنْ دُونِ أَنْ
أَرَى حُزْنَ فِي سَبِيلِكَ وَلَا خَوْفًا مِنْ أَعْدَائِكَ وَإِنَّكَ يَا إِلَهِي مُقْتَدِرٌ عَلِيمٌ لَا يَعْجُزُ فِي قُدْرَتِكَ شَيْءٌ وَلَا شَيْءٌ
إِلَّا بِحُكْمِ مَشِيَّتِكَ وَهَنْدَسَةِ إِرَادَتِكَ وَتَحْدِيدِ قَدْرِكَ وَإِمْضَاءِ قَضَائِكَ وَ مَا قَدَّرْتَ فِي مَرَاتِبِ الْإِبْدَاعِ
دُونَ ذَلِكَ وَإِنَّكَ مُحِيطٌ بِكُلِّ شَيْءٍ وَإِنَّكَ إِنْ أَرَدْتَ بِشَيْءٍ فَلَا مَانِعَ لَهُ فِي مُلْكِكَ وَفِي الْحِينِ إِنَّهُ مُوجُودٌ
بَيْنَ يَدَيْكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ يَا إِلَهِي بَعْدَ عِلْمِكَ بِي وَكَيْفَ أَضِجُّ يَا مَوْلَايَ بَعْدَ قُدْرَتِكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَ
كَيْفَ أَخَافُ مِنْ عَدْلِكَ بَعْدَ رَجَائِي بِفَضْلِكَ وَكَيْفَ لَا أَرْجُو رِضْوَانَكَ بَعْدَ عِلْمِي بِأَنَّ لَكَ بَدَايَاً وَ
نَهَايَاً وَكَيْفَ لَا أَيقِنُ بِقَضَاءِ حَاجَتِي بَعْدَ مَا اسْتَشَفَعْتُ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِمْ عِنْدَكَ
فَهَيِّهَاتَ هَيِّهَاتَ مَا ذَلِكَ الظَّنُّ بِكَ وَمَا كَانَ ذَلِكَ مَعْرُوفًا مِنْ فَضْلِكَ وَسُنَّتِكَ وَإِنِّي لَعَلَى يَقِينٍ بِأَنَّ مَنْ
تَوَكَّلَ عَلَيْهِمْ فَإِنَّكَ كُنْتَ حَسْبَهُ وَمَنْ اعْتَصَمَ بِحَبْلِهِمْ فَإِنَّكَ كُنْتَ ظَهِيرَهُ وَمَنْ لَازَ
بِجَنَابِهِمْ فَإِنَّكَ كُنْتَ كَهْفُهُ وَمَنْ تَوَسَّلَ بِهِمْ فَإِنَّكَ كُنْتَ مُجِيبَهُ فَسُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ لَكَ
الْحَمْدُ حَمْدًا شَعْشَعَانِيًّا لَامِعًا مُتَقَدِّسًا مُنَنِّزًا عَنْ حَمْدِ مَا سِوَاكَ لِمَا عَرَفْتَنِي مِنْهَاجَ مَحَبَّتِكَ وَالْهَمْتَنِي
التَّوَسُّلَ بِمَحَالِّ مَشِيَّتِكَ وَالْإِتِّكَالَ عَلَى مَسَاكِينِ بَرَكَاتِكَ وَالْإِعْتِصَامَ بِحَبْلِ مَوَاقِعِ عَظَمَتِكَ فَيَا طُوبَى لِي
ثُمَّ طُوبَى لِي بِمَا رَضِيتُ عَنْكَ فِي كُلِّ فِعَالِكَ وَاجْعَلْ حَالَتِي بَيْنَ يَدَيْكَ حَالَهُ مَا كَانَ لَهُ إِرَادَةٌ دُونَ
تَجَلِّي إِرَادَتِكَ لَسَلَّا أَحِبُّ تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ وَلَا تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ بَلْ يَكُونُ سِرِّي وَعِلَانِيَّتِي بِمِثْلِ جَسَدِ
الْمَيِّتِ عِنْدَ إِرَادَةِ الْمُغْتَسِلِ فِي تِلْقَاءِ طَمْطَامِ يَمِّ قَضَائِكَ وَقَدْرِكَ فَسُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ فَمَا أَعْظَمَ
إِحْسَانَكَ وَأَكْبَرَ آلَائِكَ وَلَا أَرَى حُظًّا لِي إِلَّا فِي الْعَجْزِ عَنْ أَدَاءِ شُكْرِكَ وَالْإِعْتِرَافِ بِالتَّقْصِيرِ عَنْ مَبْلَغِ
حَمْدِكَ فَسُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ أَعْتَرَفُ لَدَيْكَ بِمَا أَنَا أَهْلُهُ وَاسْتَغْفِرُكَ وَآتُوبُ إِلَيْكَ وَ أَسْأَلُ مِنْ
جُودِكَ كَمَا أَنْتَ أَنْتَ إِنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ وَ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلَامٌ عَلَى
الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

حجیت تفاسیر

محتماً علت توجه حضرت ربّ اعلی به تفسیر سور و آیات قرآنی و احادیث اسلامی ، تصحیح افکار و آراء فلسفی و کلامی متداول بوده تا بدین وسیله مقدمه ای بر تعلیم بنیادی و جهان بینی روحانی امر بدیع بیان فرموده باشند . از آنجا که بهترین پایگاه برای هدایت اهل اطلاع ، نقد و تعدیل عقاید و افکار موجوده است ، حضرت نقطه اهم و اقدم مطالب و تعلیم اعتقادی ظهور جدید درباره عالم وجود و هدف خلقت و ظهور ادیان و تحوّل و تکامل عالم انسان را در ضمن این تفاسیر منعکس فرموده اند . شاید این بیان مبارک در قیوم الاسماء موید این نظر باشد : « قل یا اهل الارض اتجاد لوننی فی الله علی اسماء سمیوتموها انتم و آبائکم بالقاء الشیطان و ان الله قد انزل علی الکتاب بالحقّ لنعرفکم اسماء الله الحقّ عمّا کنتم عنه عن غیر الحقّ بعیداً »^۱

از حضرت نقطه تفاسیر مختلفه بر قرآن به طور کامل ، بر بعضی سور قرآنی ، بر عده ای از آیات قرآن و بالاخره بر پاره ای از احادیث صادر شده ، که بعضاً به طور مستقل و بعضی ضمن توقیعی و یا اثری در جواب یکی از طالبان است . اگرچه عموماً به لسان عربی است ولی به فارسی نیز آیاتی نازل شده است . در بعضی از آثار دیگر نیز که صرفاً به تفسیر تخصیص داده نشده، مثل کتاب مستطاب بیان فارسی و دلائل سبعة ، نیز بعضی از آیات و اخبار و احادیث شرح و توجیه شده است . اینک فهرستی از تفاسیر و شروح نازله از قلم حضرت نقطه عرضه می شود :

- ۱- تفسیر سوره بقره
- ۲- تفسیر سوره یوسف
- ۳- تفسیر سوره کوثر
- ۴- تفسیر سوره والعصر
- ۵- تفسیر سوره توحید
- ۶- تفسیر لیلہ القدر
- ۷- تفسیر سوره حمد
- ۸- تفسیر بسم الله
- ۹- تفسیر آیه نور
- ۱۰- تفسیر حرف هاء
- ۱۱- تفسیر سرّ هاء
- ۱۲- تفسیر « اینما تولّوا فثم وجه الله »
- ۱۳- تفسیر واو و الصّافات
- ۱۴- تفسیر آیه « فی بیوت اذن الله ان ترفع »
- ۱۵- بیان تحقیق استهفامات قرآن
- ۱۶- تفسیر دعای صباح
- ۱۷- شرح حدیث من عرف نفسه
- ۱۸- تفسیر حدیث کمیل
- ۱۹- تفسیر حدیث ابولبید مخزومی
- ۲۰- شرح بر خطبه طتنجیه
- ۲۱- تفسیر حدیث جاریه
- ۲۲- تفسیر حدیث « ما من فعل یفعله العبد من خیر او شر »
- ۲۳- تفسیر حدیث علّمنی اخی رسول الله
- ۲۴- تفسیر بیان مسئله قدر
- ۲۵- بیان حدیث ذات علی ممسوس بذات الله
- ۲۶- تفسیر حدیث کلّ یوم یوم عاشوراء
- ۲۷- تفسیر دعای آمنت بسرّ آل محمد
- ۲۸- تفسیر حدیث لو کان الموت یشتري لاشترى المومن و الکافر

^۱ - سوره الودع - آیه ۶۸

قسمت دیگر آثار همان طور که ملاحظه می شود و به یکی دیگر از نهر های بهشت تعبیر شده تفاسیر آن بزرگوار است. در این قسمت اکثر سوره های مهم قرآن را به نحوی بدیع که تا به حال هیچ کس اثری از خود به این صورت به جای نگذاشته تفسیر فرموده اند. یکی از آنها اثر معروفی است که یک سوره آن را به نام سوره الملک در شب بعثت خویش برای ملا حسین بشرویه ای که از اعلم علمای شیخیه و سر حلقه طالبان ظهور و سالکان بی قرار این سبیل بعد از سید کاظم بود قرائت فرمودند. تاثیرات عمیق این آیات تا زمان شهادت ملا حسین در وجود او نمایان بود و به شکل دلاوری هایی درآمده بود که دشمنان نیز آن را در محافل خود نقل می نمودند. چنانچه وقتی سلطان ایران از مامورین قلع و قمع بابیان دلیل شکست آن ها را در مقابل تعدادی طلبه جويا می شود، در پاسخ اثری از بقایای ضربه شصت ملا حسین را نشان می دهد و می گوید این ضربه شصت همان طلبه هایی است که می بینی. او با یک ضربه سرباز، درخت و سلاح او را دو نیم نموده، حال چگونه ما را مورد ملامت قرار می دهی. در گزارشی امیرکبیر به ناصرالدین شاه: در مورد سید باب میدهد می گوید او کسی است که مجتهدین شصت ساله را به زانو درآورده است.

این تفسیر حقیقتاً برای آنها که اهل دانش و بینش و معرفت اسرار خلقت و طالب فهم آیات قرآن هستند معجزه می کند و همین تفسیر بود که نفوس مقدسی مثل طاهره که به شهادت دوست و دشمن اعجوبه زمان و معلّم بی نظیری در جامعه نسوان بود و یا ملا صادق خراسانی را که امام جمعه شهر بود چنان تحت تاثیر قرار داد که مراتب شجاعت و جانبازی آنان در آن زمان، خارجیان را به حیرت و تعجب واداشت و شخصی مانند پروفیسور براون را چنان واله و حیران نمود که یک سال از عمر خود را در گفتگو با این طایفه گذراند.

تاکنون هیچیک از علما که عمری را در علوم دینی می گذرانند در این مدت هزارسال به این فکر نیفتادند که غیر از

معنای ظاهری و جسمانی که مربوط به عشق ظاهری است تفسیری لایق سوره یوسف مرقوم دارند و به همین خاطر که خود را محدود به این امور دنیوی داشته اند تلاوت این سوره را از طایفه نسوان برداشته و قشر عظیمی را محروم نموده اند و توصیه نموده اند که این سوره را به آنها نیاموزند. در حالی که حقایق بی شمار فوق عوالم محدود این عالم خاکی و تهی و بی اعتبار در لابه لای آیات این سوره موج می زند که سید باب هر آیه آن را به یک سوره تبدیل نمود و در هر سوره دریایی از معارف بدیع الهی را به موج آورد. حرکت دفاعی و شدیدی که از علمای آن عصر در ابتدای دعوت سید باب به حمایت از او به عمل آمد، همه از تاثیرات بروز و ظهور این دُرهای حکمت لدنی از دریای معرفت او بوده است، چنانچه طاهره آن عالم و عاشق واله حق در مدتی که در دست ظالمان اسیر بود تمام این تفسیر را ترجمه نمود. در این مختصر مجال آن نیست که در حدّی شایسته از عظمت این کتاب آسمانی و مقدّس که تمام آن معادل تمام آیات قرآن کریم است و در مدّت ۴۰ روز تکمیل شده توضیح داده شود. به یک قسمت کوتاه کفایت می شود، به امید آنکه طالبان علم و معرفت و متحرّیان اسرار خلقت را به این گنجینه گرانبها هدایت نماید تا از لثالی ثمینه آن بهره مند شوند.

در تفسیر آیه مبارکه (فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ ...) ^۲ که همه علمای تفسیر آن را در حد رویارویی چند دختر جوان مصری با جوانی زیباروی

پائین آورده اند مجلسی که فقط حاصل و نتیجه آن این باشد که زلیخا به آنها نشان دهد که همین زیبایی یوسف که شما را این گونه از خود بیخود نمود ، باعث عشق من به او شده است. سید باب این داستان زیبا را به صحرای کربلا و یوسف را به سیدالشهدا و زلیخا را به زینب کبری و دختران مصر را به اصحاب حسین تعبیر می نماید زینبی که تعجب همگان را برانگیخته بود که این گونه جانبازی و عشق او به برادرش حسین بن علی از کجاست، زینب برای اینکه شمه ای از مقام شهادت و اثرات آن را در عالم ظاهر سازد جمعی از اصحاب لایق را که امادگی درک مقامات عرفان را دارند و استعداد عروج با رفارف قرب را یافته اند انتخاب نمود و قطره ای از دریای عشق و محبت محبوب را به آنها القا نمود تا با مشاهدات عظم و جلالت آن یوسف جمال و زیبایی خود را فدا کنند و آثار عظم و اقتدار این جایگاه متعالی و مقام قرب و فدا را در عالم وجود برای بشریت بظهور رسانند این عشق حسادت همه را برانگیخته که او را ملامت کنند زینب کبری آن عاشق دلباخته و عارف واقعی حسین اصحابی را انتخاب می نماید و گلچین می کند و شمه ای از نشانه های عشق و قطره ای از دریای محبت الهی را بر دلها و قلوب آنها القاء می نماید تا آن ها را به مقامی رساند که لایق درک مقام جلیل آن مظهر الهی یعنی حضرت سید الشهداء شوند و شایستگی معرفت او در وجودشان ایجاد شود و عظمی او را درک کنند. آنگاه با ملاحظه این زیبایی بی نظیر و جلوه بی بدیل همگی دست خود را قطع کرده و خویش را در راه او فدا می نمایند. او با این تفسیر نشان می دهد که این فداکاری که مسبوق به معرفت و عشق است مایه حیات عالم می گردد و مایه نابودی ظالمین می شود و الگویی برای مومنان و مقربان الهی است تا معلوم شود که جز با این نوع فداکاریهای خالص و عمیق و مبتنی بر معرفت این مقام والا راهی برای نجات مردمان از چنگال ظلم نیست و عدالت واقعی و فراگیر در عالم جز با استمرار این گذشتها و انقطاع ها میسر نخواهد بود زیرا قدرتمندان و حاکمان عالم برای بقای خودشان با نیروی گسترده ای که در اختیار دارند به

هر عمل مذمومی دست می زنند و حتی قوانین و مقرراتی را که قرن ها پذیرفته شده و معمول جهانیان بوده می شکنند و برهم می زنند و آن را از اعتبار ساقط می کنند زیرا حافظ این قوانین مردمان هستند و این ستمکاران می توانند مردمان را با پول و قدرت خریداری کنند و با قدرت خود زیر سلطه آورند. این است که جز قیامی نظیر قیام سیدالشهدا که در اعلا علو فدا باشد، کاری از هیچ کس ساخته نیست و دیگر هیچ حافظی برای ناموس عدل و قسط در عالم وجود نخواهد بود. در اینجا است که در اوج فصاحت و بلاغت این خطاب زیبا را به حضرت حسین (ع) می نماید و عظمت مقام او را روشن می سازد: **یا قرّه العین هنالک فاطمه من السرّ سرّاً علی قدر سمّ الابرّه لیموتن الطوریون عند مطلع رشح من ذلک النور المهیمن الحمراء**

ای نور دیده از رازی که در درون داری به قدر سر سوزنی ظاهر بساز و نمایان کن تا بزرگان و بالغانی که در طور مقرر دارند با دریافت همین جرعه ضعیف از انوار معرفت مدهوش گردند و یا بمیرند. در حقیقت با این تعبیر لطیف ایشان فلسفه قیام سیدالشهدا را در زمین کربلا رازی در خلقت می دانند که از اول ابداع بوده و ادامه خواهد داشت و او در صف مقدم این جبهه قرار گرفته است.

حال این تفسیر لطیف و ظریف که جایگاه رفیع مقام جانبازی و فدا را در اوج عظمت به نمایش می گذارد مقایسه کنید با تفکراتی که تاکنون علما از این آیات داشته اند.

در تمام ۱۱۱ آیه این سوره مبارکه که به ۱۱۱ سوره تبدیل شده در هر کدام ظهوراتی از لطائف عرفان و جلوه هایی از آثار علم و حکمت ربانی مشاهد میشود . فطوبی للفائزین .

صور علمیه

آیات آن نمودی تا وقتی که آیات بیان را دید و قلباً متیقن نشدی؟

۳

بدان که به غیر از خداوند کسی قادر بر انزال آیات و اظهار بینات نبوده و نیست و این خداوند است که انسان را امتحان می کند تا نفوس محص شوند. فی المثل اگر خداوند به نقطه بیان معجزه ای عنایت کرده بود به مثل آنچه به حضرت موسی عنایت شده بود تا بحال مؤمنین به قرآن محتجب و محروم نمی ماندند ولیکن خداوند درین ظهور نزول آیات را دلیل و برهان حقیقت ظهور خود قرار داده که اعظم از جمیع معجزات است و به همین دلیل است که دین اسلام با نزول آیات مبرهن است. تو خود شاهی که چقدر از مسلمانان از شناسائی مظهر ظهور محروم مانده و در هیما جهل و غفلت سرگردان هستند و این به واسطه عدم تفکر و تعمق در دین خودشان می باشد و اگر دیده بصیرت چشم حقیقت بین داشتند و به حقیقت آئین خودشان واقف بودند با استماع آیه ای از آیات این ظاهر که اعطو از جمیع معجزات مظاهر قبل است ایمان آورده بودند.

مقصود از صور علمیه آیاتی از حضرت نقطه است که شامل مباحث کلامی فلسفی مربوط به اصول اعتقادات است که چند نمونه کوتاه برای اطلاع زینت بخش این اوراق میگردد

۱

تو خود مسلمانی و به حقیقت و حقیقت رسول اکرم مؤمنی و به نزول قرآن من عند الله اعتراف داری و به این اصل معتقدی که غیر از خداوند، دیگری قادر به اتیان آیه ای در شأن و حد آیات قرآنی نیست و نیز اقرار داری که از زمان پیغمبر اسلام تا به حال که ۱۲۷۰ سال میگذرد احدی در عالم ظاهر نگردید که بتواند تحدی به آیات قرآنی نماید و کل خلق را از اتیان بمثل آن عاجز دیده ای. تو که با توجه به مراتب فوق الذکر به دیانت اسلام ایمان آورده ای چگونه است که با زیارت ایت کتاب بیان که در حکم همان آیات منزله، در قرآن اس محتجب مانده ای؟

۲

در این مسئله جای شک و تردید نیست که تو پیغمبر را ندیده ای و معجزه ای به غیر از قرآن از او در دست نداری و امر از دو شق بیرون نیست ، یا لا عن شعور و علی العمیا اظهار ایمان به آئین محمدی می کنی، چه انگیزه ای سبب شده است که چنین ادعایی داری ، یا اینکه از روی تحقیق و بصیرت ایمان آورده ای و مسلمان هستی. اگر چنین است چه فرقی است بین وقتی که قرآن را دیدی و یقین بر عجز کل در اتیان آیه ای از

۴

اگر می گوئی کسی که مدعی قائمیت است را نمی توان حبس کرد و حبس و قتل دلیل بر عدم حجیت میشود ، از انبیاء حضرت یوسف و از اوصیاء حضرت موسی ابن جعفر را حبس نمودند و از انبیاء حضرت ذکریا و از اوصیاء حضرت سید الشهداء را شهید

نمودند ، در صورتی که تمام آن نفوس حجت

خداوند در روی زمین بودند.

و اینکه می گوئی بین خود و خدا در قلب من یقین

حاصل نمیشود و الا مؤمن می شدم ،این افکار همه مولود

توهمات و اوهامی است که در قلب هنوز نگاه داشته

ای.امت حضرت داود پانصد سال در احکام کتاب زبور

تربیت شدند که در وقت ظهور حضرت مسیح محروم از

فیوضات الهی نشوند و دیدی که جز عده ای معدود که

از روی حقیقت و بصیرت به حضرت مسیح مؤمن شدند

مابقی همه متمسک به خرافات شدند و محروم ماندند و

آنهايي که منکر ظهور حضرت مسیح شدند نه اینکه قلباً

می خواستند خودشان را محروم کنند ولی توسل و توجه

به اوهام آنها را محروم ساخت و حالت آنها مثل چنین

حالی است که در وجود تو می باشد که غرضت مکابره

نیست بلکه می خواهی یقین حاصل کنی تا مؤمن شوی

و قس علی ذلک در سرنوشت پیروان سایر ادیان.و اگر در

یوم ظهور رسول الله پیروان حضرت مسیح به اصول و

مبادی ظهور من هو بعده ناظر بودند مطمئناً کسی در

دین مسیح متوقف نمی گردید.شأن این مردم همین

است که سم خری را پرستش می کنند که روزی پسر

انسان بر آن سوار بوده ولیکن از شناسائی صاحب انجیل

و موعود انجیل محروم می باشند. همه در هیماء جهل و

غفلت حیران و سرگردان مانده و از شناسائی موعود

انجیل که به اسم احمد در انجیل از او یاد شده است

محروم مانده اند.

۵

حال نظر کن که علمای نصاری عالم شدند از برای آنکه

امت عیسی را نجات دهند و حال آنکه خود سبب شدند و

خلق را ممنوع نمودند از ایمان و هدایت ، حال باز برو

و عالم شو کل امت عیسی اطاعت علمای خود مینمودند

از برای آنکه نجات یابند در روز قیامت و حال آن که

همین اتباع ایشان را داخل نار نمود در یوم ظهور رسول

الله حال برو و متبع عالم شو، نه والله نه عالم شو و نه

متبع به غیر بصیرت که هردو ها لکند در روز قیامت.

صفات وملکات سید باب

اگر محیطی را که سید باب در آن نشو و نما نموده و پرورش

جسمانی یافته تجسم نماییم و درباره آن بیندیشیم تاریخ آن

دوران را کنکاش نماییم و بی غرض به وقایع گذشته نظر

افکنیم بدون شک این سوال به ذهن ما متبادر می شود که

چگونه شخصیتی که در سلک مقدسین آن زمان ملبس و به

لباس اهل علم آن دوره و در همان چهار دیواری در محیط

بسته و مهجور آن دوران با آداب و سنن خاص قرین عالمان

دینی آن دوره بوده حال با افکاری چنین متعالی و وسیع و

مقدس که با افکار محدود آن دوران فرسنگ ها فاصله دارد و

هیچگونه مشابهت و نسبیتی بین آن شخصیت ممتاز و محیط

کهنه و متحجر آن زمان وجود ندارد، ظهور نمود. پاسخ این

سوال چیزی جز اعتراف به این واقعیت نخواهد بود که

او بواقع یک وجود ممتاز بود که خارج از تاثیر محیط

ان زمان تحت قیادت و تربیت الهی مقام و موقعیت

خود را یافت.

۱

اگر در کتب و آثار سید باب که تاکنون به چیزی در حدود

صد جلد از آن دست رسی پیدا شده بگردیم جملاتی را

خارج از ادب و نزاکت نمی بینیم در حالی که در محیط

های حوزه ای آن زمان چنانچه آثارش را همگان دیده و

شنیده اند اکثر کتب فقهی ،رساله ها حتی کتب اخلاقی و

عرفانی پر از این جملات و کلمات است ، سید باب

درچنین محیطی لطافت وزیبائی وشکوه وجلال وعزت را به

ارمغان آورد وانهارا مطلوب خود خواند ، او واژه هایی نظیر

نجاست و کفر را معمولاً به کار نمی برده است وعموما در

یا خیر الحافظین در خانه خودمان همشیره آقا
میرسید

بسم الله تعالی

جان شیرین من حرسک الله تعالی

لا تحسبن انقطاع الكتب من ملل او ان فی القلب
شیئا کان شغله لا کنما خطئت الیک یدی صرفاً تسابقه
دمعی فیغله خداوند شاهد است از زمان دوری از
ملاقات نه اینقدر حزن احاطه نموده که توان نوشت ولی
از اینجائیکه تقدیر جاری است بر وفق مصلحت اینقسم
جاری گشته خداوند عالم بحق خمسۃ النجبا علی احسن
الوجه اسباب مراجعت را جاری فرماید و روز است که وارد
بوشهر شده ام گرما شدت دارد ولی خداوند عالم حافظ
است در هر حال در همین ماه ظاهراً کشتی روانه شود
خداوند از فضل خودش حفظ فرماید صاحبہ معظمه
والده در وقت روانگی ملاقات نشد عرض سلام بگوئید و
طلب دعا هم کرده باشید در باب یکرشته ترمه انشاء الله
بمبئی خواهم نوشت کنیز هم در نظر دارم انشاء الله هر
قسم مقدّر است خواهد شد و السلام علیک و رحمۃ الله و
برکاته

هنگامی که نیاز داشته به مفاهیم نامطلوبی اشاره نماید از
کلمات معکوس آن توام با کلمه « دون » استفاده می نموده
مثلاً نجاست را با جمله دون طهارت و کفر را با کلمه « دون
ایمان » بیان می نموده است . او در جامعه ای زندگی می
کرد که تا همین اواخر هم پس از گذشت ۱۶۰ سال علمای
آن جامعه از به زبان آوردن نام همسرشان ابا دارند و آن را
عملی زشت و مخالف سنت الهی می بینند ، زیرا اگرش آنان
به شخصیت زن و حقارت وضعی که درتفکر آنان نسبت به
زن وجود داشته فرهنگ آنها را بدین گونه شکل داده . در
چنین فضایی نامه ای که سید باب پس از چند صبحی
مفارقت از حرم خویش دران زمان به وی مرقوم دشته است
خواندنی است. در آن زمان به وی مرقوم داشته است
خواندنی است

جان شیرینم : «حرسک الله تعالی . لا تحسبن انقطاع
الکتاب عن ملل

معنی این شعر زیباو لطیف به فارسی این است : مبادا به
خاطرت بگذرد که تاخیر در نامه حاصل بی توجهی من به تو
بوده است دلیلش این بود که هر وقت شروع به نوشتن می
نمودم با نوشتن هر حرفی قطرات اشکم سرازیر می شد و
کلمات را می شست دیگر حرفی باقی نمی ماند تا برایت

بنویسم . چنین نامه ای در آن زمان و آن محیط از شخصی
درلباس تقدس وروحانیت حقا نادر وکیمیا است .

گردیدند و در یا به تلاطم شدید افتاده بود ا و درحالی که نهایت آرامش مشغولنزول الواح بود از خداوند طلب نمود که اسبابی کشف شود که سختی این مسافرتهاى طولانى را به آرامش و رفاه تبدیل نماید .

تغییر نگرش قدیمی و نادرست همگان به مسأله جنت و دوزخ که می توان آن را ناشی از بی توجّهی و بی دقتی دینداران در آیات قرآن و کتب مقدّسه دانست با تعلیمی بنیادین به واقعیتی عینی و مفید به حال انسان ها و جامعه تبدیل نمود. او جنت را کمال وجودی هر چیزی خواند و انسان ها را تعلیم داد که اشیاء را به جنت خود رسانند یعنی قوا و توانایی های نهفته در هر شیئی را به فعلیت مبدل سازند و بعبارت دیگر کمال طلبی و پیشرفت در علم و فنون و تمدن را با تفکّرات دینی و خداپرستی آشتی داد و تفکّرات دینی را که تا آنزمان عموماً انتزاعی بود به سمت واقعیت های ملموس و محسوس سوق داد. ایده های خود را به روشی ساده و قابل فهم مفید به حال اجتماع درآورد چنانچه در مفهوم واقعی جنت در واحد چهارم از باب یازدهم کتاب بیان فارسی می فرمایند: «لوحی که در آن چند سطر نیکویی نوشته شده باشد، جنت او این است که آن را به انواع تذهیب و طرز و شئونی که در مرقعات ممتنعه ممکن است که جاری نمود، در حق او جاری سازند. آن وقت مالک، او را به اعلی درجه امکان خود رسانیده که اگر فوق آن در علم او باشد و در حق آن مرقع ظاهر نسازد، او را از جنت خود ممنوع داشته و مواخذه از آن نفس خواهد شد که با وجود قدرت چرا منع فیض نمودی.»

بی نظمی و بی برنامه گی و بی هدفی و فقدان نقشه و طرح در هر کاری که سالها و قرن ها روش متداول جامعه های دینی مخصوصاً حوزه های علمیه بود چنانچه از طرز نوشته ها و کتاب هایی که از آن زمان به جای مانده . قابل رویت و مشاهده است ، در دیدگاه سیّد باب برعکس می نمود. نمونه آن دستورالعملی که درمورد تالیف و انتشار کتاب در کتاب بیان فارسی باب ۱۱ واحد ۴ از او می خوانیم.

از این ها مهم تر نگرشی که در مردم آن زمان به پیروی از فتاوی فقها بوده که غیرمسلمان را همگی نجس و کافر و غیرقابل معاشرت و دوستی می دانستند. یهودیان در روزهای بارانی حق نداشتند به خیابان بیایند و مسیحیان و ملل غرب با اینکه در صنعت و تمدن حرکت تازه ای را در دنیا شروع نموده بودند ووسایل رفاه مردم را از قبیل لوله کشی آب و برق و ... ابزارهای صوتی و تصویری مثل رادیو، تلویزیون ، بلندگو و ... کشف نمودند، امادیوار جدایی و انزجار از سایر ادیان در طول قرن ها، برائرتداوم تفکرات قدیمی آن قدر مستحکم گشته بود که همین وسایل رفاه هم در نظر آنان به خاطر اینکه کافران کشف نموده اند تحریم و ممنوع گشته بود .سیّد باب همه این افکار را در ذهن مردم دگرگون کرد . تماس با خارجیان را به دلیل توجه او به علم و صنعت وتمدن ترویج نمود، خود او در وقتی صورتش در اثر ضربات چوب نیاز به مداوای طبیب حاذق داشت از اینکه یک طبیب خارجی را به مداوا بپذیردعلیرغم اینکه فرهنگ مردم دین دار نمی توانست آنراپذیرد ابائی ننمود بلکه او خودش وی را به جای یک طبیب ایرانی پیشنهاد نمود . در سفر حج وقتی دریا دچار طوفان گردید و مسافران به سختی مواجه

فکر را از مسائل ماوراء طبیعی و غیر قابل درک و فهم که قرن ها مردمان دیندار به این امور دست نیافتنی وودرواقع اوهام گرفتار بودند نجات داد این بیان عمیق و دقیق همه ا حقایق را در بر دارد که می فرماید : **و ان ما هم به یومرون لابد ان یعلمون**. یعنی انسان ها باید آنچه مأمورند انجام دهند آن را درک کرده باشند . به همین جهت راه و روش درک مقام خود را برای مردمان به طریقی روشن و قابل لمس بیان فرمود. او امری را به عنوان دلیل حقانیت خود معرفی نمود که فهمش برای همه میسر باشد در گذشته که مردمان به دنبال معجزه به صورت خرق قانون طبیعت بودند این راه و روش را برای شناخت پیامبر به راهی اصلح و مفیدتر تبدیل نمود خرق عادات از چند نظر روش کاملی نیست چون افرادی هستند مانند ساحران و شعبده بازان که می توانند یک امر غیر واقعی را به صورت امر واقعی در جلو چشم انسان ظاهر نمایند دیگر انسان نمی تواند برای شناخت پیامبر به این روش اعتماد کند. مثلاً وقتی ساحرانی باشند که بتوانند جسم جامدی مثل عصا را به مار تبدیل کنند (این واقعه در قران نقل شده که سحره فرعون عصای خود را به مار تبدیل نمودند) از کجا انسان می تواند درک کند که عصایی هم که به دست موسی اژدها شد سحر نباشد. پس همان وقت که پیامبری ماده جماد را به حیوان تبدیل می کند این احتمال وجود دارد که چشم بندی باشد. مثلاً چه دلیلی می توان آورد که ثابت کند وقتی شق القمر شد این پدیده در ماه واقعاً اتفاق افتاد و منحصر به رویت مردم نبوده تنها راهش این است که این تغییرات دائمی باشد یعنی برای همیشه ماه دو نیم شود یا تغییراتی که در طبیعت به صورت معجزه صورت می گیرد برای نسل های بعد هم بماند که میدانیم هیچ وقت در هیچ زمانی معجزه ای اینگونه باقی نمانده ، سیدباب فکر مردم را از

معجزه به معنی خرق عادت به روشی معقول و منطقی تغییر جهت داد و دستور داد که هیچکس حق ندارد از اینگونه معجزات سخنی به میان آورد با اینکه خود او مظهر معجزات و خرق عادات بود ولی آن را منع فرمود و معجزه را منحصر در آیات و کتاب نمود از نامه ای که به محمدشاه نوشت معلوم می شود او علم غیب داشته زیرا به او گفت من مرگ معتمدالدوله را به دو نفر از علما ۷۸ روز قبل از فوت او دقیقاً گفتم و حال سرنوشت تو را هم می توانم بگویم اما از این نیروی الهی و احاطه غیبی استفاده نخواهم نمود تا آنچه توسط باقر آل محمد پیش بینی شده اتفاق افتد و آن پیش بینی را عیناً بیان فرمود « **لابد لنا من آذربایجان لا یقوم لها امر...** » یعنی واقعه عظیمی در آذربایجان اتفاق خواهد افتاد که هیچ چیز در عظمت با او برابری نمی کند این بیان سید باب به محمد شاه دقیقاً پیش بینی شهادت خود او در آذربایجان است . او می خواست و بارها گفته بود که از طریق معرفت و روحانیت شخصیت الهی مرا درک کنید و با برقرارنمودن ارتباط معنوی مرا بشناسند و آلاً ایمانی که بوسیله خرق عادات ایجاد شود پایدار نخواهد بود. بسیاری از مورّخین گفته اند در زمانی که سید باب با شلیک هفتصد گلوله زنده ماند می توانست این پدیده را دلیل حقانیت خودش اعلام کند.وبیشترین بهره برداری ممکنه را بنماید . بهرام چوبینه در گفتگویی که با یکی از اعضای بنیاد فرهنگی ایران که با او مصاحبه می نمود چنین گفته:

«اگر سید باب در همان زمان در حضور مردم ادّعا می کرد که ای مردم این معجزه من است و هفتصد و پنجاه نفر نتوانستند کوچکترین آسیبی به من و جوانی که با من بود برسانند ، بی تردید آشوبی در شهر برپا می شد.»

برقراری شفقت و رفع برقراری شفقت و رفع خشونت در آثار اوست از کتاب بیان فارسی:

خداوند در هر حال غنی بوده از خلق خود و دوست داشته و میدارد که کل با منتهای حب در جنات او مصاعد گردند که هیچ نفسی بر هیچ نفی بقدر نفسی حزنی وارد نیاورد که کل در مهد امن دامان او باشند الی یوم القیمه.

از جمله نفی حاکمیت علمای دینی است که احکامی که موجب سوء استفاده میشود و زمینه را در این امر اماده میکنند، نفی فرمود و از جمله حرمت نماز جماعت و حرمت صعود بر منابر، ذکر در کوچه و بازار و تظاهر به تقدس و تقوی، و تقلید فتوای مجتهدین که این امر تکامل آن در ظهور بعد به وجوب تعلیم و تربیت عمومی و سواد آموزی و تلاوت الواح در هر صبح و شام در نتیجه تقویت بنیه فهم ایات خدا و اعتماد به نفس و شناخت واقعیت های دینی و خود کفائی همه نفوس و خروج از سلطه افرادی که زمینه سود جوئی را در هدایت مردم ببینند و آنها را به آنگونه که خود فکر میکنند سوق دهند و در این مورد نیز آنچه از خرافات و اوهاماتی که در طول تاریخ هر کس به فکر خود ساخته و پرداخته و آنرا به دین خداوند منسوب نموده و از دین اسلام جز اسم و رسمی باقی نگذاشته همه را به برهائی امر فرمود و حتی حرق این کتب را دستور داد و تعلیم در پس ان علوم که از حرف شروع و به حرف خاتمه یافته را حرام نمود طرق هدایت را که از قبل تصور میرفت با زور و شمشیر و خون ریزی خواهد بود مردود خواند چنان که در اذهان راسخ شده بود که حضرت قائم آنقدر از مردم را قتل عام می نماید که خون تا رکاب اسبش جاری می شود ان حضرت ان

باری همانطور که ذکر شد سید باب راهی را برای شناخت پیامبران بیان فرمود که توام با پیشرفت علم و دانش و معرفت باشد. لذا معجزه خود را در آیات خود قرار داد و تعمق و تفکر در آنها رابه عنوان گنجینه ای پر یها برای معرفت انسان قلمداد نمود. ا و دستور داد و حتی واجب نمود که این آیات را تدریس نمایند و در آن تعمق کنند و راه دانش و منطق و استدلال را بیاموزند تا اینکه این امر نشانه ای فراگیر باشد و هرکس در هر مقام قادر باشد عظمت این آیات را احساس کند و بدان ایمان آورد. و بعلاوه با بهره گیری از نیروی دانش دینی وسیع و فراگیر در این عصر مردم قادر باشند احکام دینی شان را خودشان از کتاب برداشت کنند و نیاز به تقلید از بزرگان دین و فتاوی فقها نبوده زمینه اختلاف و تشتت دردین و بسیاری سواستفاده ها کنار گذاشته گردد.

از جمله تعالیمی که میتوان گفت از تعالیم بدیع اوست که در محیط آن زمان به هیچ وجه رائج نبوده و هدایتی برای مردم ان زمان است دستور ان بزرگوار به ایجاد وحدت و محبت بین مردمان و تربیت بر اساس الفت و دوستی بین همه خلق است در چنین مورد فرموده:

**فاصبحو فی دین الله الواحدخوانا علی خط
السواءقاحب الله ان تكونوا مرآتا لخوانکم
ویکونواخوانا لکم انتم تتعکسون فیهم وهم
یتعکسون فیکم**

نیت معتمد الدوله

یک روز معتمد الدوله در حضور مبارک (حضرت اعلی) در میان باغ منزل، مشرف بود عرض کرد: خداوند به من ثروت زیاد عنایت کرده، نمی دانم به چه راهی آنها را خرج کنم فکر کردم اگر اجازه بفرمائید اموال خودم را در نصرت امر شما صرف نمایم و به اذن و اجازه شما به طهران بروم و محمد شاه را که نسبت به من خیلی اطمینان دارد به این امر مبارک تبلیغ کنم یقین دارم که مومن خواهد شد و به انتشار امر در شرق و غرب عالم خواهد پرداخت. آنوقت او را وادار میکنم حاجی میرزا آقاسی را که شخصی فاسق و مخرب مملکت است معزول کند. یکی از خواهرهای شاه را هم برای شما می گیرم مخارج عروسی را هم خودم میدهم، آن وقت حکام و ملوک عالم را به امر مبارک و آئین نازنین دعوت می کنم همه را تبلیغ می کنم... **حضرت باب فرمودند نیت خوبی کرده ای و چون نیت مومن از عملش بهتر است خدا جزای جزیلی به تو برای این نیت مبروره عنایت خواهد کرد لکن از عمر من و تو در این دنیا اینقدرها باقی نمانده و نمیتوانیم نتیجه این اقداماتی که گفتی به چشم خود ببینیم خداوند در پیشرفت امر خود به این وسائل و وسائلی که گفتی اراده فرموده مقصود را انجام دهد نمی خواهد این امر را به وسیله حکام و سلاطین مرتفع کند. اراده خدا این است که به واسطه مساکین و بیچارگان و خون شهدا امر خود را مرتفع سازد مطمئن باش که خدا در آخرت تاج افتخار ابدی برسرت خواهد گذاشت و برکات بی شمار بر تو نازل خواهد کرد ماه و نه روز از عمر تو بیشتر باقی نمانده معتمد الدوله خیلی خوشحال شد و به قضای حق راضی گشت و خود را برای انتقال از این دنیا به جهان باقی حاضر و آماده ساخت کارهای ناتمام خود را انجام داد در موعده معین وفات یافت^۳**

تفکرات را از او هاهی که علما به آن دامن زده اند دانست و فرمود دین خدا در هیچ زمانی از طریق خشونت پیش رفت ننموده و طریق هدایت خلق محبت است نه خشونت. در بیان فارسی صفحه ۵۲ در این خصوص آمده است:

اگر نفسی نفسی را هدایت نماید بهتر است از برای او از این که مالک شود ما علی الارض را زیرا... ولی سبب هدایت از روی حب و رافت بوده نه شدت و سطوت هده سنه الله من قبل و من بعد یدخل من یشاء فی رحمته انه ولی کریم.

۱۰

جنت را عرفان خدا و فائز شدن به رضای او و نار را سخط خداوند و محرومیت از ایمان و رضای الهی خواند.

در صفحه ۵۲ منتخبات بیان آمده است:

هیچ جنتی اعظم تر از برای هیچ نفسی که در ظهور الله ادراک نماید او را و آیات او را بشنود و ایمان آورد و به لقای او که لقاء الله است فایز گردد و در رضای او که بحر محیط بر رضوان است سیر نماید و به آلاء جنت فردانیت متلذذ گردد.

۱۱

و در مورد عبادت، خلق را به روح دیانت و شریعت فراخواند از ظاهز بینی و قشری بودن و ریا و توجه به ظواهر بر حذر داشت

(و احب صلوه صلوتی بوده که از روی روح و ریحان شود و تطویل محبوب نبوده و نیست و هر چه قدر مجرد تر و جوهر تر باشد عندالله محبوب تر بوده و هست.)

تصویر برخی از علمای اسلام که ندای حق را لبیک گفته به شرف ایمان فائز گشتند در ایقان مبارک تعداد آنها ۴۰۰ نفر تعیین شده است بعضی از این علمای راشدین جان خود را در این راه فدا نمودند شرح حال مختصری از برخی از آنان را در صفحات بعد ملا حظہ مینمائید







جمعی از مجاورین در ایام حضرت بهاء الله : ردیف نشسته از راست به چپ : جناب زین المقرئین - جناب میرزا مهدی افغان
 ریدر حضرت ولی امر الله جناب میرزا حسن افغان - جناب میرزا عبدالوہاب - جناب میرزا محمود کاشانی
 ردیف ایستاده از راست : جناب میرزا جعفر - جناب محمد رضا شیرازی قتاد - جناب مشکین قلم - جناب میرزا ابوالقاسم صفه
 جناب جمال افندی - جناب حاج میرزا حیدر علی .





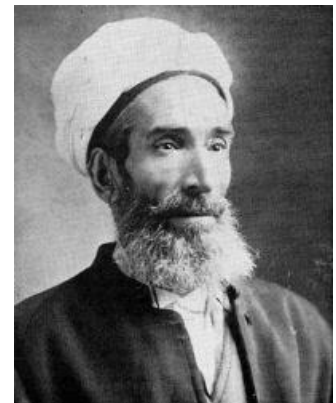


روحانیون مسلمانی که به دیانت بابی و بهائی

مؤمن شدند

حضور خوانندگان گرامی معروض میدارد که، از زمان ظهور دیانت بابی و بهائی، بیش از ۴۰۰ نفر از علما و روحانیون مسلمان به این ادیان آسمانی مؤمن گشته اند که شرح ایمان و خدماتی که پس از ایمان در راه اعلاء کلام الهی انجام داده اند از عهده این مقاله خارج است. هر کدام از این حضرات بنفسه از نوادر عصر خویش بوده و مصدر خدمات عدیده در راه گسترش آئین ربانی گردیدند، روحشان شاد و یادشان گرامی باد. در این مقام تنها به معرفی تنی چند از ایشان می پردازیم:

میرزا ابوالفضل گلپایگانی



از فضلا و محققین
عالیقدر فرزند میرزا
محمد رضا معروف به
شریعتمدار از جمله
علمای برجسته و ملقب
به فقیه طایفه بود .
تحقیقات عالییه خود را
در نجف و کربلا به اتمام

رساند و در علوم دین سر آمد اوان و شهره دوران گشت و در سی سالگی به استادی مدرسه حکیم هاشمی در پایتخت منصوب گشت شهرت و اثرات فعالیت روشن فکرانه وی چنان بود که کسی چون علامه قزوینی به ستایش وی دست زده است : "میرزا ابوالفضایل گلپایگانی از رؤسا و فضالای معروف بهائیان و مشهور در مصر و آن صفحات بود .میرزا ابوالفضل در فنون ادب و عربیت بسیار فاضل و مطلع بود نسخ ای منحصر به فرد کتاب حدود العالم را در جغرافیا او در سال ۱۳۱۰ به دست آورده ... بعد از تحقیق به امر بدیع ایمان آورد و تمام عمر را در تبلیغ و انتشار آثار علمی و ادبی

روشنفکرانه اش صرف نمود . از مهمترین جنبه های زندگی ادبی ابوالفضائل ،کوشش برای پارسی نویسی بود . از وی آثار بسیاری در اثبات امر بدیع در دست است .

میرزا حسن طالقانی (ادیب العلما)



از علمای معروف دار الخلافه
طهران بود نزد ملا الغنی هشائی
که از برجسته ترین شاگردان
شیخ مرتضی انصاری بود به
تحصیل پرداخت .در ۱۵ سالگی
در مدرسه میرزا صالح و سپس

به **مدرسه** به تحصیل علوم ریاضی ،ادبیات ،فقه ،حکمت و فلسفه مشغول شد و به مقام استادی رسید. در دارالفنون طهران معلم ادبیات بود پس از تألیف **کتاب فردی** مشهور شد و از جانب دولت به لقب ادیب العلماء ملقب شد .با ملاقات سید محمد و آقا محمد قائنی و مطالعه کتاب ایقان به امر بدیع مؤمن گشت و به نشر تعلیم امرالله مشغول گشت .برای شناخت مقام علمی او کافی است بدین ماجرا اشاره کرد که از سوی وزیر علوم در آن زمان با سه تن دیگر مامور به تهیه دائرة المعارف (نامه دانشوران)درباره سیر تفکر و شرح و دستاوردهای بزرگ دب و علم ایران گشت .

میرزا محمد تقی ابهری

جناب میرزا محمد تقی فرزند جناب میرزا عبدالرحیم است که از علما و مشایخ بزرگ ابهر بود که در طلوع امر حضرت باب به ایشان ایمان آورد و فرزند خود را در ظل امر پرورش داد و در تمام عمر به تبلیغ امر بدیع همت گماشت .

ملا زین العابدین نجف آبادی (زین المقربین)

ملا زین العابدین اهل نجف آباد اصفهان بود بی نهایت مورد توجه و احترام جمیع خلق و زهد و تقوی بی نظیر بود .تحصیلات مقدماتی را در نجف آباد و تکمیلی را در اصفهان

به پایان برد در ۱۲۵۳ در نجف آباد به جای پدر صاحب منبر و پیشوای جماعت شد. مسجدی که در بازار نجف آباد قرار دارد و به "مسجد ملا" معروف است مردم برای او بنا کردند. در سال ۱۲۶۹ به امر بدیع ایمان آورد به حضور حضرت بهاءالله مشرف شده و به کتابت الواح مشغول گشت.

مشکین قلم (امیر عباد ثانی)

جناب میرزا حسین معروف به مشکین قلم از مشاهیر عرفا و خطاط شهیر معروف میر عماد ثانی در سال ۱۲۲۷ ه. قدر اصفهان متولد شد. دارای مهارت در انواع خطوط بود و در نقاشی و طراحی های بدیع



در ایران نظیر نداشت. به واسطه شاه به معلمی ولیعهد در تبریز رسید و لقب مشکین قلم به وی اعطاء شد. با اقبال به امر بدیع تمام شئون و مقام و ثروت را ترک کرده به ساحت حضرت بهاءالله مشرف شد و در تمام عمر به تبلیغ امر بدیع همت گماشت. در نزد بزرگان ایران و عثمانی که شیفته خط او بودند نهایت احترام را داشت. صاحب کتاب پیدایش خط و خطاطان در باره اش مینویسد که میرزا حسن مشکین قلم در حسن خطوط هفت گانه یگانه زمان و از نوابغ دوران به شمار میرفته است. (اکنون خطوطش در زیبایی بی نظیر است. در کلیه صفحات سوریه و شامات و مصر زینت بخش کتابخانه هاست.)

ملا محمد علی زنجانی ملقب به حجت

از علمای معروف و صاحب نام زنجان که تحصیلات خود را در علوم دینی در نجف به اتمام رساند. مقام علمی او به حدی بود که هنگام بازگشت از عتبات علما دو فرسنگ وی را مشایعت نمودند. به شهادت ناسخ التواریخ از علمای عصر خود بود. زهد و تقوای او به حدی بود که انبوهی از اهل

بلاد و قرای اطراف زنجان او را ارادتمند خود ساخته بود با مشاهده توقیعی از حضرت باب به حضرت ایمان آورد. ایمان او به حضرت باب سبب بغض و عناد دشمنان شد و با شکایت به محمد شاه او را به طهران احضار نمودند و با غلبه در مناظره با غلبه نموده با تحسین و شگفتی شاه مواجه شده به زنجان بازگشت. در نهایت در راه حضرت باب جان خویش را فدا ساخت و به شهادت رسید.

حاج سید جواد کربلائی

از علمای مشهور. جلیل القدر و صاحب علوم عقلیه و نقلیه و مطلع از عقاید و مشارب متنوعه و واصل به مقامات باطنیه مقیم کربلا بود و از مرحوم بحرالعلوم معروف بوده، اجدادش در کربلا از کبار علما و فقهاء مذهب شیعه اثنی اشری بودند که در سال ۱۲۶۰ توسط ملا علی بس طامی به حضرت اعلی مؤمن گشت.

ملا محمد قائنی ملقب به نبیل اکبر



جناب آقا محمد قائنی معرو به نبیل اکبر و فاضل قائنی از فضلا و علمای کم نظیر و از اجله تلامزه شیخ مرتضی انصاری مجتمع شهید تشیع بود و یکی از سه نفری بود که

موفق به دریافت اجزه اجتهاد از شیخ گردید. با مطالعه آثاری از حضرت باب و ملاقات حضرت بهاءالله منقلب گشته و به امر بدیع ایمان آورد و تا آخر عمر به تبلیغ و انتشار امرالله قائم بود و آثار ارزشمندی از خود بر جای گذاشت

ابو الحسن میرزا ملقب به شیخ الرئيس

سید مهدی قوام الشریعه

بر قوامی داد طبعی از کرم پروردگار

در گلستان ادب شد بلبل گویای عشق

جناب آقای سید مهدی قوام الشریعه از سادات رضوی و اهل روستای قزلجه کند از قراء شهرستان قروه در استان کردستان بودند. ایشان روحانی شیعه مذهب روستا بوده و چون کلیه امور شرعی و قضائی در عهد سلاطین قاجار توسط علماء مذهبی انجام می پذیرفت، لذا جناب قوام به واسطه انجام امور شرعی و تبحر و توانایی که در انجام امور از خود بروز دادند، از جانب ارباب روستا، آصف اعظم، به لقب "قوام الشریعه" ملقب شدند و به این ترتیب قدرت و نفوذ بسیاری کسب نمودند. همانطور که دوران جوانی را با عزت و شکوت سپری نموده بودند، تأئید و فضل حق شامل حال ایشان شده و می باقی از کف ساقی روحانی آشامیده و نائل به تصدیق دیانت مقدس بهائی گردید.

خوش رها بنموده از کف عقل و دین خود قوام

یک نظر تا دیده جانا چشم جادوی ترا



عالمی متبحر و فاضلی
طلیق اللسان و شاعری
شیرین بیان است. ایشان
مدارج علوم عربی و ادبی
و فقه و اصول و حکمت
را یکی بعد از دیگری در
خراسان و کربلا و نجف
بسرعت طی کرد و مدتی

نیز در سر من رأی از محضر مرحوم حجة الاسلام حاج میرزا حسن شیرازی مجتهد معروف و مرجع بزرگ شیعه استفاده و استفاضه نمود و سپس چندی در مشهد خراسان و قوچان زمامدار امور شرعیه گردید. جناب شیخ در فن خطابه و منبر و سخنوری و بدیهه گوئی در عصر خویش کم نظیر بلکه عدیل المثل بود و احاطه علمیه و تسلطش بر لغات و اصطلاحات و امثال ادبی و عربی و مسائل فقهی و شرعی چنان بود که اهل فضل و کمال منبرش را مجلس درس مینامیدند. در زمانی که در حوزه درس مرحوم حجة الاسلام جناب میرزای شیرازی تلمذ میکرد و در خدمت ایشان بسر میبرد روزی بر حسب اتفاق از استاد میپرسد که این بهائیهها چه میگویند؟ حضرت ایشان در جواب میفرماید اصول دین تحقیقی است بروید تحقیق کنید تا بر اظهارات و مطالب آنها واقف گردید و ایشان از این جواب مختصر حدیث مفصل میخواند و متوجه میشود که موضوع خالی از اهمیت نیست و لهذا در صدد تحقیق بر آمده و بعد از تحقیق بهائی میشود

سید عباس علوی خراسانی

جناب علوی در سال ۱۳۱۰ هجری قمری در قریه دستجرد از توابع شاهرود متولد گردید. نصب این مرد دانشمند بحضرت موسی بن جعفر علیه الصلوٰه و السلام منتهی میشود. در شش سالگی قدم بمکتب گذارد و سواد فارسی را از خواندن و نوشتن فرا گرفت و قرائت سی جزو کلام الله مجید را بیاموخت و کتاب حافظ و گلستان سعدی و پاره ئی کتب دیگر را درس گرفت. سپس بمدرسه نواب که از مدارس دوره صفویه است داخل گشت و با جد و جهد تمام بتحصیلات خویش ادامه داد و چنانکه رسم طلاب آن زمان بود نخست بتکمیل علوم ادبی پرداخت و در این رشته رنجهای برد تا بحقایق علوم ادب وقوف یافت و بمدد قوت حافظه، بسیاری از قرآن و نهج البلاغه و مقامات حریری و مقامات زمخشری و غیرها و اشعار بیشماری از شعرای نامدار عرب که در زمان جاهلیت و ادوار مختلفه اسلامی میزیسته اند از بر کرد و از قصاید و غزلیات ادبای قدیم و جدید فارسی زبان خصوصا از مثنوی جلال الدین بلخی بقدری در خاطر سپرد که سینه اش گنجینه ای از گفتار شعراء و عرفاء گردید. سپس بتحصیل فن اصول که مقدمه است برای علم فقه و همچنین بفرا گرفتن منطق که مقدمه حکمت است اشتغال ورزید و بعد از طی اصول و منطق بتعلم فقه اجتهادی و تدریس حکمت الهی مشغول شد و کوشش فراوان و مساعی بی پایان بکار برد تا در هر دو رشته اطلاعات کافی بدست آورد. ایشان ادبیات را نزد شیخ عبد الجواد معروف بادیب نیشابوری، فقه و اصول را نزد ۲ تن از علمای اعلام و مجتهدین شهیر حاجی آقا حسین قمی و آیت الله زاده خراسانی و منطق و فلسفه را نزد علامه جلیل شیخ محمد علی سود خروی آموخت. بدین ترتیب جناب علوی در ۱۸ سالگی در مدرسه نواب ضمن ادامه تحصیلات خویش حوزه

شیخ محمد ابراهیم

فاضل شیرازی



فاضل شیرازی بعلاوه تبحر در علوم اسلامیة در اقسام فنون فلسفیه از قبیل حکمت

مشاء و حکمت اشراق متخصص و در مراحل سلوک و عرفان مقامات عالیہ پیموده بود. خانواده ایشان از شیعیان جزایر بحرین بوده که توسط مبلغین اسلامی که از فرستادگان حضرت امیر المؤمنین بودند بشرف اسلام در بحرین مشرف شدند. پدر فاضل، شیخ نجفعلی برازجانی یکی از مجتهدین قریه برازجان فارس بود. این عالم عارف مدت چهار سال با جد و جهد تمام در شیراز نزد ملا محمد علی تحصیل فقه و اصول کرد و در شانزده سالگی نزد ملا عباس شاگرد بلا فصل حاج ملا هادی سبزواری رفته دو سال تمام بتعلم فلسفه اختصاص داد و همچنین از میرزا آقای جهرمی برای مدتی کسب فیض نمود. جناب فاضل شیرازی در نجف اشرف مدت ۲ سال در مجلس درس مجتهد شهیر جناب آخوند ملا کاظم خراسانی حاضر شده و در فقه و اصول بمرتبه اجتهاد رسید و از فضایل نامی بشمار آمد. فاضل از زیارت کتاب ایقان و الواح دیگر بدون اینکه اسم و رسم مظهر ظهور را بداند به آئین بهائی مومن شده و در شمار بزرگترین علمای امر بهائی در آمد.

ای دل بیا بیاد دلآرام دم زنیم

سر در رهش نهیم و بکوش قدم زنیم

ملک وجود جمله نیززد بارزنی

گر رایت ظفر بجهان عدم زنیم

علی اکبر قوچانی

شیخ علی اکبر قوچانی دارای تحصیلات علوم معقول و منقول بوده است و پس از ۲۵ سال سابقه تحصیل در فقه و اصول موفق به دریافت رتبه اجتهاد از آخوند ملا کاظم خراسانی گردید. در علم فلسفه رتبه رفیعی حاصل نموده و جلوه ای غریب کرد. در عتبات عالیات بعثت شهرت در علم فلسفه و حکمت شاگردان زیادی از محضرش مستفیض گشتند، چنانچه استادش، مرحوم آخوند ملا کاظم خراسانی، بعثت اطمینان و اعتمادیکه بفضائل و کمالات شیخ داشت پسر خود میرزا محمد آیه الله زاده را وادار کرد که از محضر شیخ علی اکبر استفاده کند و خلاصه کلام آنکه، در عتبات عالیات صیت فضلش پیچیده بود. او بدیانت بهائی مومن شده و سراسر عمر خود را وقف تبلیغ نمود و در این راه متحمل صدمات فوق العاده گردید. از جمله در زمانی که مردم به حکم حاکم شرع شجاع الدوله به منزلش هجوم بردند طفلش به داخل آتش کرسی می افتد که باعث کوری چشم و سوختگی صورت فرزندش گردید. ایشان سرانجام در راه آئین ربانی در نهایت انقطاع جام شهادت را نوشید.

درسی پر رونق برای جمعی از طلاب که اکثرشان از لحاظ سن از خودش بزرگتر بودند دایر نمود و بتعلیم و تعلم مشغول بود و در خلال آن احوال گاهی به امامت جماعت برقرار میگشت و زمانی هم در امور شرعی سمت قضاوت مییافت. ایشان پس از تحقیق به آئین بهائی ایمان آوردند و در بین طلاب و علمای آن خطه هیا هو و غوغایی بپا خاست و بسرعت خبر ایمان ایشان در اطراف مملکت منتشر شد.

جناب ملا نصرالله شهید شه میرزادی



این عالم و شهید عالی مقام در سنه ۱۲۵۵ هجری قمری در شه میرزاد متولد گشت. نام پدرش محمد معروف به ملا مؤمن و سلسله نسبشان بمعلم کثیر میرسد. ملا نصرالله سواد فارسی و مقدمات

عربی را در شه میرزاد تحصیل کرد و علوم دینی و حکمت الهی را در سمنان نزد حاج ملا علی عالم مشهور آنجا در چند سال فرا گرفت. چون از تحصیل فارغ شد حاج ملا علی و حاکم سمنان با او تا شه میرزاد همراهی کرده و او را بسمت پیشنمازی و حکومت شرع و رتق و فتق امور آنجا گماشتند. ملا نصرالله ریاست مسجد جامع و مسجد مصلی را در عهده داشت و در آنجا حوزه درس دایر کرده در تاپستانها طلاب از حدود هزار جریب و سایر نقاط مازندران برای کسب معلومات نزدش میآمدند. او در شه میرزاد اول شخص و دارای نفوذ کلمه بود و بواسطه زهد و تقوی و امانت و دیانت طرف توجه عموم شد. ایشان بواسطه زیارت لوح مبارک سلطان منقلب شده و به دیانت بهائی مؤمن شد.

هوالله

ای یاران حقیقی دست شکرانه اقدس
به ساحت اقدس دلبر یگانه بلند کنید
و آغاز این راز و نیاز نمائید که ای پر
وردگار ستایش و نیایش و شکر و پرستش
تو را سزاوار که موفق و موید بر ثبوت
رعهد پیمان نمودی وقوت تمسک بر
عروۀ الوثقی بخشیدی هر پرده را از پیش
دیده دریدی و هر حائلی را از صراط
مستقیم بر انداختی و هر مانعی را از
مشاهده نو رمبین برداختی چشمها
روشن فرمودی و ثابتین بر میثاق را شمع
انجمن کردی علم عهد رادر آفاق امم
چنان بلند نمودی که هر پیر و نرنا
و کودک و بزرگ و دانا و یار و اغیار و بیگانه
و آشنا و ناتوان و توانا مجبور بر اعتراف
گشتند و مجال انکار به جهت نفسی باقی
و بر قرار نماند پس باید آن یاران با وفا
در هر آن صد هزار شکر به درگاه احدیت
نمایند که به این تایید و توفیق
و استقامت موفق گشتند



تعدادی از آثار مشهور حضرت اعلی

- دلائل سبعة
- بیان عربی
- بیان فارسی
- کتاب الاسماء
- کتاب پنج شأن
- لوح حروفات
- کتب مسروقه در سفر حج
- تفاسیر آیات و اصطلاحات قرآنی
- تفسیر احادیث و ادعیه اسلامی
- توقیعات خطاب به علماء دین
- توقیعات خطاب به برخی از حکام
- توقیعات خطاب به حروف حی و دیگر اصحاب
- توقیعات خطاب به منسوبان مبارک
- ادعیه
- زیارتنامه ها
- توقیعات در باب موضوعات متفرقه
- توقیعات خطاب به حضرت من یمظهره الله
- آثار نازله پیش از اظهار امر مبارک:
- — رساله فقهیه
- — رساله سلوک
- — تفسیر سوره بقره
- تفسیر سوره یوسف (قیوم الاسماء)
- صحیفه مخزونه
- صحیفه بین الحرمین
- توقیع سلطان عبدالمجید
- توقیع والی شوشتر
- توقیع خصائل شبعه
- کتاب الروح
- تفسیر سوره کوثر
- تفاسیر هاء
- شرح دعاء زمان غیبت
- تفسیر القدر
- توقیع سرالها
- تفسیر بسم الله
- رساله ذهبیه
- صحیفه اعمال سنه
- رساله عدلیه
- صحیفه رضویه
- تفسیر سوره توحید
- تفسیر سوره حمد
- تفسیر سوره والعصر
- رساله اثبات نبوت خاصه
- توقیع محمد سعید
- رساله غنا
- توقیع وقایع نگار
- زیارتنامه شاه عبدالعظیم
- توقیعات محمد شاه
- توقیعات حاج میرزا آقاسی

بسم الله الرحمن الرحيم

اللّٰهُمَّ لك الحمد لا اله الاّ هو سامع الدعاء و دائم العطاء و واسع الالاء و مالك الاسماء * اللّٰهُمَّ لك الحمد لا اله الاّ هو مرسل الالواح و محرّك الارواح و معدّ الرواح و ماهى العكوس للطّالغ اللّٰتج اسم الله الاول اصل اللّٰواتج * اللّٰهُمَّ لك الحمد لا اله الاّ هو معدّ الاعداد و ممد الامداد و ملهم السّداد و الحاكم للمعاد * اللّٰهُمَّ لك الحمد لا اله الاّ هو مالك الملوك و راحم المملوك * اللّٰهُمَّ لك الحمد لا اله الاّ هو مهد الكل و عالم المعدوم و مهلك المعلوم و سامع كلام المهموم و العامل المعصوم * اللّٰهُمَّ لك الحمد لا اله الاّ هو العلّو العال و السّمّو المحال العادل العالم كل المال العامل للمال * اللّٰهُمَّ لك الحمد لا اله الاّ هو عدد كل عدد و مدد و مدر * اللّٰهُمَّ لك الحمد لا اله الاّ هو الواحد الاحد الصّمد السّلام المحمود * اللّٰهُمَّ لك الحمد لا اله الاّ هو صلّ و سلّم لمحمّد اسمك العادل الحاكم مالك العماء و ممسك السّماء و سامع السّلام و مهلك الاعداء و محرّك المداد للامداد كما هو اهله اول سرمد العلل و المعدم سواد الّهم و الملل لمداد الواح الكرم و استلك اللّٰهُمَّ كلّ سلامك كما احاط علمك و احصا امرك لآل محمّد رسولك الاكرم و اسمك الا دوم المعلّم كل العوالم عهديك و امرك و الحاكم العادل حامل طولك اللؤلؤ طمظام المعهود و الرّسم المكرم المحمود المحامد المسدود و اول ملاح سره للصمد المطهر الطاهر الودود * و استلك اللّٰهُمَّ كل الاثك لال رسولك كما هم اهله و لك اهل و كلّما احاط علمك امدادك لاعلام الحكم و محال الامر لهم كما هم اهله * و لك الحمد لا اله الاّ هو كما هو اهله و لا اعلم حكما الاّ له و لا علما الاّ لك و لا عد الاّ لك و لا طولا الاّ لك و لم ار ملكا الاّ هو محرّك لال محمّد * سلّم اللّٰهُمَّ لهمّ لصراط عدلك و الاء طولك و اسماء عدلك و عدد ما احاط علمك و ما لاعدد له * و استلك اللّٰهُمَّ كلّ عدلك لاعداء محمّد و اله و لم ار سطح ممدود و لا امر مسدود و لا اسم محمود الاّ لهم و اعلم لك حكمهم و هو اولك و طولك كلّ و لا ادعوا الاّ لهم و لك وحدك لا اله الاّ هو العادل لحاكم العالم.

قسمتی از رساله ی غنا

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي تقدّس بقُدس قِيُومِيّته عن نعت الجوهريات و ما يشابهها و الحمد لله الذي نفرد بفرد
ازليته عن وصف الذاتيات و ما يعادلها و الحمد لله الذي تعظّم بعظم قدُوسِيّته عن ذكر الكينونيات و ما
يقارنها. تعالى شأنه من ان اقول انه هو اذ انه كما هو عليه في عزّ الهويّة و جلال الاحديّة بذاته مقطّع
الموجودات عن ذكر عرفان الذات في طلعة ظهور حضرت الذات و مفزق الممكنات عن ذكر مقامات
الصفات في غياهب مستزرات فلك الاسماء و الصفات. فمن قال انه هو هو تحدّد نفسه و تجاوز عن
سرّ مبدئه و اقترن بذاته آثار نفسه و جعل لمن لا مثل له باذن الله في رتبة الخلق في كينونيته مثاله و ان
اقلّ ان الذات هو بنفسه مقطّع الاشارات و لا يقع عليه حكم الاسماء و الصفات يكذبني قولي بالذات
بانّ الذي جعل الوصف له و الاسماء سمته و وجود الخلق تنزيهه ادعى ذكراً عن ساحة قرب حضرته و
جعل في نفسه مثلاً لآية صمدانيته و تجلياً لظهور قدُوسِيّته. فسبحانه و تعالى جلّ و علا ذاتيه من ان
يقدر احد ان يصعد اليه باعلى طير الافئدة و الاوهام و تعظّم انيته من ان يشير اليه احد في ملكوت
الامر و ظهور التجزّذات بالطف ما يمكن في الاشارات و كلّ من ادعى توحيد ذاته فقي الحين جعل
نفسه شريكاً في تلقاء مدين قدس وحدته و من ادعى عرفان كينونيته فقد جهل عن عرفان نفسه و
تجاوز عن مقام حدّه اراد حكم الامتناع في عقله و غفل عن مقام سرّ الازليّة في ذاته لانّ الموجودات
كما هو عليها بحقيقتها لا تدلّ الا على القطع و لا تحكي الا عن المنع و لا تنطق الا عن اليأس و لا تشير
الا على العجز. فسبحان الله موجد ربّ السموات و الارض عن وصف الاشياء كلّها.

و الحمد لله الذي شهد لنفسه بنفسه بانّه لا اله الا هو الحيّ القيوم في ازل الازال و انه هو كائن بمثل ما
كان بلا تغير و لا انتقال. فمن قال انه هو هو فقد اتّخذ له شهباً في نفسه و قرن نفسه بذاته لانه كما هو
عليه في كنه الذاتيّة و علانيّة الصمدانيّة اجلّ من ان يُعرف بخلقه او ان يوصف بعباده او يدلّ عليه شيء
دون ذاته او يرفع الى هواء مجد رحمانيته اعلى و هم احد من عباده لانه لم يزل كان و لم يك مع غيره
و لا يزال انه هو كائن و لم يك مع سواه اذ ذاتيه كما هو عليها لهي الذاتيّة الساذجيّة القديمة التي هي
بكينونيتها مقطّعة الجوهريات عن الاشارات و مستنعة الماديّات عن الدلالات و ان انيته كما هو عليها
لهي الاتيّة البحتة الازليّة التي هي بكينونيتها مفزّقة الكينونيات عن ذكر المقامات و منقطعة الذاتيات عن
ذكر العلامات و ان كلّ ما وقع عليه اسم شيء من الاسماء و الصفات فلا يقع الا على مقامات الامر و
ظهورات الخلق و ان الذات الازل البحت لم يعادله في مراتب الغيب و الشهود وصف من خلقه. كلّ ما
وصفه الواصفون و يذكره الذّاكرون فهو من حدود الشّيئة و الهندسة الخلقيّة فتعالى نفس ذات الواجب
عن ذكره عن كلّ ما ذكر في ملكه و وجد باختراعه. فكُلّ يدلّون على انفسهم و يستلّون عن مقام
ذاتيتهم و لا تحكي المثل في ذاتيات الممكنات الا على المنع و لا تدلّ الهندسة في كينونيات
المجزّذات الا على القطع. فمن وحدّه فقد قرّنه و من قرّنه فقد ابطل ازاله و من توجه اليه بما وصف به
نفسه و حدّر الناس عن حكمه فقد وحدّه بما يمكن في حقّ الامكان و انّ دون ذلك لا يمكن في مقام
الخلق و لذا تقبّل الله من العباد مقامات توحيدهم بفضله و انه هو العزيز المنان.

و الحمد لله الذي ابداع المشيئة قبل خلق كلّ شيء بعليّة نفسه لا من شيء ثم اخترع بها الارادة و القدر و
القضاء و الاذن و الاجل و الكتاب ليعرفن كلّ ذرات الكثرات بما كتب الله لهم في مقامات الخلق و
ظهورات الامر حتّى لا يرى شيئاً حياً قَيُوماً قائماً بذاته الا ما تجلّى الله له به في كينونيته التي هي آية
لعرفان الذات و سبيل لتجلى الصفات و هي آية لعرفان مقام محمّد بانّه المتعالي عن المثل و المنزّه عن
الشبه و المتعالي عن التّحديد و المتقدّس عن التّفريد. جلّ و علا نفس محمّد صلى الله عليه و آله من
ان يقدر احد ان يعرفه او يشير اليه او يقول لم و بم اذ ذاتيه لهي الذاتيّة القَيُوميّة التي هي بانيتها مقطّعة
الجوهريات عن مقام العرفان و مستنعة الماديّات عن صور البيان و ان كلّ ما يظهر في الاكوان و يبرز
في الامكان عكوسات تنزّلات ذلك النور المشرق المتعالي عن ذكر النور و المتقدّس عن نور الظهور
فمن قال انه هو الذكر الاول في الامكان فقد توجه الى مقام نفسه و عرف حدّ مبدئه و غاب عن الظهور
في تلقاء البطون و من قال انه هو نور الاول و المشيئة الاولى فقد قرن مقام عرفانه و تجاوز. عن حدّ
مبدئه بانباته و فقد مقام الحقّ الطاهر له به في رتبة امكانه. فتعالى الله الحيّ القيوم الدائم الفرد الصمد
الذي لم يزل كان بلا ذكر شيء سواه و لا يزال انه هو كائن بلا ذكر شيء معه فقد جعل حبيبه محمّداً
صلى الله عليه و آله مقام نفسه في ذلك المقام ليوحّد الكلّ جناب حضرته بما وحد ذاته ذاته و عرف
نفسه نفسه و تستحقّ كينونيته كينونيته بانّه المعنى الذي كنهه تفريق عن الكلّ و وصفه تقطيع
الموجودات عن محضر القرب فسبحان الله عما يصفون.

و الحمد لله الذي شهد لذاته بذاته في مقام الابداع لما علم بانّ الحسين عليه السلام يشهد لنفسه بنفسه و
يرضى بما قدّر الله له في علمه و يسلم بكلّه لله ممّا قضى له في كتابه و يعمل بما كتب الله له في علمه من

ظهورات امره و انّ ذلك ذكر من الله في شأنه ليوحده به الاولياء الى مقام القرب والجلال و يوحّدون الله بما تجلّى لهم بهم بظهوراته ممّا بدع في حقائق الممكنات و يستريحون بمقام تذكّر مصائبه على بساط القرب والجمال و يزورون الله بزيارته على الثراب فانّه لهو زيارة الرحمن فوق العرش من دون تشبه ولا مثال. فسبحان الله موجد الذي جعله على مقام نفسه في الاداء والقضاء واختاره لسره في عوالم الانشاء واجتياه لظهور ولايته في ملكوت الامر والخلق للنشاء واصطنعه لظهور كبريائته في مراتب الصفات والاسماء لتلاّ ينسى احد حكم ظهوره في حقائق الانفس والآفاق و يراه كلّ شيء بنور بارئه في كلّ آن و يبكي كلّ العيون عليه بما نزل عليه من مصائب الدهر التي اذا نزلت على العرش اهترت و اذا رفعت الى السماء انفطرت و اذا استقرت على الارض انتشت و اذا قرنت على الافئدة خزت لجلال وجهه و اذا ذكرت النفوس بها تغيرت لما لا تقدر ان تتحمّل حرفاً من سرّها. فسبحان الله موجد لم يحتمل احد بمثل ما احتمل الحسين عليه السلام في سبيله و لقد قتل يقتله جوهرات الآيات في ملكوت الاسماء والصفات ولذا حدّدت الاشياء في جميع مقامات الانشاء حيث لا يمكن ان يذكر شيء الا بذكر هندسة الحديثة و لو لم يقبل في الدّر الاول شهادة نفسه في سبيل الله لم يخطر بقلب آدم الاول قرب شجرة الازليّة و لم يعص ربه ابداً و لم يوجد شيء في السموات والارض لانّ بشهادته في سبيل الله وجدت حقائق الافئدة للتوحيد و هاج ارياح المحبة في اوراق اغصان شجرة التقريد بالحق ما خطر على قلب احد من العباد و لا يجري به الحكم في قلم المعداد و لا يعلم كيف ذلك الا من اخذ الله عنه الميثاق في عوالم الغيب والشهادة و رزقني الله وكلّ من شاء ذكر مصائب الحسين عليه السلام في كلّ حين بما دامت السموات والارضين فان ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم.

و بعد ذكر مي نمايد عبد متفقر الى الله و متعصم به جبل آل الله که در سبيل سفر به سوى مليک فضل و عدل ادام الله ظلّه العالی على كلّ من سكن في ظلال مکفّهرات رحمته که در ارض اصفهان توقف نموده جناب مستطاب قدسی تراب ذاكر ذکر نقطة وجود و مذکر ظهورات آية محمود سلطان الذاکرين ادام الله ذکره في سبيل الله و يبلغه الى مقام قرب نفسه في حضرة القدس بمئة سؤال از حکم غنائی که در احاديث شمس عظمت و جلال مذکور است فرموده و از اين جهت در مقام اجابت جناب ايشان برآمده و به حول الله و قوته آنچه به مشيت حضرت الهي جلّ ذکره از قلم جاری گردد اظهار می شود و قبل از ذکر حکم حقيقت اشاراتی ذکر می شود که علّت کشف سبحات از حقيقت بيان مسأله گردد. آن اين است که خداوند عالم هيچ شيني را خلق نفرموده الاّ به مشيت و ظهورات رتبة فعل خود که شؤونات ظهور مشيت است، چنانچه حضرت صادق عليه السلام فرموده: لا يكون شيء في الارض و لا في السماء الاّ بهذه الخصال السبع: بمشيئة و ارادة و قدر و قضاء و اذن و اجل و کتاب، فمن زعم أنّه يقدر على نقض واحدة فقد كفر.

و شکي نيست که حين وجود خداوند عالم مجبور نفرموده شيني را در جهت قبول بل ابداع فرموده ذکر اول که مقام صادر مطلق باشد لا من شيء بنفسه لنفسه و علّت قبول اختيار را نفس او قرار داده و غير از جهت اختيار که جهت تجلّي امر الله است در رتبة خلق اول جهتي حکم نفرموده اگرچه در حقيقت ذکر اين مسأله في ما بين حکماء احکام مختلفه است چنانچه در رساله تفسير هاء و رسائل ديگر استدلال ابطال قول بعضی از ايشان شده و چون اين مقام مقام بيان اين مسأله نيست الاّ به جهت ذکر مقدّمه ما يراذ ذکرى از ادلّة آن نمی شود. و بعد از اثبات مراتب فعل شبهه نيست که دون الله موجود نمی شود الاّ به دو جهت، جهت وجودی که دالّ بر ظهور متجلّي است و جهت ماهيتی که دالّ بر جهات عبوديت و قبول اين تجلّي است. و اين دو جهت که ثابت شد رتبة قدر که مقام ربط بين جهتين است ظاهر می گردد و بعد از ظهور ثلاثه حکم اربعة ثابت می گردد زیرا که تنزل ثلاثه تمتع است الاّ به ظهور اربعة و از اين جهت است مراتب علّيت سبعة فعل که اين عدد اتمّ و اکمل اعداد است و فوق آن در بساطت مقام و عظم رتبة ممکن نيست و از اين جهت است ظهور هياکل مقدّسة اهل عصمت سلام الله عليهم که در مقام غيب اين سبعة و شهادت آن ظاهرند. و بعد از آنکه در هر شيء دو جهت ثابت شد شکي نيست که آنچه اسم شينيت بر آن وارد می شود از سه رتبة وجود در مقام بيان خارج نيست: يا آية ظهور ذات بحت اقدس حضرت سبحان جلّ ذکره العالی است که به کينونيته خلق از ماسواى خود هست، و يا آية ظهور فعل او است که مقامات ظهور غيب و شهادت مراتب سبعة است که ظهور قصبات اربعة عشر باشد در مقامات امکان، و يا مقام اثر فعل است که وجود ما سوى الفعل باشد. و اين دو رتبة در حقيقت در رتبة خلق واقعند، چنانچه حضرت امام عليه السلام می فرمايند: حقّ و خلق لا ثالث بينهما و لا ثالث غيرهما. و اين رتبة مشارّ اليها در مقام ظهور به علّيت مراتب سبعة فعل هفت مقام ذکر شده، چنانچه حضرت عليّ بن الحسين عليه السلام در مقام معرفت امر به جابر فرموده حيث قال عزّ ذکره في حديث طويل: ثمّ تلا قوله تعالى قالوم نساھم کما نسوا لقاء يومهم هذا و ما کانوا باياتنا يجمعدون و هي والله آياتنا و هذه احدها و هي والله ولايتنا يا جابر، الي ان قال: يا جابر اندري ما المعرفة؟ المعرفة اثبات التوحيد اولاً ثمّ معرفة المعاني ثانياً ثمّ معرفة الابواب ثالثاً ثمّ معرفة الامام رابعاً ثمّ معرفة الارکان خامساً ثمّ معرفة التقياء سادساً ثمّ معرفة النجباء

نکاتی درباره یکی از آثار حضرت باب (رساله غناء)

زمانی که مشرکان عرب از حضرت محمد دلیلی بر حقانیت ظهورش خواستند پاسخ خدا در کتاب خدا به آنان این بود: «ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله و ادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین فان لم تفعلا و لن تفعلا فاتقوا النار التي وقودها الناس و الحجارة اعدت للكافرين.» (قرآن ۲۴/۲) یعنی اگر در آنچه ما بر بنده خود نازل

کردیم، در شک و ریب هستید پس سوره ای مانند و نظیر آن بیاورید و حتی گواهان خویش را به غیر از خداوند بیاورید اگر راست میگویید، اما نتوانسته اید و هرگز نیز نخواهید توانست (به مثل آن بیاورید) پس از آتش دوزخ بر حذر باشید

که مردم و سنگها روشنش کنند و کافران را در خود جای دهد.

باید به قرآن ایمان داشت که فرمود نزول آیات جز از خدا و بر زبان فرستاده او بر نمی آید در سوره بنی اسرائیل خوش فرمود «قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا» (قرآن ۸۸/۱۷) یعنی حتی اگر انس و جن جمع آیند و بخواهند مثل این قرآن را بیاورید نخواهند توانست نظیر قرآن بیاورند حتی اگر پشت در پشت هم دهند و ظهیر یکدیگر باشند.

اتیان آیات در اندیشه دینی به این معناست که جز رسول خدا کسی نمیتواند آیات الهی نازل کند و بنابر این نزول آیات، دلیلی است بر حقانیت رسول خدا، و همین دلیلی که همیشه رسولان خدا از جمله حضرت ختمی مرتبت به آن

دست یازیدند و قوام حقانیت خویش را بر آن استوار داشتند، حضرت باب نیز همین آیات را دلیل صدق و حجیت خویش معرفی فرمودند و بارها اعلان داشتند که این فرستاده خداست که آیات نازل میکند و کسی جز او نمی تواند چنین کند. این آیات به فطرت الهی نازل میشود و بی آنکه قلم از دست فرو نهد، در کمتر از ساعتی آیات چون سیل باران نازل میشود و البته کسی را یارای آن نیست که چنین آیاتی نازل کند درست همانگونه که حضرت محمد به مشرکان

عرب اعلام داشتند و عجب این است که برخی از مسلمین این مهم را از حضرت محمد می پسندند اما از جانب حضرت باب وهن دین میدانند و اسفا علیهم بما فرطوا فی دین الله.

جالب این است که بیش از یکصد و شصت سال است که علمای رسوم به جای آنکه بی

این فرستاده خداست که آیات نازل میکند و کسی جز او نمی تواند چنین کند. این آیات به فطرت الهی نازل میشود و بی آنکه قلم از دست فرو نهد، در کمتر از ساعتی آیات چون سیل باران نازل میشود و البته کسی را یارای آن نیست که چنین آیاتی نازل کند

غرض به اصل آیات الهی رجوع کنند تنها به جعل و تهمت و افتراء دست یازیدند و از این رو بی مهابا بر زبان سخنانی میرانند که پیش از این، مشرکان و کافران عرب در زمان حضرت محمد می گفتند. لازم به ذکر است که حضرت محمد در طول بیست و سه سال به تدریج به نزول یک کتاب آن هم قرآن بسنده کردند اما از قلم حضرت باب صدها اثر نازل شده که فهرست مجملی از آن خود یک مقاله تحقیقی مفصل میطلبد که نمونه بسیار ناقص و مختصری از آن را مسیو نیکلا فرانسوی دهه های قبل انجام داد^۴ اما همین ناقص نیز خود، گویای مطلب است اگر چه لا یزید الظالمین الا خسارا. (قرآن ۸۲/۱۷) این صدها اثر در طول شش سال نازل شده است. قرآن در طول بیست و سه سال

^۴ مسیو نیکلا، مذاهب ملل متمدنه تاریخ سید علی محمد معروف به باب، ترجمه ع.م.ف، پاریس ۱۹۰۵، منتشر در طهران، ۱۳۲۲ش، ص ۳۰-۴۴

نازل شد و اگر حضرت محمد یک دوره ده سال مجاهدات در مکه تشریف داشتند اما سنوات بعد یعنی دوره سیزده ساله مدینه، دوره ای است که حضرت محمد در حبس و آزار نبودند. اما حضرت باب این شش سال را در زندان و حبس و تحت نظارت دولتیان و علماء سپری کردند و در این شرایط آن همه آثار نازل شد. اگر بتوان حجیت آیات را در یک کتاب و محصور در یک شان و در طول بیست و سه سال آنهم در آزادی کامل، در سنین ۴۰ تا ۶۳ سالگی، فهم کرد، باید در حیرت شد که حجیت صدها اثر در شئون گوناگون و مسائل مختلف، در طول شش سال توام با توقیف و حبس و زندان، از جوانی بیست و پنج ساله را چگونه میتوان منکر گشت.

اینک نه قصد آن است و نه فرصت، که به معرفی - ولو اجمالی - این صدها اثر از حضرت باب مبادرت گردد. هر اثری از حضرت باب را می توان بر گزید و محل دقت موفور قرار داد در این صورت با اندکی انصاف می توان فمھید که تنها همان اثر در حجیت و حقانیت حضرت باب، همهء عالمیان را کفایت است. حق تمامی محققان و پژوهندگان سراسر عالم است که آثار حضرت باب را با عقل سلیم خویش محل توجه قرار

دادند و به هر نحو که خواستند در آن داوری کردند اما همین حق آنان را ملزم خواهد کرد که به همان نحو نیز در قرآن نظر کنند و به هر شیوه که دریافتند قرآن کتاب خداست به دیگران نیز رخصت دهند تا به همان شیوه بر آثار حضرت باب نظر کنند و اگر به مددِ میزانی دریافتند که آثار حضرت باب شان الهی ندارد باید این شجاعت و انصاف را داشته باشند که همان میزان رادر اختیار خود و دیگران دهند تا به لطف آن در قرآن نیز نظر کنند.

بنا بر این از میان صدها اثر از آثار حضرت باب در اینجا به طور نمونه به یک اثر می توان اشاره کرد چه که گفته بودند ما لا یدرک کله لا یتدرک کله یعنی:

آب دریا را اگر نتوان کشید
هم به قدر تشنگی باید چشید.

این اثر به اسم رساله غناء مشهور است. بر خلاف آثار مفصل حضرت اعلی نظیر تفسیر سوره العصر و تفسیر سوره کوثر و کتاب الاسماء و تفسیر سوره یوسف، این اثر موجز و مختصر است. همانگونه که از اسم اثر پیداست مضمون اصلی کتاب، حل مسأله موسیقی

در دین الهی بالخاص در اسلام است. منکر نتوان شد که در اسلام بالخاص در مذهب حقه شیعی موسیقی حرام است و علمای عظام و فقهای شیعی در قریب به یک هزار سال از تاریخ فقه خود، اکثرا متفق القول اند که موسیقی و غناء حرام است. ذکر فتاوی تمام این فقهاء کاری است که از حوصله این مقال خارج است اما نیکبختانه دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم خود دست به کار شده و به یاری دو تن از پژوهشگران توانمند خویش تمامی این فتاوی را در سه

مجلد شامل ۲۷۷۸ صفحه تحت عنوان غناء، موسیقی از سلسله تحقیقات میراث فقهی در سالیان ۱۳۷۶-۱۳۷۸ در قم منتشر کرده است.^۵ این کتاب بالخاص با تاکید بر فتوهای فقهای متاخر، نشان میدهد که در زمان حضرت باب و در محیط علمی و دینی آن روزگاران، جزو مسلمات دین بود که موسیقی حرام است. حضرت باب این اثر را در اصفهان مرقوم داشتند یعنی زمانی که تحت توقیف منوچهر

بر خلاف هزار سال فقه اسلامی و آراء علمای
ذیشان که به تحریم موسیقی باور داشتند، آنهم
در آن زمان و مکان، فاش و صریح گفت و نوشت،
که موسیقی حرام نیست. حیرتا از این شهامت و
جرات که نه فقط چنین فتوایی در باره موسیقی
داد بلکه مدعی بود حضرت قائمی که کل
منتظرش بودند اینک قیام کرده است آری «آیا
میشود این به غیر امر الهی و مشیت مثبتہء
ربانی؟ قسم به خدا که اگر کسی فکر و خیال
چنین امری نماید فی الفور هلاک شود. و اگر
قلبهای عالم را در قلبش جا دهد باز جسارت بر
چنین امر مهم ننماید مگر به اذن الهی باشد».

^۵ برای تفصیل بنگرید به رضا مختاری و محسن صادقی، غناء، موسیقی ج ۱-۳، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۶-۱۳۷۷ش

خان معتمدالدوله حکمران اصفهان بودند و اکثر شبها معدودی از علما حاضر میشدند تا حضرت باب را ملاقات کنند و از حضرتش سوالاتی کنند از جمله امام جمعه اصفهان تقاضای تفسیر سوره والعصر را کرد که حضرت باب بدون تامل و سکون قلم در جواب ایشان توقیع معروف به تفسیر والعصر را نازل کردند. یکی از کسانی که در آن مجالس حضور داشت واعظ معروف به سلطان الذاکرین بود که بر حسب شغل خویش یعنی روضه خوانی و ذکر مصائب اهل بیت عصمت و طهارت، از حضرت باب سوال کرد که آیا غنودن و موسیقی حرام است یا خیر. بدیهی است سلطان الذاکرین میدانست که نظر علمای زمان در این خصوص چیست و نفس این پرسش از حضرت باب حاکی از شهرت حضرت باب در احاطه به مسائل علمی و شهرت نزول آیات از زبان حضرتش بود. حضرت باب در این هنگام بیست و هفت سال سن داشتند. نظر حضرت اعلی کاملاً با نظرات مراجع عظام در هزار سال متفاوت بلکه متناقض است. حضرت باب به حلالیت موسیقی قائلند و این نظر آنقدر با آراء و عقاید زمان خود و فقهاء و علمای زمان خود مابینت دارد که باعث این تعجب علمای حوزه علمیه قم در این ایام نیز گشت که در همان کتاب *غناء، موسیقی سابق الذکر* این جمله را در وصفش نوشتند: ^۶ «گر چه با توجه به افکار و آراء وی نظرش در باب غنا قابل اعتناء نیست ولی هم به لحاظ اینکه وی نظری خاص در این باب داد و هم برای آشنایی خوانندگان به سبک نثر و افکار او قسمت هایی اندک از این رساله اش را در این مجموعه درج کردیم.»^۷ عبارت "نظری خاص در این باب دارد" اشاره به حلالیت موسیقی است که در اثر حضرت باب مخالف با رای تمامی

^۶ لازم به ذکر است که مولفان مجموعه غناء و موسیقی مرتکب اشتباهی شدند و این اثر را به نام سید کاظم رشتی ثبت کردند. اگر ایشان به فهرست آثار سید کاظم مراجعه می کردند (مثلاً ابوالقاسم ابراهیمی: فهرست کتب مشایخ عظام، ج ۱-۲، نشر سعادت کرمان، بی تا. این اثر بعدها مورد استفاده هانری کربن نیز قرار گرفت بنگرید به هانری کربن: مکتب شیخیه، ترجمه بهمنیار، ۱۳۵۳ش) درمییافتند که هرگز چنین اثری حتی منتسب به سیدکاظم دیده نشده است. جالب این است در این مجموعه خطی که مورد استفاده مولفان کتاب مزبور واقع شده است و منسوب به سیدکاظم است اثری وجود دارد که تاریخ نگارش آن ۱۲۶۲ یعنی سه سال بعد از فوت سیدکاظم است. در واقع این اثر حضرت باب را به اسم سید کاظم معرفی کرده اند.

^۷ غنا، موسیقی، ج ۳، ص ۱۷۵۰

علمای شیعی صادر شده است. اینکه حضرت باب در دست اعداء گرفتار بود و از یکی از حادثترین موضوعات اجتماعی یعنی موسیقی سوال شد، که با این موضوع، میتوانست بهانه ای به دست دشمنان خویش دهد و با قبول قدرت علما و با اشراف کامل به نظر

اغلب علمایی که موسیقی را حرام میدانستند،^۸ این اثر حضرت باب و حکم حلالیت موسیقی، نوعی تن به مخاطره دادن بود که البته دلیل بسیار منصفانه ای است بر این حقیقت که هرگز حضرت باب قصد مداخله و مسامحه نداشتند. میگویند محقق سبزواری (م ۱۰۹۰) رساله ای در حلیت بعض اقسام غناء داشته که باعث جنجال گشت و او این اثر خود را مخفی یا معدوم ساخت و رسالهء تحریم غناء را نگاشت.^۹ حتی فاضل گروسی (م ۱۳۶۵) که به دفاع از ملامحسن فیض و محقق سبزواری رفته است، با هزار احتیاط تنها به خوش خواندن قرآن فتوی داد و باز مطابق مرسوم موسیقی را حرام دانست. حتی بعضی از علماء، رفتن و نشستن در مجلسی که موسیقی هست را حرام دانستند. خلاصه اکثری از علماء به تحریم موسیقی قائلند و آن را ضروری دین میدانند با این وصف هرگز حاضر نیستند از این رای خویش در مجامع بین المللی دفاع کنند. یا شرم میکنند یا مقتضی زمان نمیدانند و یا مصلحت سیاست نمیبینند که فاش بگویند که از نظر اینان موسیقی حرام است زیرا در عصری که جهان به موسیقی عشق میورزد و مسخر موسیقی است، نمیتوان گفت که موسیقی حرام است و ساختن و گوش دادن به موسیقی عصیان به خداست. اینان نه یارای آن دارند و نه شجاعت این که بر خلاف آراء مردم زمان که از نظر ایشان کافرند بل فاسق، اظهار رای خویش کنند و حتی نمیتوانند در مملکتی که به دست خویش دارند این حکم یعنی حرمت موسیقی را اجراء دارند. اما حضرت باب بر خلاف زمان خویش اگر چه جانش در خطر بود، اگر چه جوان بود، اگر چه در توقیف حاکمان بود، اگر چه از خان و مان آواره بود، **بر خلاف هزار سال فقه اسلامی و آراء**

^۸ در اینجا بد نیست به علمایی اشاره شود که فتوای بر تحریم موسیقی دادند؛ محقق سبزواری (م ۱۰۹۰)، علامه شیخ علی عاملی (م ۱۱۰۳) که به حرمت مطلق غناء قائل است؛ شیخ حر عاملی، سید محمد هادی ابن سید محمد میرلوحی (م ۱۱۱۳)، محقق قمی یا میرزای قمی (م ۱۲۳۱)؛ محمود بهبهانی (م ۱۲۶۹)، حجة الاسلام شفتی (م ۱۲۶۰)

^۹ غنا، موسیقی ج ۱، ص ۹

بسیاری شد که از یک جوان اینگونه احاطه علمی و سرعت نزول و فی البداهه آیات نازل کردن، با این کثرت که البته حاوی نکات دقیق و عمیقی است، دال بر الهی بودن مقام و منزلت ایشان.

وجوه امتیاز حضرت اعلی

(از نوشته های سید یحیی دارابی در دفتر ضمیمه)

جناب حاج معین السلطنه تبریزی در کتاب تاریخ خود چنین آورده اند که جناب سید یحیی دارابی وجوه امتیازی چند دهیکل مبارک و آیات باهراتش بیان می نمود .

اول آنکه آنحضرت امی است و تحصیلات علمی نکرد .

دوم آنکه هنگام بیان مسائل معضله و مطالب علمیه مقاصد را به غایت مختصر و مفید ادا می نماید که از عهده دیگران خارج است

سوم آنکه کلمات و عباراتش شبیه به کلمات علما نیست و از حیث مطالعات و مضامین و نیز از حیث مطالب و اهداف و غیرها بدیع و مخصوص به خود اوست و این اعظم دلیل می باشد که علم آن حضرت تحصیلی و اکتسابی نیست وگرنه بایستی به عبارات و مصطلحات و اسلوب قوم باشد .

چهارم آنکه هنگام جواب سائلین هر مقدار کاغذ در دست داشته باشند ولو آنکه فی المثل بیش از سطری برآن نتوان نوشت جواب مسائلی را کاملاً بر همان کاغذ مرقوم می فرمایند چنانچه مسائل قانع و ساکن گردد . ولی علما مجبورند که شرح آن مطلب را در مباحث معضله بیان نمایند .

پنجم آنکه با همه حُسن و زیبایی خط که آن حضرت داشت مرقوماتش را در نهایت سرعت قلم می نویسد و حال که از شرایط حسن خط آرام نوشتن و نگاه داشتن قلم می باشد .

ششم حُسن خلق آن حضرت است که در تمام شئونش آشکار و ممتاز از دیگران می باشد به درجه ای که قیام و قعودش ابداً به نشست و برخاست سایر ناس شباهت ندارد و به دقت تمام ملاحظه کردم که سه لقمه نهار اوست و در شام هفت لقمه غذا میل می فرمایند و به نظر دقیق ملاحظه کردم تمام غذای شبانه روزش به مقدار دو لقمه یک مرد پرخور نیست و غذای غالبش چای می باشد و آن را نیز با همنشینش مساوی می آشامند اگر چه آن شخص از طبقه پائین باشد .

هشتم آنکه عبادت آن حضرت در قوت و طاقت احدی نیست

علمای ذیشان که به تحریم موسیقی باور داشتند، آنهم در آن زمان و مکان، فاش و صریح گفت و نوشت، که موسیقی حرام نیست. حیرتا از این شهامت و جرات که نه فقط چنین فتوایی در باره موسیقی داد بلکه مدعی بود حضرت قائمی که کل منتظرش بودند اینک قیام کرده است آری «آیا میشود این به غیر امر الهی و مشیت مثبتۀ ربانی؟ قسم به خدا که اگر کسی فکر و خیال چنین امری نماید فی الفور هلاک شود. و اگر قلبهای عالم را در قلبش جا دهد باز جسارت بر چنین امر مهم ننماید مگر به اذن الهی باشد». حال همین علماء! با این کردار! حضرت باب را متهم با جبن و ترس میکنند که باب توبه کرد!!! شاید ناظر به این ماجرا بود که گفت:

قصد کردستند این گل پاره ها که ببوشانند خورشید ترا اگر کسی به این اثر حضرت باب به دقت نظر کند و به ماجرای موسیقی در ایران بعد از آن زمان بنگرد میتواند به حقانیت حضرتش اذعان نماید. از آن زمان که او گفت موسیقی حرام نیست دیگر کسی نتوانست مانع ترقی و ترویج موسیقی در ایران گردد و این همان اقتدار حضرت قائم است که در ماثورات مذکور است.

حضرت باب در این اثر ابتداء به ذکر مقدمه ای میپردازند که شامل حمد ذات الهی و یگانگی و توحید و مراتب انبیاء و تعزیز و تکریم حضرت ختمی مرتبت و امامان عظیم الشان است. این بخش عربی است. بخش دوم علت نزول اثر را توضیح میدهند و به بحث اصلی که حرمت موسیقی است میپردازند که به فارسی است و بعد در بخش احادیث و روایات به ذکر امهات مربوط به موسیقی اقدام میفرمایند که حائز اهمیت موفور است.

حضرت اعلی در این اثر، بیش از چهل حدیث را عیناً نقل کرده و به بیش از بیست حدیث دیگر با نقل به مضمون یعنی بخشی از عبارت اشاره دارند و افزون بر ده آیه از آیات قرآنی را نقل و ثبت کرده اند. اگر چه حضرت اعلی درست مانند حضرت محمد ، امی محسوب میشدند، یعنی آیات الهی به فطرت از ایشان صادر میگشت اما این اثر مانند سایر آثار حضرت اعلی حاکی از وفور احاطه علمی ایشان بر مسائل گوناگون است. همین نکته باعث جلب نظر علمای

جعل و تحریف

✓ جعل در احادیث

✓ تغییر در کتاب ادوارد براون

✓ تغییر در کتاب یک سال در میان ایرانیان

✓ تغییر در جلد ۱۳ بحار الانوار

✓ تحقیق یکی از علماء در جعل احادیث

✓ جعل یادداشتهای کنیاز دال گورکی

✓ جعل و تغلب در گفته امامان

✓ بررسی توبه نامه

✓ مقایسه خطوط

روزنامه‌های ایران



جعل در احادیث

را نرسد که به هر منقولی اعتماد نموده و آن را به ساحت قدس نبوی و علوی، انتساب دهد.^۳

انگیزه های جعل حدیث

۱. تشعبات مذهبی و آراء و معتقدات فرق منشعبه از قبیل زیدیه، معتزله، حنابلّه، ظاهریه، مجسمه، غلات، کرامیه، اشاعره، متصوفه، باطنیه. با تشعبات طاریه بر هر فرقه و همچنین پیدایش مذاهب مختلف فقهی از ابوالسعادات احمدبن منصور نقل شده که بین دو دست پروردگار لوحی است که در آن اسماء کسانی که قائل به صورت از برای خدا و رؤیت حق تعالی و چگونگی آن شده اند ثبت شده و فرشتگان به آنان مباحث می کنند (میزان الاعتدال ۱/ ۷۵، لثالی المصنوعه ۱/ ۱۴) به نقل الغدیر در (۲۱۷/۵).^۴

۲. از اسحق بن مهشاد نقل شده که وی بر مذهب کرامیه، جعل حدیث می کرد. و کتابی در فضائل محمدبن کرام نیز نوشته که تمام دروغ و جعل است.^۵

۳. تماس نزدیک و مستقیم عده ای از زنداقه با اسلام و تلبس بزی و لباس مسلین. و در نتیجه جعل و دسّ احادیث، برای بی پایه نشان دادن مبانی و احکام اسلام. چنانکه ابن ابی العوجاء (وی دائی معن بن زائده شیبانی، امیر معروف است که محمد بن سلیمان بن علی، امیر مدینه وی را گردن زد) در هنگام کشتن اقرار کرد که چهارهزار حدیث جعل و در میان اخبار پنهان ساخته (رجوع کنید به رسائل شیخ انصاری، علوم الحدیث ص ۲۹۱، پرتو اسلام ص ۲۵۷) در مرجع اخیر هزار حدیث آمده. داخل کردن اسرائیلیات در میان احادیث که عده ای از حس تمایل مردم به افسانه ها از سرگذشت ایام گذشته، سوء استفاده نموده و قصصی که در میان قوم یهود شهرت داشت. با پر و بال بیشتری در مجامع نقل کرده و گروهی از صحابه خوش نام، چون ابن عباس، از آنها اخذ و کم کم در طبقات بعد، روی حسن اعتماد به ناقلین، جزء مرویات تفسیری به شمار آمد.^۶

مقصود از بررسی این مباحث در این بخش این است که با توجه به اعمال ناشایستی از قبیل جعل و تزویر و دروغ به نام اسلام در مورد قرآن و احادیث ائمه صورت گرفته آیا چه تضمینی در اعتبار گفته ها و اسنادی است که در مورد دینی که کفرش می خوانند و هرگونه جفا را در حقش روا می شمردند صورت نگیرد. توبه نامه یکی از اینهاست.

نمونه ای از این جعلیات و تحریفات رادر ذیل میخوانید

جعل حدیث در زمان وجود پیامبر اسلام

(نقل از کتاب علم الحدیث، دفتر انتشارات اسلامی)

باید دانست که کلیه احادیث منقول، به صحت نپیوسته و روی دلائل و شواهدی، دست جعل در میراث نبوت و ولایت برده شده. سید مرتضی می فرماید: همانا احادیثی که در کتب شیعه و سایر مذاهب اسلامی نقل شده متضمن انواع اشتباهات و اموری است که بطلان آن یقینی است مانند امور محال و چیزهایی که دلیل قطعی بر فساد آن داریم.^۱ نیز نقل می کند که حضرت صادق فرمود:

لکل رجل منا رجل یکذب علیه. برای هر یک از ما (اهل بیت) مردی که به دروغ سخنی به ما نسبت می دهد وجود دارد و از این رو تشخیص صحیح و سقیم حدیث، مشکل گردیده. و قهرا تناول این علم، از عهده همگان خارج گشته.^۲ در نتیجه هرکس

^۳ - کتاب بیان حقایق - سید عباس علوی (از علمای اسلامی که به دیانت بهائی مومن گشتند) - طبع لجنه ملی آثار امری - طهران - سنه ۱۰۷ بدیع - ص ۹۴

^۴ - همان منبع و مأخذ - ص ۹۶

^۵ - همان منبع و مأخذ - ص ۹۶

^۶ - همان منبع و مأخذ - ص ۱۰۰

^۱ - کتاب بیان حقایق - سید عباس علوی (از علمای اسلامی که به دیانت بهائی مومن گشتند) - طبع لجنه ملی آثار امری - طهران - سنه ۱۰۷ بدیع - ص ۹۳

^۲ - همان منبع و مأخذ - ص ۹۴

جعل حدیث در اسلام

(نقل از کتاب بیان حقائق تالیف سید عباس علوی)

ارباب دانش و متتبعین در تواریخ و سیر می دانند که یکی از شیم و عادات مخالفین و معاندین ادیان در کلیه ادوار همان تشبث به دامن جعل مفتریات و نشر اراجیف بوده و مخصوصا دیانت مقدسه اسلام که علاوه بر سهام مجعولات ناروا که از طرف دشمنان این شریعت محکم نازنین برسینه مقدس حضرت سید المرسلین علیه آلاف التحیه والثناء وارد می شد (و هنوز هم وارد می شود) در میان خود متظاهرين به اسلام و مدعیان محبت نیز دروغها و تهمت هائی نسبت به نفس مقدس حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله و شریعت آسمانی اشاعه می شده که هر انسانی را متحیر و مندهش می سازد. و این علاقمندان ظاهری به نام اسلام نظر به نفاق دورویی نسبت به شخص حضرت خاتم انبیاء علیه و آله سلام علی الله اکاذیب و مفتریات عجیب و غریبی جعل نموده در میان مردم امی بی سواد بی اطلاع ظلفصاف و ساده انتشار می دادند و این مسئله به طوری شیوع یافت که آن جوهر انقطاع در فراز منبر با دلی پر از درد فریاد کشید قد کثر علی الکذابون (جعل حدیث از من زیاد شده) کسی که بر من دروغ ببندد (جایگاهش در آتش است)^{۱۱}

علمای شیعه امامیه به اعتقاد خود حدیث صحیح صریح متواتری را از حضرت باقر علیه السلام نقل می کنند که حضرت می فرماید ارتدالناس بعد رسول الله الا ثلاثه او اربعه یعنی همه مردم بعد از وفات حضرت خیرالبشر از دیانت حقه منحرف گشتند جز سه نفر یا چهار نفر در این مقام با نهایت احترام از دانشمندان و ارباب انصاف سؤال می شود با وجود این نصوص صریحه که همگی به صحت و درستی آن تصدیق دارند آیا جای اعتماد و اطمینان به صحت مندرجات کتب و صحف اسلامیه باقی می ماند یا خیر علماء شیعه به موجب این حدیث و احادیث دیگر سائر مسلمانان را مرتد و منافق دانسته و می دانند و اهل سنت و جماعت هم شیعیان را از روافض و مشرک و بی دین محسوب داشته و می دانند در این صورت یک نفر محقق منصف بی طرف بخواهد از السنه و افواه و یا از مندرجات کتب اسلامی مطلبی را تحصیل کند تکلیفش چیست لقد صدق الله فی کتابه العزیز ثم یوم القیمه یکفر بعضکم بعضا و یلعن بعضکم بعضا باری بدهات

۴. افتخارات قبائل و بلاد اسلامی بر یکدیگر که دامنه آن به جعل احادیث درباره بدی شهرها و مردمان کشیده شده. جعل احادیث، از ناحیه مشرعرین و مقدسین، برای تحریص و ترغیب مردم به اعمال دینی و پیروی از کتاب و سنت.

۵. احترام فوق العاده ای که عموم، نسبت به ناقلین و محدثین مرعی می داشتند. که همین جهت خود باعث اکثار بعضی صحابه و تابعین در نقل حدیث شد.^۷

افتخار به خاندان ها و انساب که بهترین افتخار نصیب پسرانی بود که آباء آنان به کثرت حفظ یا نقل حدیث مشهور و در عداد محدثین یا فقهاء بشمار می رفتند .

از این رو بعضی از افراد که خود مایه آن را نداشتند، احادیثی جعل و از پدران خویش نقل می نمودند یا سلسله روات حدیث ثابت و مسلمی را تغییر و یکی از آباء خود را در شمار آن سلسله جا می زدند چنانکه در شذرات الذهب این مطلب را از ابوبشر مروزی نقل می نمایند. (بنقل الغدیر - ج ۵)^۸

۶. نزدیک شدن یکعده از راویان حدیث، به خلفاء و جعل حدیث برای جلب نظر آنان. و در نتیجه پر نمودن کیسه خود و سیاه کردن نامه خویش .

غیاث بن ابراهیم بر مهدی عباسی وارد شد و کبوترانی در منزل خلیفه مشاهده کرد (زیرا خلیفه به کبوتر علاقه داشت) برای خشنودی خلیفه حدیث (لاسبق الا فی خف اوحافر او حمامة = در اسلام مسابقه به جز در مورد سواری شتر و اسب و کبوتر روا نیست) را جعل کرد. خلیفه به وی انعام داد ولی چون پشت کرد گفت: اشهد ان هذا قفا کاذب برسول الله. شهادت می دهم که پشت این مرد به دروغگو و افتراء زننده به رسول خدا می ماند . سپس دستور داد کبوتران را کشتند ۹.

۷. عقیده و اجتهاد نادرست. چون بعضی فقط اصل موضوع حدیث را در نظر می گرفتند که اگر با عقل توافق داشت آنرا نقل و به پیغمبر نسبت می دادند چنانکه از محمد بن سعید دمشقی نقل شده که می گفت: سخن اگر نیکو بشد باکی از این ندارم که آن را به پیغمبر نسبت دهم. در (فجر الاسلام) از ابو جعفر هاشمی نقل می کنند: که برخی از احادیث را که مشعر بر حق بود، جعل می کرد.^{۱۰}

^۷ - همان منبع و مأخذ - ص ۱۰۱

^۸ - همان منبع و مأخذ - ص ۱۰۱، ۱۰۲

^۹ - همان منبع و مأخذ - ص ۱۰۲، ۱۰۳

^{۱۰} - همان منبع و مأخذ - ص ۱۰۴

^{۱۱} - کتاب علم الحدیث - کاظم مدیر شانه چی - دفتر انتشارات اسلامی - وابسته به حوزه علمیه قم (آبان ۱۳۵۴) - ص ۳۴

اشاعه دروغ و نفاق به جائی کشید که از سماء مشیت حق جل
سلطانه سوره مبارکه (المنافقون) نازل گردید که شاید مدعیان
محبت از اراجیف سخیفه و اباطیل خبیثه خود دست برداشته
باعث تخدیش اذهان و مؤمنین صاف و ساده نگردند.^{۱۲}

ای صاحبان فراست و کیاست نفوسی که به اعتراف خود کتاب
آسمانی و دینی خویش را به دست خود و با استناد به کتب
معتبر شمرده خود تغییر و تبدیل می دهند آیا با کیش مقدس
بهائی که او را از ادیان باطله و مخالف با اسلام تشخیص داده چه
خواهند گفت و چه خواهند کرد.^{۱۳}

فریقی که به ناموس و حرم پیغمبر خود تهمت و افترا زده و به ام
المؤمنین عایشه عمل منافی انسانیت و عصمت روا دارد چه می
توان گفت چنانکه چندی قبل ملا محمود نظام العلماء رساله ای
با عبارات فضحیه قبیحه مستنکره در حق عایشه حرم پیغمبر
نوشت و دولت امر به جمع نسخه های آن فرمود.

^{۱۲} - همان منبع و مأخذ - ص ۵۶

^{۱۳} - همان منبع و مأخذ - ص ۸

تغییر در کتاب ادوارد براون به صورت حذف مواردی که منتج به احقاق حق بهائیان میگردد

مخالفت با عقاید بهائیان در بین مخالفان بدانجا رسید که کتاب های تاریخی مستقل مثل خاطرات یکساله ادوارد براون که در ایران گذرانده و به صورت کتابی است که به شهادت ذبیح الله منصوری منافع سرشاری برای مسلمین داشته است. در آن دست برده و قسمت اعظمی از این کتاب را که مربوط به بهائیان است ظالمانه حذف نموده اند. برای پی بردن به عمق زشتی این عمل ظالمانه توضیحی که ذبیح الله منصوری مترجم این کتاب درباره خدمتی که پروفسور براون با نوشتن این کتاب به ایرانیان نمود می نمایم :

« نظر به اینکه اغلب ایرانی ها مرحوم پروفسور « ادوارد براون » انگلیسی را می شناسند و به خدمات برجسته او نسبت به ایران آشنا هستند ، و از این نویسنده و دانشمند بزرگ در ایران تاکنون چند کتاب منتشر شده، تصور نمی کنیم که معرفی او، به وسیله مترجم ، لزومی داشته باشد. خاصه آنکه « دنیس روس » مستشرق و دانشمند معروف که او نیز در ایران نزد طبقه باسواد و منور الفکر معروفیت دارد، مقدمه مفصلی راجع به شرح حال پروفسور « ادوارد براون » نوشته که در آغاز این کتاب از نظر خوانندگان می گذرد .

همانطور که « دنیسون روس » اشاره می نماید « ادوارد براون » براستی عاشق ایران بوده و وقتی وارد ایران، مخصوصاً شیراز می شود، حال او عیناً شبیه عاشقی است که به وصال معشوق رسیده باشد .

این کتاب محتوی شرح مشاهدات او در ایران است، و براون از راه ترکیه وارد ایران شده و بعد از عبور از تبریز و تهران و اصفهان به شیراز و یزد و کرمان رفته و سپس از آنجا به تهران مراجعت نموده و از راه مازندران و بندر مشهد سر از یاران خارج شده است .

در این سیاحت نامه ، نویسنده بیشتر به روحیه هموطنان ما توجه دارد و چون یکمرد سیاح ، خصوصاً اگر دانشمند باشد می خواهد از هر چیزی مستحضر گردد . « ادوارد براون » هنگام مسافرت به ایران با فرقی مختلف تماس گرفته و صحبت کرده است . مخصوصاً راجع به فرقه بابی و بهایی که

تازه در ایران پیدا شده بودند و او در خارج از ایران اطلاعات ناقص از آن ها داشت و می خواست بفهمد که آن ها که هستند و چه می گویند و در فصول مربوطه به اصفهان و شیراز و یزد و کرمان با مبلغین و طرفداران این فرقه تماس گرفته و موضوع بابی ها را بدون طرفداری در کتاب خود مطرح می کند .

در کتاب کشف الحیل تالیف آقای آیتی که قسمتی از آن به شکل پاورقی در این کتاب آمده شرح داده شد که مطالعات برون راجع به بابی ها از لحاظ مسلمین چه منافع بزرگی داشته است . اگر هر اروپایی که در ادوار گذشته به ایران می آمد به اندازه یک عشر مرحوم « ادوارد براون » به ایران و جامعه اسلامی خدمت می کرد امروز وضع ایران و کشور های اسلامی غیر از این بود که می بینیم .

خدمتی که پروفسور « براون » به ملت ایران کرده به قدری بزرگ است که هرگونه نظریه های انتقادی را نسبت به آثار او تحت الشعاع قرار می دهد . هر ایرانی که « براون » را به درستی بشناسد هر وقت نام او را بشنود برای وی طلب مغفرت می نماید . «

یکی از ترجمه های دیگر این کتاب ترجمه ای است که تا این حد جفا نشده و تمام کتاب که فصل زیادی در مورد بهائیان است ترجمه شده ولی باز هم موارد خاصی که مترجم دیگر تحمل ترجمه آن را نداشته حذف شده است. از آن جمله این مطالب است که در اصل کتاب آمده ولی در ترجمه وجود ندارد.

مطالب ذیل در ترجمه کتاب "یک سال در میان ایرانیان حذف شده است:

الف- (روز دیگر ما در زنجان ماندیم برای اینکه من علاقمند بودم که در شهر گردش کنم و مخصوصاً وضع قلعه و حصار شهر را ببینم و بفهمم که چطور شد که یک عده قلیل از بابی ها توانستند عده کثیری از سربازان دولت را در پشت حصار معطل کنند.)

ب- (سر هانری بهتون) انگلیسی در کتاب خود موسوم به (تاریخ ایران در دوره سلطنت قاجاریه) می نویسد که قلعه زنجان از لحاظ جنگی دارای وضع مستحکم نیست و یک قشون دولتی می تواند در ظرف چند روز آن را تصرف کند. من وقتی که حصار و وضع شهر زنجان را دیدم فهمیدم که نویسنده کتاب مزبور درست می گوید و شهر زنجان یک دژ مستحکم نیست که بتوان مدت مدیدی در آن پایداری نمود و گرچه اطراف شهر حصاری بارتفاع بیست تا بیست و پنج فوت (هشت تا ده متر - مترجم) وجود دارد (که اکنون قسمت هائی از آن ویران شده) ولی این حصار بر خلاف دژها و برج های جنگی اروپا با مصالح بی دوام ساخته شده و ویران کردن آن اشکال ندارد. لذا تردید نیست که اگر بابی ها توانستند مدتی مدید در شهر زنجان پایداری کنند بر اثر استحکام حصار و وضع جنگی دژ نبوده، بلکه همت و استقامت بابی ها سبب شد که آنها توانستند مدتی دراز پایداری نمایند و حتی زن های بابی نیز در جنگ شرکت کردند و مانند زن های کارتاژ باستانی گیسوان خود را بردند و به توپ ها و تفنگ ها بستند و به مردان خود گفتند که اگر شکست بخورید مثل این است که زن های خود را از دست داده باشید هنگام محاصره بابی ها در زنجان شدت جنگ، مخصوصا در شمال و شمال غربی شهر و نزدیک قبرستان و دروازه تبریز محسوس بود.^{۱۴}

ج- من از ایرانی هایی که بچشم خود منظره مرگ سلیمان خان بابی را دیده بودند شنیدم که می گفتند تا چیزی نباشد سلیمان خان آنگونه اظهار مسرت نمی کرد و شجاعت بخرج نمی داد زیرا بدن سلیمان خان را سوراخ سوراخ کرده و در هر سوراخی شمعی نهاده و روشن کرده بودند و با این وضع او را به میدان آوردند که اعدام کنند و او وقتی که بمحل اعدام رسید با صدای بلند این شعر را خواند:

یک دست جام باده و یک دست زلف یار

رقصی چنین میانهء میدانم آرزوست^{۱۵}

د- هر چه زیادتیر راجع به بابی ها کسب اطلاع می کردیم علاقه من به دیدار آنها بیشتر می شد و من هم مثل بعضی از ایرانی ها از شجاعت و استقامت آنها در قبال انواع شکنجه ها ی مخوف حیرت کرده بودم و فکر می نمودم که لابد این

اشخاص چیزی را فهمیده اند که اینگونه استقامت به خرج می دهند.^{۱۶}

ه- **جواب دادم رفیق، من نه بابی هستم و نه تا امروز بعکس (عکا) مسافرت کرده ام ولی این را تصدیق می کنم که علاقه من به تحصیل اطلاعات راجع به بابی ها فقط ناشی از کنجکاوی نیست یعنی بیش از کنجکاوی است چون من احساس می کنم مرامی که یک چنین طرفدارانی پیدا کرده و آنها در راه مرام خود شکنجه های هولناک را استقبال می کردند اقلا در خور این است که مورد مطالعه قرار بگیرد و انسان ببیند که بابی ها چه می گویند و اساس عقیده آنها مبنی بر چیست؟^{۱۷}**

و- گفت مسلمان ها حقیقت دیانت را از دست داده و در عوض به خرافات پای بند شده اند مثلا راجع به علائم ظهور چنین می گویند که دجال سوار بر یک الاغ بزرگ آشکار خواهد شد و فاصله بین دو گوش الاغ یک میل می باشد و با هر قدم که الاغ مزبور بر می بردارد یک فرسنگ راه را طی می کند و نیز می گویند که هریک از موهای او نغمه ای می نوازد و نغمات مزبور کسانی را که دنبال دجال افتاده اند فریفته می کند. بعضی از مسلمین اینجا چون متوجه شده اند که چنین چیزی محال است می گویند که الاغ موصوف از ینگی دنیا که در کره زمین نقطه مقابل اصفهان است به وجود خواهد آمد یعنی دجال از آمریکا ظاهر خواهد شد و ناگهان از چاهی در مجاورت شهر اصفهان سر به در خواهد آورد و چون این علامات هنگام ظهور نقطه (یعنی باب) آشکار نشده آنها می گویند که حضرت نقطه ناجی معهود نیست. ولی ما عقیده داریم که این علامات دارای معانی دیگری است و هر یک از آنها اشاره به یک موضوع می باشد مثلا دجال که دور کره زمین می گردد و مردم را با نغمه های خودفریفته می کند همین ها هستند که طرفدار اوضاع و حکومت وقت می باشند و با استفاده از اهواء و تمایلات آنهاست آن را بخوبی می پذیرند خصوصا آنهائی که چشم و گوش بسته هستند و گوش آنها صدای معنی و حقیقت را نشنیده است. بر همین قیاس وقتی که می گویند که پل صراط که باید از آن گذشت تا بتوان وارد بهشت گردید از مو نازکتر و از شمشیر برنده تر

^{۱۴} - کتاب یک سال در میان ایرانیان - تألیف ادوارد براون -

ترجمه ذبیح الله منصوری - نشر کانون معرفت - ص ۸۷، ۸۸،

^{۱۵} - همان منبع و مأخذ - ص ۱۰۹

^{۱۶} - همان منبع و مأخذ - ص ۱۴۸

^{۱۷} - همان منبع و مأخذ - ص ۱۹۷

است واقعا اینطور نیست بلکه مقصود این می باشد که شناسائی مظهر حق این همه دشوار و مقرون به مخاطرات است اما کسی که از این مراحل گذشت وارد بهشت می شود.^{۱۸}

ز - توضیحات کامل راجع به سؤال چهارم من تمام شد و من سؤال پنجم خود را مطرح کردم و سؤال مزبور همان بود که در اولین جلسه مباحثه با بابی های شیراز مطرح کرده بودم و گفتم اگر چیزهایی که در انجیل راجع به جانشین حضرت مسیح گفته شده با ظهور باب و بهاء تطبیق نماید در این صورت نمی تواند با ظهور محمد تطبیق کند در صورتی که مسلمین می گویند که ظهور محمد در انجیل پیش بینی شده و با توجه به این موضوع برحسب عقیده شما که می گویند آن علائم با ظهور باب تطبیق می نماید محمد نمی تواند پیغمبر باشد برای این که علائم ظهور او از طرف پیغمبر ماقبل پیشگوئی نشده است در صورتی که شما محمد را پیغمبر بر حق می دانید و من هنوز ننشیده ام که شما منکر پیغمبری او باشید؟ جوابی که (کامل) به من داد شبیه به جوابی بود که آن روز بابی های دیگر به من داده بودند و (کامل) گفت هر علائم ظهوری که از طرف یک پیغمبر پیشگویی می شود بر تمام پیغمبران آینده بدون استثناء (نه یک پیغمبر) تطبیق می نماید همچنان که علائم کتاب انجیل راجع به نشانه های ظهور جانشین مسیح بر تمام کسانی که بعد از او از طرف خدا می آیند از قبیل محمد و باب و بهاء تطبیق می نماید می شود پرسید که راجع به عقیده مسلمین که می گویند پیغمبر اسلام (خاتم الانبیاء) است چه می گویند (کامل) گفت مسلمین در اینجا اشتباه می کنند زیرا در یکی از زیارت نامه های نجف و کربلا نوشته شده که محمد خاتم انبیائی است که قبل از این آمده اند و لذا مفتاح پیغمبرانی است که بعد از این خواهند آمد.^{۱۹}

^{۱۹} - همان منبع و مأخذ - ص ۲۹

تغییرات وسیع در جلد سیزده بحارالانوار و قلب و نقل و حذف احادیث در راستای مبارزه با عقاید بهائیان

در این مورد تحقیقی از شخصی که خود را حامد می نامد در سایت نقطه نظر موجود است که قسمتی از آن در ذیل می آید . مطالعه کامل این مقاله را توصیه می نمایم . از آنجا که در کتب احادیث اسلامی بشارت صریحی که مطابق با ادیان بابی و بهایی است وجود دارد در دوره پهلوی سعی نموده اند از جمله برای مسکوت یا مستور داشتن حقایق مسطور در آنها نسخه های قدیمی را که به زبان عربی در ایران موجود بوده به فارسی ترجمه کنند و مثل بحار جلد ۱۳ مرحوم مجلسی آن را به کلی از هیأت اصلی اش خارج نموده با جرح و تعدیل دلخواهی و افزودن ده ها صفحه (!) تبصره و پاورقی و توجیهات خنک و مضحک و غیر علمی تبدیل به ردیه ای علیه دین بهایی سازند . به این جهت مقایسه ی ترجمه ها با نسخ اصلی قدیمی عربی که در کتابخانه های معروف موجود است حقایق زیادی را برای محققین متصف روشن خواهد ساخت .

مطلب جالبی که در این مقاله حامد به آن اشاره دارد این است که در کتابی که به نام ترجمه جلد ۱۳ بحارالانوار آمده به خود اجازه می دهند اخباری که دقیقاً در جهت اثبات عقاید بهائیان است آن را با توجیهی که گرفته از عقاید خود بهائیان است توجیه کنند مثلاً در مورد خبری که می گوید قائم می میرد بعد قیام می کند در این مورد جالب است قبول می کند که منظور از مردن، مردن یاد اوست نه جسم او . یعنی احادیث را تأویل می کند درحالیکه موضوع تأویل احادیث پایه و اساس عقاید بهائیان است که مثلاً خر دجال یا جزیره جابلقا و جابرصا و یا طلوع خورشید از مشرق و همه را بهائیان به عنوان بشاراتی که با تشبیه و استعاره بیان شده و باید تاویل شود می دانند . حال چقدر بی انصافی است که توجیهی که بهائیان را به خاطر آن مهدورالدم و کافر می شمارند در موضعی که خودشان می خواهند حدیثی را که زمینه استعاره بهائیان دارد برگردانند از همان توجیه استفاده می کنند فاعتبروا یا اولی الابصار .

تحقیق یکی از علمای اسلام در مورد جعل احادیث در کتابی به نام حدیث های خیالی در مجمع البیان

اخیرا یکی از علما که عمری را صرف تحقیق در مسائل احادیث نموده پس از سالها تجسس و تجربیات و تعمق به این نتیجه رسیده که جعل حدیث در اسلام بقدری شایع است که دیگر حتی به احادیث معتبر هم اعتمادی نیست و از این مهمتر مطلبی است که در موجه جلوه دادن عمل ناپسند جعل و تزویر بیان کرده و افشا نموده که در مواقع مقتضی افراد صالح هم به این عمل دست میزدند و راضی می گشتند اگر لازم شود احادیثی هم به دروغ به رسول الله نسبت دهند و جعل کنند عین بیان و تحقیقات این پژوهش گر را که در کتاب حدیث های خیالی در تفسیر مجمع البیان که اخیرا انتشار یافته در ذیل ملاحظه مینمایید.

در صفحات کتاب حدیث های خیالی در تفسیر مجمع البیان در مورد این که حدیث هایی از ابی جعفر یعنی بنام حضرت باقر آمده ابو جعفر طبری است نه حضرت باقر در صفحه ۲۱ چنین نگاشته:

در کتاب تفسیر مجمع البیان مواردی وجود دارد که ابو جعفر طبری با ابو جعفر امام محمد باقر (ع) اشتباه شده است و قول ابو جعفر محمد ابن جریر طبری مفسر معروف اهل سنت متوفای ۳۱۰ هجری قمری به عنوان قول ابو جعفر باقر (ع) معرفی شده و به نام حدیث امام محمد باقر تلقی گشته و تصور کرده اند روایتی از امام معصوم است.

و در صفحه ۱۲۳ ادامه میدهد : بر اهل بصیرت پوشیده نیست که چه آثار سوئی بر این کار مترتب میشود

و نیز در صفحه ۸۱ می نویسد : و آیا کسانی به قصد قربت حدیث هاییرا جعل نکرده اند تا به خیال خود خدمتی به دین و مذهب کرده باشند ؟

و نیز در صفحه ۱۸۸ می نویسد : کتابی به نام تفسیر امام حسن عسکری با انشائی ضعیف نوشته داند و آن را به آنحضرت نسبت داده اند که همه آن جعلی است... ایت الله حاج شیخ محمد رضا مسجد شاهی در ادبیات عرب استادی بلا منازع است و این کتاب را از راه متن شناسی ارز یابی کرده و به این نتیجه رسیده است که همه آن جعلی است و اینکه این کتاب تالیف امام حسن عسکری نیست بلکه تالیف یک فرد کم مایه و ساده اندیش و کج سلیقه است که آن را آفریده و به ناحق به امام حسن عسکری نسبت داده است که روح امام از این نسبت ناحق بیزار است ایت الله محقق مرحوم حاج شیخ محمد تقی شبستری صاحب قاموس الرجال صاحب کتاب الاخبار الدخیله جلد اول در بحث مستقلی شرح مبسوطی در باره مجعول بودن این کتاب با ذکر دلیل های محکم آورده است که رجوع به آن برای اهل تحقیق لازم است تا بدانند چگونه یک کتاب قطور تماما جعل میشود و به امام معصوم منسوب میگردد که حاوی مطالب باطل و خلاف واقع و انحرافی است .

و در صفحه ۸۹ آمده است : نویسنده کتاب مجعول تفسیر منسوب به امام حسن عسکری بر خلاف گفته مورخان نوشته است جمعی از اصحاب امام حسین از وی جدا شدند و این دلیل است که نویسنده بی تقوای این کتاب از تاریخ اسلام خبر نداشته و به میل خودش این مطلب خلاف واقع را به عنوان تاریخ نوشته است انگاه صاحب ناسخ التواریخ بی تحقیق نوشته این کتاب را آورده و گویندگان نیز بی تحقیق و تقلید از ناسخ اتواریخ آنرا در سخنرانیهای خود ذکر کردند و آنقدر شایع شد که عالم بزرگی مانند استاد علامه طباطبائی آن را باور کرده است و در کتاب شیعه در اسلام صفحه ۲۸۰ به عنوان یک مطلب مسلم تاریخی ذکر کرده است و از این جا پی میبریم که گاهی یک مطلب خلاف واقع آنقدر شایع و تکرار میشود که حتی علما نیز آنرا باور می کنند و مسلم میپندارند در حالی که

اصلی ندارد و این هشدار است برای اهل تحقیق که هر مطلب شایع شده ای را بی تحقیق نپذیرند و اول در باره صحت و سقم آن کنجکاوی کنند و البته افرادی که چنین کنند بسیا راندهاند

و در مورد تفسیری که مفسران از آیه ۶۷ سوره انفال در باره کشتن اسرا نموده اند چنین گفته است : عموما مفسرین گفته اند معنی آیه این است که در جنگ مسلمان با کفار اگر اسیرانی از کفار در ضمن جنگ دستگیر شوند باید همه آنان را کشت اگر چه صد هزار باشند و در این رابطه می گویند : اینکه مسلمانان اسرای جنگ بدر را به دستور رسول خدا آزاد کردند کاری بر خلاف دستور خدا کردند در این نوشته روشن شده است که آنچه عموم مفسران در این باره گفته اند صحیح نیست و چنین حکم ظالمانه و غیر انسانی را نمیتوان به قرآن و اسلام نسبت داد که این ضربه بزرگی به آبرو و حیثیت قرآن و اسلام میزند چنانکه تا کنون زده است البته نباید کسی پیش خود فکر کند که چگونه ممکن است مفسران قرآن در طول نزدیک به ۱۴ قرن ایاتی از قرآن را به اشتباه تفسیر کنند و در این اشتباه متفق باشند ؟ این تعجب ندارد زیرا این مفسران اجتهاد کرده اند و در هر اجتهادی امکان خطا هست و همین طور که فلاسفه یونان قدیم مثلا میگفتند اب عنصری بسیط و غیر قابل تجزیه است و این نظر قریب ۲۰۰۰ سال دوام یافت و فلاسفه بران اجماع داشتند تا این که در عصر حاضر روششن شد آنچه فلاسفه اجتهاد کرده و بر آن اجماع داشته اند خطا بوده و آب ماده ای قابل تجزیه است همین طور ممکن است دزر تفسیر آیاتی از قرآن کریم اجتهاد مفسران در طول چندین قرن بر خلاف واقع باشد و در پژوهشی جدید حقیقت کشف گردد که این تکاملی در راه علم است و تکامل در علم هرگز متوقف نمیشود

و حال پس از ملاحظه گزارش ومشهودات این محقق
باسابقه ودلیر این اندیشه برای افرادی که طالب کشف
حقیقت درمورد اتهامات وارده بر بهائیان مخصوصا این اتهام
توبه نامه هستند ولی تاکنون این جسارت را در خود
نمیدیدند که بپذیرند افرادی هم که به تعالیم دین متعبدند
ودر محیط دین پرورش یافته اند زمانی وجود دارد که از
لحاظ دینی بر خود روا می بینند به هر گونه دروغ وخلافی
دست زنند تحقیقاتی نظیر این تحقیقات بسیار راه گشا
وهدایت گر خواهد بود زیرا انسانهای بی غرض راهشیر می
سازد که لحظه ای به خود آیند و فارغ از هر گونه تعصب و
پیش داوری وتقلیداز عقل وفکر خود استفاده کنند که
گروهی که این گونه مجوز دروغ واتهام به دیگران حتی به
مقدسین دینی خوددر دست دارند ایا این امر پذیرفتنی
است که در زمانی که هیچ امری درحد توبه نامه برعلیه
مدعی قا ئمیت ونابودی او موثر نیست راحت بنشینند
ودست روی دست گذارند ونسبت به کسی که مردم راز
تقلید برحذر داشته ودین داری شخصی را تاسرحدممکن
به آنها تعلیم میدهد ،رحم نمایند ؟ به شخصی که کافر
ومشرکش میدانند وتفکراتش راهم مزاحم خویش می بینند
در حق او مراعات عدالت وتقوی نمایند وجانب صداق
وراستی وخلوص را در پیش گیرند و به بیان حقیقت و
واقیت هاتمایل نشان دهند ؟ حاشا وکلا که کودکان هم
دیگر این را نمی پذیرند که اینان چنین معامله کنند بلکه
عقل ومنطق حکم میکند که زمان جعل حدیث و تهمت و
جعل توبه نامه ونظائر، اگر قرار باشد صورت گیرد درست
همین موقع است.

جعل کتابی به نام یادداشتهای کنیاز

دار گورکی

همه مطالب این کتاب حول این مطلب است که شخصی
بنام کنیازدار گرکی سفیر روس مامور میشود که دینی در

ایران بسازد بنام دین بابی واین شخص روسی سالها
سیدباب و علمائی که به او گرویدند راتعلیم میداده و همه
امور نهضت بابیه را او هدایت می کرده است

این نوع جعل تاریخی هم که در ایران بوسیله متعصبیندر
مبارزه باسید باب اتفاق افتاده ،پدیده ای جالب وخواندنی
است که انسان را از وضعیت اسف بار جامعهای که در آن
زندگی میکند وتفکر وشخصیت وفرهنگ بعضی از انسانها
که درجامعه ایران حضور دارند آگاه میسازد وانسان را
متحیرومبهوت میگرداندودهن او را به این سوال مشغول
میسازد که چگونه میشود انسان تا این اندازه از جاده اعتدا
ل وراه مستقیم خود را خارج کند وبه گزئی ها وظلمات
وپستی روی آورد و اصولا در صداقت وراستی و انسانیت
چه بدی ومضراتی نهفته که بعضی اینگونه به این اعمال
تاسف بار مبادرت می ورزند

خوشبختانه این موضوع یعنی مورد جعل موضوعی علمی
وفلسفی وعرفانی نیست که مخالفان میدان را به جهت
ابهامات موضوع وعلمی بودن آن قابل تاخت وتاز بینند
وجولان دهند وحق را پایمال کنند مساله ای است تاریخی
که به راحتی میتوان صدق یا کذب موضوع رافهمید وهمین
امر سبب شده است که بر خلاف سایر مسائل این مورد از
جانب مورخی ومحققین مسلمان هم حتی ازبین مخالفان
بهایی هم پس از تحقیق جعل بودنش به سزعت روشن
شود وهمگی صراحه حق را به بهائیان دهند کسروی که
خود برعلیه بهاییان کتابی نوشته به شدت با این یاد داشت
حمله ور شده وجعلی بودن آنرا به روشنی ثابت نموده در
این مختصر مجال ورود به جزئیات این یاد داشت جعلی
نیست ومیتوان با جوابیه های بهائیان که در سایت نقطه
نظر آمده مراجعه نمود تنها در این مختصر به این توضیح
بسنده میکنیم که گروهی که خود را ملزم میدانند که
در مقابل سید باب کتابی بنام یادداشت های کنیاز
دارگورکی با زحمت فراوان وصرف وقت وهزینه گزاف
جعل کند وداستان های عجیب وغریب با طول
وتفصیل بیاوند وبه این وآن نسبت دهند از
جعل یک برگ توبه نامه صرفه نظر میکنند؟

تجویز جعل و تقلب در گفته امامان زمانی که به نفع بهائیان تمام شود.

شایسته جایگزینی در این واقعه نمی شود حال این تاریخ با سال ظهور سید باب تطبیق نموده است از این جهت در چاپ بعدی چنانچه ملاحظه می نمایید صدسال به آن اضافه نموده اند یعنی

۱۲۵۶ را به ۱۳۵۶ تبدیل نموده اند. همچنین حدیث دیگری در همان صفحه که بشارت داده عمر قائم که به ۱۰۰۰ می رسد ظاهر می شود در چاپ بعدی آن را به ۲۰۰۰ تغییر داده اند..

نمونه های زیادی می توان ارائه کرد که وقتی جملاتی در کتب و اثار اسلامی یافت می شود که زمینه ای برای حقانیت بهائیان باشد این اختیار را به خود می دهند که هرگونه تغییری که مایل باشند بدهند در احادیث و اقوال ائمه دست ببرند و آن را به میل خود برگردانند تا مبدا بهائیان از آن سودی برند یا بشارتی برای آنها قرار گیرد. نمونه این تغییرات را در صفحه مقابل مشاهده می نمایید این دو صفحه هر دو از یک کتاب است با دو چاپ متفاوت که چاپ اول با خط نستعلیق و چاپ بعد با حروف چینی است هر دو یک مطلب و از یک کتاب و از یک نویسنده است مربوط به کتاب طوفان البکاء تألیف جوهری که در کتاب که در



خالد نام حسن

(۳۱۸)
ساره خوانی شد صدای شین خوت را خوانی شنید ابوالادیان گوید پدر و مادر من فدای شما باد چون این واقعه
فرمود روی به امر امامت بگرفت فرمود هر که جواب نداد می از تو طلاق کند عین کرد محبت و کرم فایده فرمود هر
بر من ناز کند از عرض کردم و کرم فایده فرمود هر که جواب نداد می از تو طلاق کند عین کرد محبت و کرم فایده فرمود هر
کدام چنان پس نامه را با بلع عین رسانیدم جواب گرفت که ششم تا که حضرت فرموده بود روز پانزدهم دارد ساره غلام
لوی عزیمت بیاورم چون در خانه حضرت رسیدم گفت که آب برادر آنحضرت شش شش در آنحضرت میزند و میگوید
بیکه امامت بگردد ششم و با خود گفت سبحان الله جعفر مراد است شش تا که حضرت فرموده بود روز پانزدهم دارد ساره غلام
ششم دیدم جواب نامه را از خطیب پس گفتم که جواب نامه را از خطیب پس گفتم که جواب نامه را از خطیب پس گفتم که
از حضرت بگریزید تا ایستاده نگاه داشت و حضرت تا آنکه گفتم که جواب نامه را از خطیب پس گفتم که جواب نامه را از خطیب پس
آمد و روی بفرمود که جواب نامه را از خطیب پس گفتم که جواب نامه را از خطیب پس گفتم که جواب نامه را از خطیب پس
جواب نامه را از خطیب پس گفتم که جواب نامه را از خطیب پس گفتم که جواب نامه را از خطیب پس گفتم که جواب نامه را از خطیب پس
در عرض کرد که با نامه چند و چند می مال بفرمای که نامه را از خطیب پس گفتم که جواب نامه را از خطیب پس گفتم که جواب نامه را از خطیب پس
از علم میخواستند که در آن روز از حضرت تا آنکه گفتم که جواب نامه را از خطیب پس گفتم که جواب نامه را از خطیب پس گفتم که جواب نامه را از خطیب پس
است و بیانی است که در آن روز از حضرت تا آنکه گفتم که جواب نامه را از خطیب پس گفتم که جواب نامه را از خطیب پس گفتم که جواب نامه را از خطیب پس
خادم کردم و از خطیب پس گفتم که جواب نامه را از خطیب پس گفتم که جواب نامه را از خطیب پس گفتم که جواب نامه را از خطیب پس
اهلک اعدائهم اجمعین مصنف گوید که خطیب از شیعیان روزی برافراشت و در آن روز
دو که یکت اسطر از قول ابوالادیان تا حال است و آنرا حضرت فرمود و شنیدم که حضرت قائم که میزد در سر من
بناید قول میرا این پنج گوید هست شاه که هست که کلبه در در میان کلبه های تو این داخل شد بر سر من است و خطیب
در عالم برپا شد که بر سر من است و در آن روزی که خطیب از شیعیان روزی برافراشت و در آن روز
شاد است سید در سر من است و در آن روزی که خطیب از شیعیان روزی برافراشت و در آن روز
آنحضرت بنظر نیاید قول دیگر از شیعیان است و خطیب از شیعیان روزی برافراشت و در آن روز
فرمود که خطیب از شیعیان روزی برافراشت و در آن روز
در فرق اولی از این از فرق کباب استین باری از خون مستقی آب

بریا دیدم چون پدر خانه آنحضرت رسیدم دیدم جعفر کذاب برادر آنحضرت نشسته شیعیان او را
تعزیت میدهند و عیار کباب بجهت امامت میگرفتند شستم و با خود گفتم سبحان الله جعفر مردی
شرایفوار و قمار باز چگونه اعلیت امامت دارد ساعتی نشستم دیدم جواب نامه ها را تطبیق پس
کنیزی آمد و گفت امام را کفن نموده اند باید و نماز بخوانید چون جعفر پیش و شیعیان از عقب
بجهت نماز ایستادند ناگاه طفلی مانند خورشید تابان گندم گون و پیچیده دری گشاده دندان چون
قرص قمر بیرون آمد و رادی جعفر را کشید و گفت پس بایست ای عمو که از تو سزاوار تر منم پس
آنحضرت بعد از نماز توجه من شد و فرمود بنور جواب نامه ها را غریبه ها را تسلیم کردم و با
خود گفتم این دروغ است از افعال جماعتی از اهل قم رسیدند و جعفر را تعزیت گفتند و عرض کردند با
ما نامه چند هست و قدری مال بفرمای که نامه ها از کتبت و مالها چقدر است جعفر خشمناک بر
خاست و گفت مردم از عالم غیب میخواهند در آن حال خادمی از نزد حضرت قائم (ع) بیرون
آمد و گفت امام شما میفرماید که شما نامه فلان و فلان است و همین است که در آن هزار
اشرفی است و یک اشرفی علای روشن در میان آنهاست پس مالها و نامه ها را تسلیم خادما بگردان
و گفتند هر که تورا فرستاده است امام است و جعل فرجه و سهل مخرجیم و اهلک اعدائهم معصفت
گوید که شیخی از سیاحان روزی مرا ملاقات نموده بشارت داد که یک واسطه از قول ابوالادیان
که آنحضرت تا حال هست و ملاقات خواهد بود شنیدم که حضرت قائم (ع) که بپزار و پارس میرسد
ظهور میفرماید قول دیگر اهل ذریع گویند هفت شاه که هست که کواکب دو مرتبه با اتفاق بخانه های
خوش داخل شدند و هر مرتبه آشوب عظیمی در عالم برپا شد یکمرتبه سالی که ملوفان لوح شد و
مرتبه ثانی سالی که ملوفان کر بلا جناب سید الشهدا (ع) در صحرائ کر بلا بدرجه رفیع شهادت
رسید و در سینه هزار و سیصد و پنجاه و شش نیز کواکب بخانه های خود داخل خواهند شد و عجیب تر
از ظهور آن جناب بنظر نمی آید قول دیگر از سید عظیم الشان فاضل شریعت که کتابی بسیار گهوار
ولایتی بهم رسیده و احادیث غریبه بسیار متکتاب شده است از آنجا که حدیثی در وی درمیان که
عمر حضرت صاحب (ع) چون بنده را میرسد ظهور خواهد نمود العلم عندالله

کسی نباید گفت فیض جنورا اندر غیاب کسی جهان روشن شود و پیش از طلوع آفتاب
در فراق او دلی داریم از فرقت کباب اشتیاق ماوی افرون چو مستقی باب

پایان کلمات کتاب طوفان البکاء (المختلص بجوهری)

بررسی توبه نامه منسوب به سید باب

۱- از نظر کلی خط توبه نامه با خط سید باب همخوانی ندارد نمونه هائی جهت این مقایسه در صفحات بعد دیده می شود

۲- درشت نمائی حروف خط سید باب تمایز این خط را با خط توبه نامه به خوبی روشن می نماید مخصوصا در مورد سرکش حرف کاف و حروف " ح " و " ه " و " ی " این درشت نمائی ها در صفحات بعد ارائه شده

۳- از توبه نامه منسوب به حضرت اعلی دو نسخه در دست است یکی در کتابخانه مجلس و دیگری در لغت نامه دهخدا. این دو نسخه وقتی رویهم قرار می گیرند مشخص می شود که یکی از آنها تصویر دیگری نیست یعنی جعل شده است بنابراین براساس مجعول بودن یکی از توبه نامه ها صحت توبه نامه محل تردید است.

۴- سیاق نگارش توبه نامه منسوب به سید باب با سایر الواح سید باب همخوانی ندارد. زیرا الواح سید باب با نام خدا شروع می شود و پایان آن با حمد و ثنا و اگر با سلام هم خاتمه یافته باشد به صورت کامل است یعنی به صورت وسلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین و در هیچیک از آثار انتهای نامه با کلمه والسلام پایان نیافته

۵- الواح و آثار مهمه سید باب عمدتا با مهر او مزین است بنابراین بعید به نظر می رسد سندی با این اهمیت و مورد توجه فاقد مهر باشد .

مقایسه سرکش حرف کاف در خط اصلی و خط توبه نامه منسوب به سید باب

خط سید باب

خط توبه نامه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

والله اعلم
بما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

والله اعلم
بما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

والله اعلم
بما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

بسم الله الرحمن الرحيم

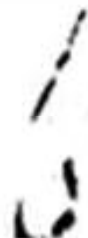
الحمد لله الذي هدانا لهذا

ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

والله اعلم
بما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

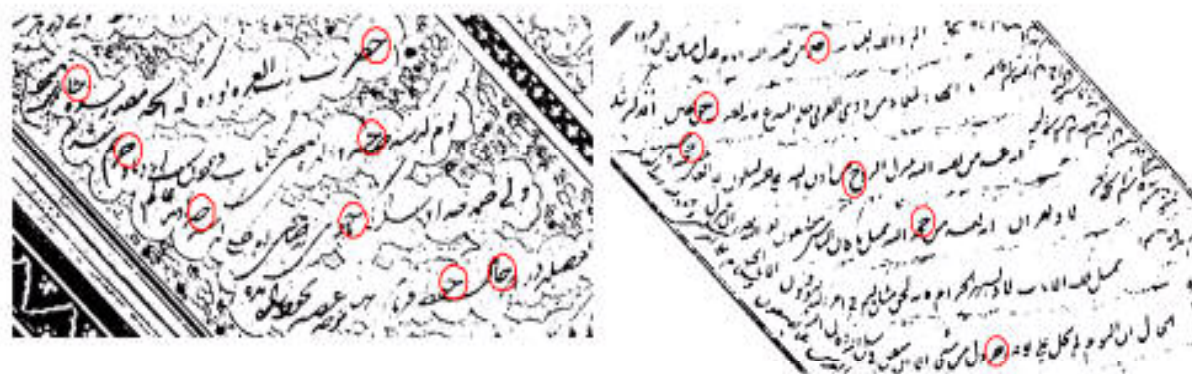
والله اعلم
بما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

شیب سرکش در آثار حضرت اعلی شیب سرکش در نسخه جعلی

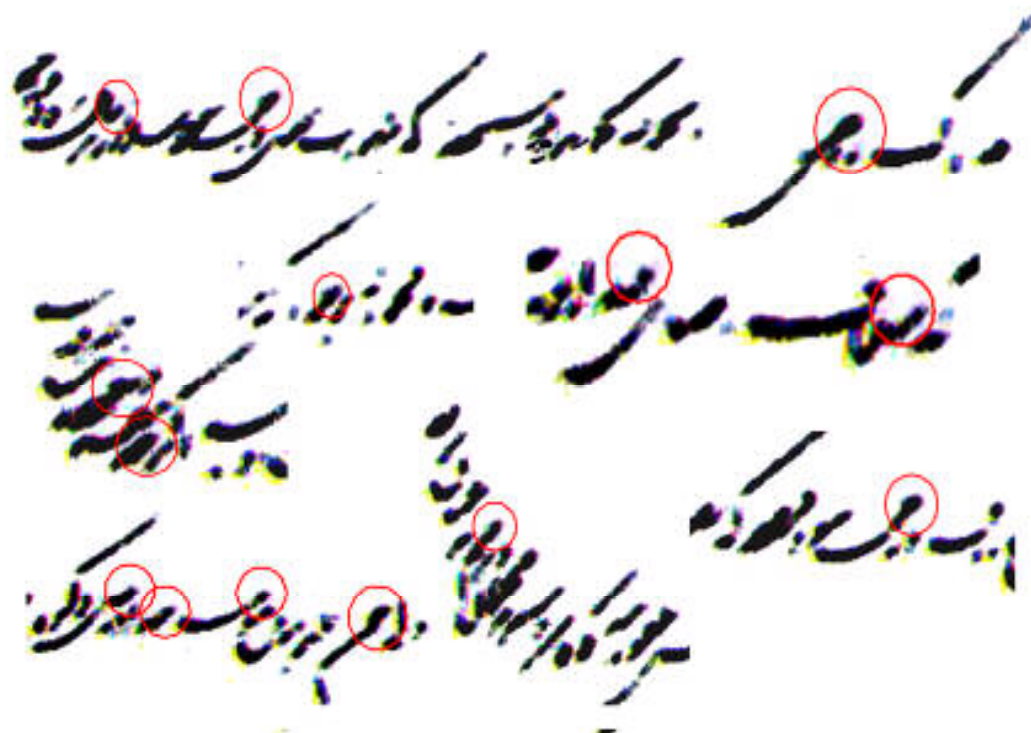
	
	
	
	
	

تمایز حرف حا در الواح سید باب با خط توبه نامه

قسمتی از الواح سید باب



قسمتی از توبه نامه مورد ادعا



شکل حـا در آثار حضرت اعلیٰ شکل حـا در نسخه جعلی

خط جعلی	خط اصل

در کلیه خطوط جعل شده از دید خطاطان تفاوت هائی با اصل خط حضرت رب اعلی وجود دارد که ذیلاً به فهرستی از آنها اشاره می نمائیم:

- ۱- وزن دوایر
- ۲- شیب قلم
- ۳- سبک نگارش (پنج دانگ یا شش دانگ)
- ۴- طرز نگارش (ه)، (خ)، (ع)، (م) در ترکیبات مختلف
- ۵- مدات (کشیده ها)

خط جعلی	خط اصل

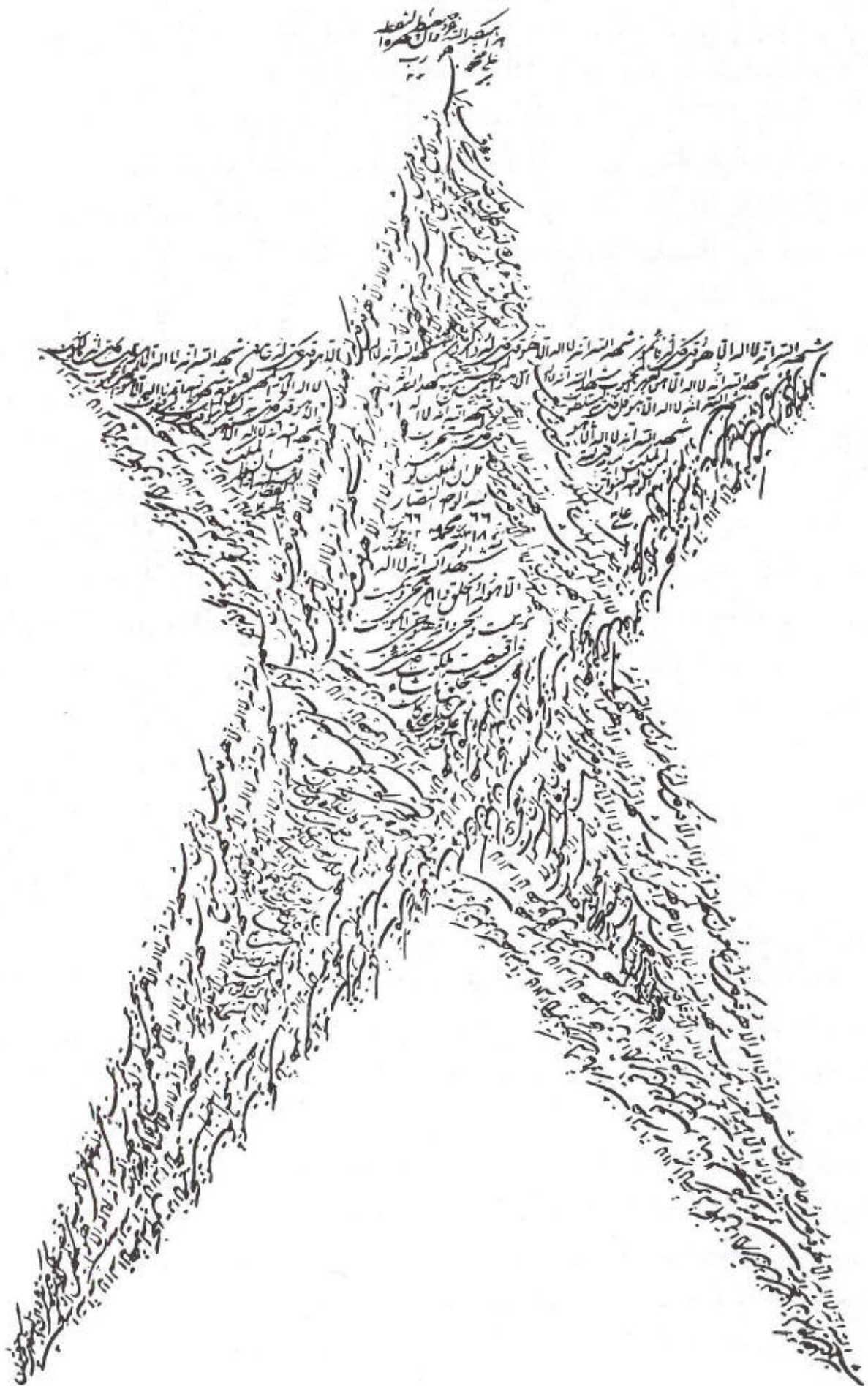
- ۶- حروف افراشته
- ۷- سطر بند خطوط
- ۸- ترکیب جملات
- ۹- نوع کاغذ مورد استفاده در آن زمان

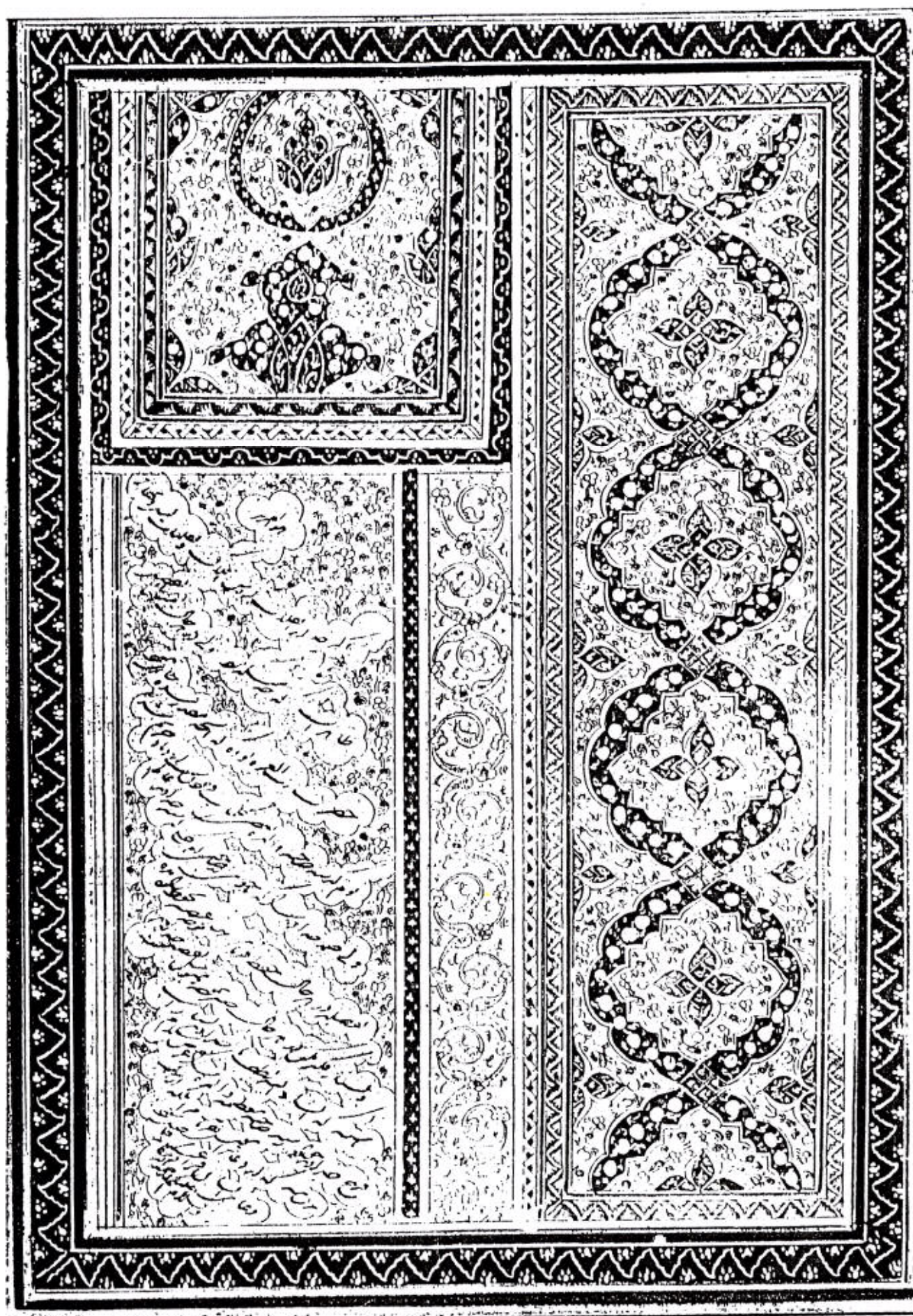
خط سید باب جهت مقایسه با توبه نامه

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

لوح هیکل از آثار حضرت نقطه اولی



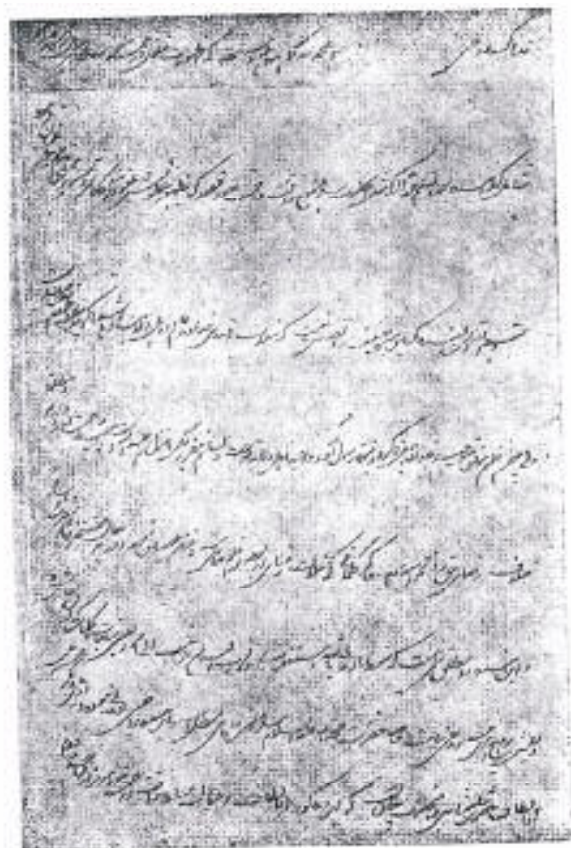


لوح ملا عبدالخالق یزدی (خط مبارک)

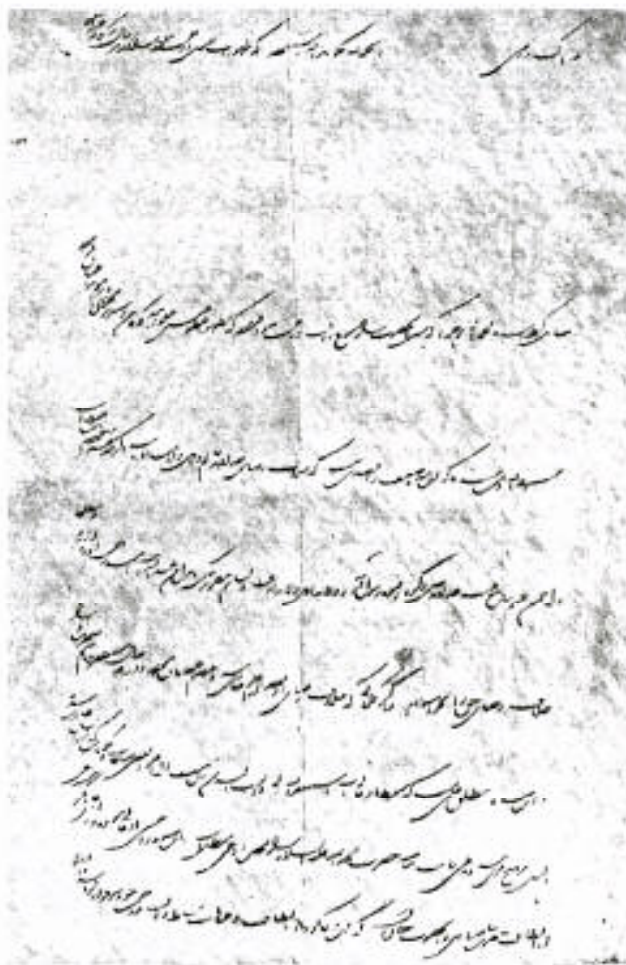
Handwritten text in the 'Mabruk' style, likely a religious or philosophical manuscript. The text is densely packed and written in a cursive script. The page is numbered '47' in the top right corner. The text is written in a single column, filling most of the page area. The script is highly stylized and characteristic of the 'Mabruk' style, which is a form of the Perso-Arabic script used in the 18th and 19th centuries. The text appears to be a continuation of a larger work, as indicated by the page number and the dense, continuous nature of the writing. The ink is dark, and the paper shows signs of age and wear, with some discoloration and slight damage visible along the edges. The overall appearance is that of a well-preserved but aged historical document.

دو نسخه مختلف و متمایز از توبه نامه که تفاوت‌های آن با انطباق آنها بر روی هم در صفحات بعد مشخص شده و ثابت گشته یکی از آنها جعلی است

توبه نامه موجود در لغت نامه دهخدا



توبه نامه موجود در کتابخانه مجلس



« جعلی بودن دست کم یکی از دو توبه نامه ای که به سید باب نسبت داده اند »

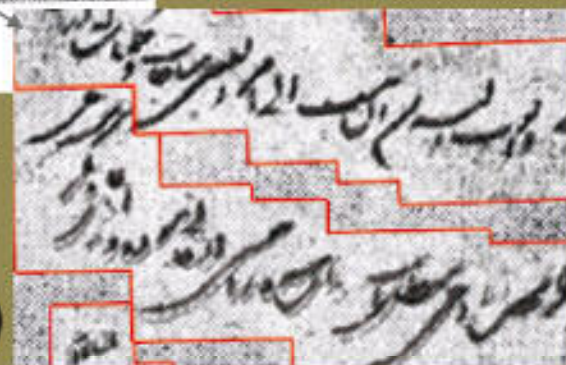


این دو نسخه از توبه نامه را که یکی در کتابخانه ی مجلس و دیگری در لغت نامه ی دهخدا ارائه شده، در بررسی رویو بر روی هم قرار داده ایم که تمایز میان آن ها آشکار است. خطوط این دو نسخه زمانی که بوسیله رایانه روی هم گذاشته شود کاملاً واضح می گردد که توسط دو خطاط نوشته شده است و برهم انطباق کامل نمی یابند و سایه می اندازند.

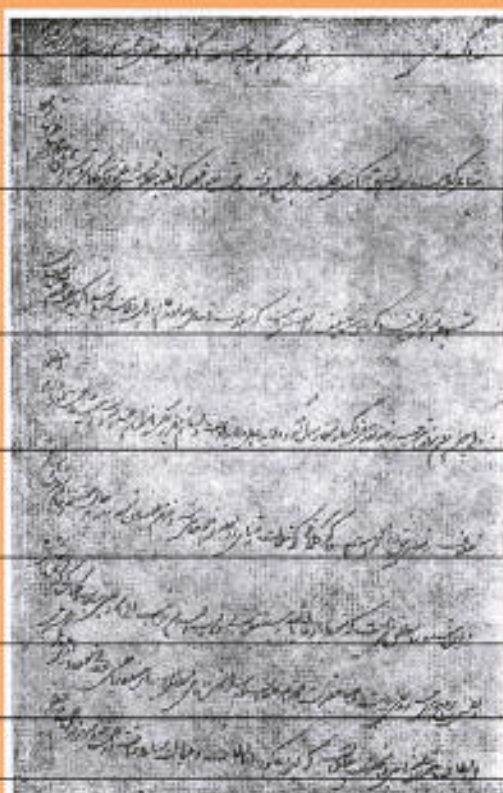
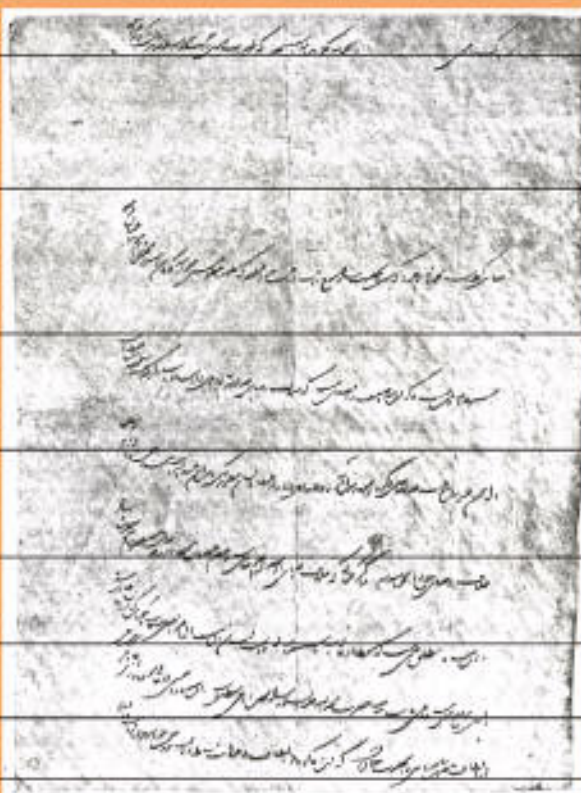
بین خطوط کاملاً نشان می دهد که خطاطی دیگر از روی نسخه ی اول جعل نموده

است. این سایه به روشی در تصویر شماره ۲ قابل مشاهده است.

(۲)



سطر بندی خطوط (مسطره خط)

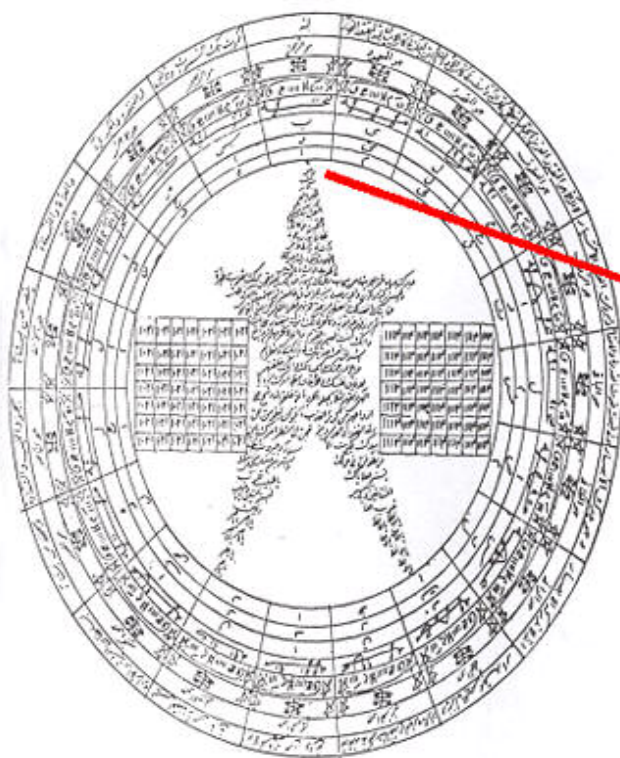
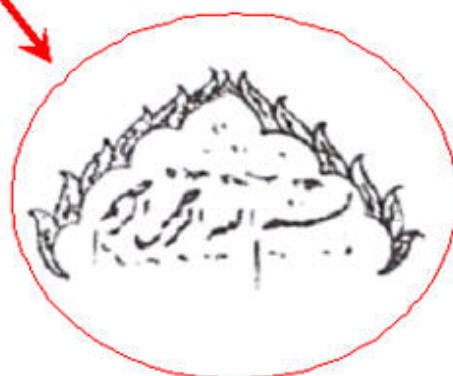
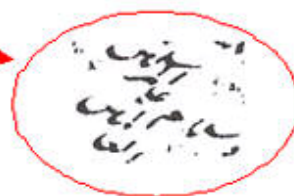
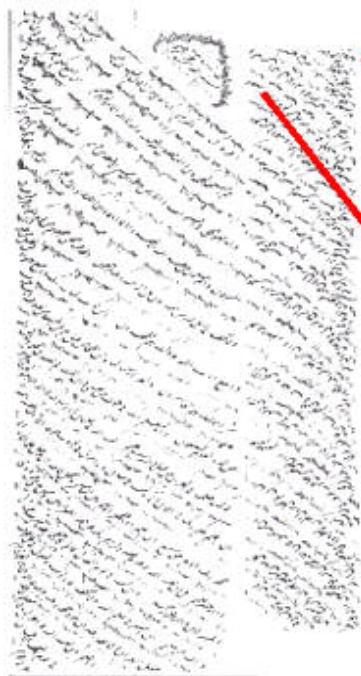


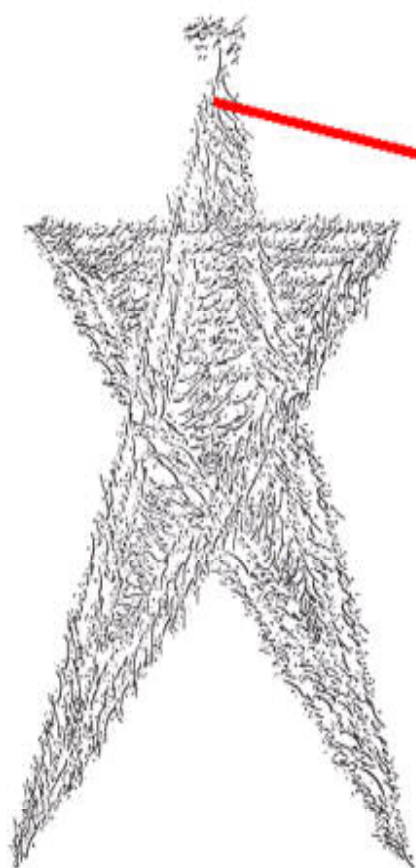
هیچ مطابقتی
از نظر
خط کرسی
در این دو نوع
توبه نامه
وجود ندارد.

نسخه ی مندرج در لغت نامه ی دهخدا

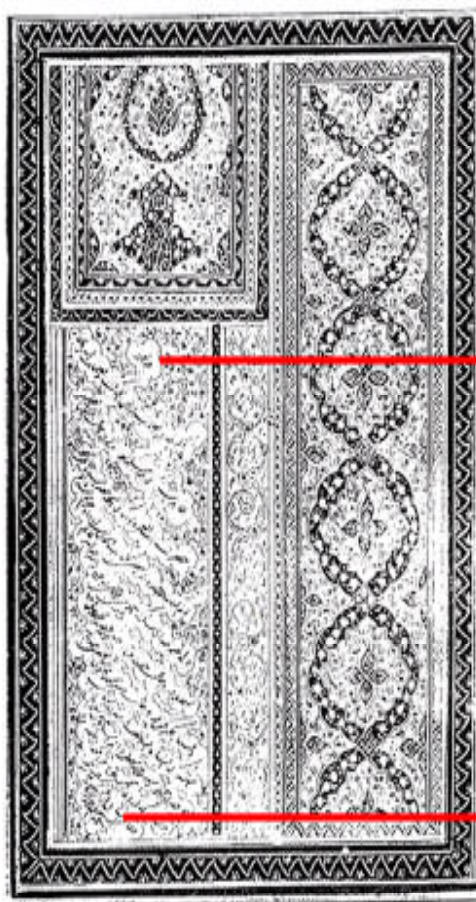
نسخه ی کتابخانه ی مجلس

آغاز و پایان الواح حضرت باب با اسماء الهی





بسم الله الرحمن الرحيم



الحمد لله

الحمد لله

مقایسه مطلع الواح نازله از قلم سید باب با مطلع توبه نامه

در تمام آثار نازله از قلم سید باب شروع اثر مزین به اسامی و صفات الهی نظیر موارد زیر بوده و هیچ اثری از او بدون ذکر نام خدا دیده نشده

هو بسم الله المعتمد العلی

هو بسم الله المهیمن العزیز

هو بسم الله العزیز المحبوب

هو بسم الله الاطهر المبین

هو بسم الله العلی العظیم



پایان الواح سید باب همه با جمله ای موزون و زیبا دارای حسن ختام
است در حالیکه در توبه نامه جعلی با کلمه والسلام و به صورتی ناقص
خاتمه یافته که با سبک الواح او مغایرت دارد

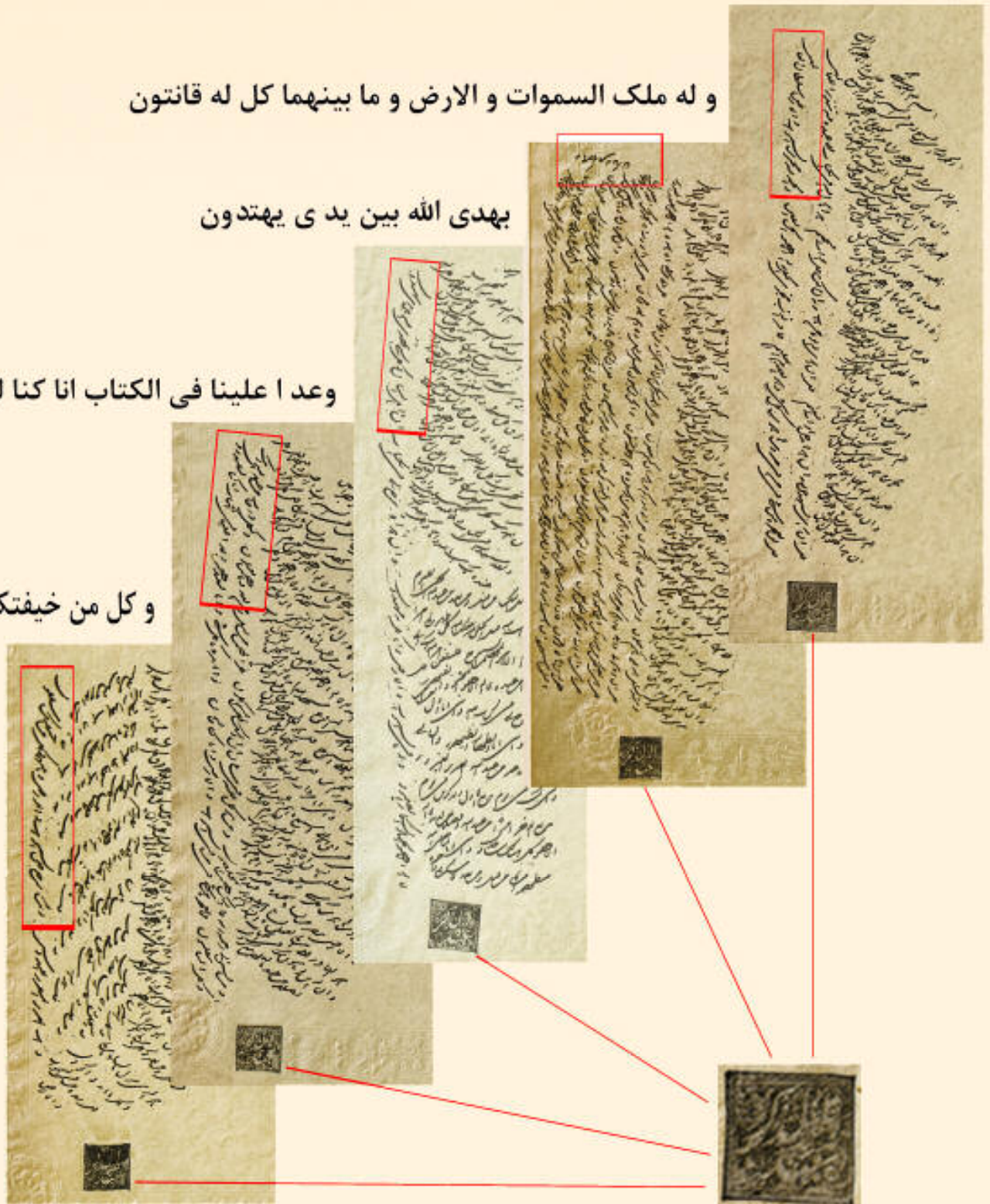
والحمد لله محبوب السموات و الارض سلطان العالمین

و له ملک السموات و الارض و ما بینهما کل له قانتون

بهی الله بین یدی یهتدون

وعدا علينا فی الكتاب انا کنا لمقتدرون

و کل من خیفک مشفقون



عدم تطابق توبه نامه ای که به سید باب نسبت می دهند با سبک نگارش او

جای خالی بسم الله که در تمام آثار سید باب موجود می باشد



جای خالی مخاطب جای خالی نام نویسنده جای خالی امضا

سبک نگارش این توبه نامه که با عنوان "فداک روحی" آغاز شده، با آثار سید باب همخوانی ندارد. برای اهل حقیقت بسیار روشن است که این نوع نگارش با روح متعالی و بلند پایه او کاملاً در تضاد و تباین است. سید باب نه خود، که پیروان شجاع و از جان گذشته خویش را نوعی تربیت فرموده بود که نسبت به احدی سر فرود نیاورند. نه فقط دلاوری هائی که در میدان نبرد از اصحاب او بظهور رسیده این واقعیات را اثبات میکند، که خطابات قهریه او به محمد شاه و صدر اعظم و علمای مستبد و بیرحم عهد قاجار برای هیچ شخص منصفی هیچ شکی باقی نمی گذارد که این شخصیت شجاع و بی باک در مقابل زور گویان زمان، قلم و زبان خود را به اینگونه کلمات تحقیرآمیز نظیر "فداک روحی" نیا لوده است. نمونه ای از خطابات قهریه را در صفحات بعد ملاحظه نمایید. بعلاوه وقتی سید باب از اینکه محمد شاه جمله "فداک روحی" را در حق علیخان ماکوئی بکار می برد در توقیعی که جهت او صادر می کند او را به باد انتقاد می گیرد، بعید است که خود او کلمه ای را که خوشایند او نیست سر لوحه نامه اش قرار دهد.

« جای خالی مهر سید باب »

با توجه به الواح نازله از قلم سید باب که در صفحات قبل ملاحظه گردید نامه های سید باب همه حاوی مهر است. در زمان ظهور سید باب نامه هایی که اعتبار آن می بایست محرز شود تنها مهر افراد وسیله این اعتبار وصحت بوده است و مهر افراد در اعتبار اسناد جایگاه خاصی داشته است و بدون مهر هیچ سندی اعتبار نداشته. اما در سندی که ادعا شده توبه نامه سید باب است و آنرا ولیعهد در گزارش خود برای پادشاه ارسال داشته که طبعاً باید اهمیت فوق العاده ای داشته باشد و حساسیت روی آن بقدری است که در صندوقی مخصوص نگاهداری میشود، جای مهر خالی

است

یکی از خطابت قهر به حضرت اعلی به حاج میرزا آغاسی که از او در مورد بکار بردن کلمه

روحی فداک او را سرزنش نموده است

"اما تعلم ما فعلت يا مظهر ابليس فکانما ظلمت على كل من في الوجود من الغيب والشهود وقتلت كل من في ملکوت الودود فان الامام (ع) قال من احتمال ذنبا فکانما احتمال كل الذنوب فاه اه بظلمک تشبهت الفردوس ومن فيها وتصعقت الارض ومن عليها فقد تغيرت المياه والارياح وتخربت البلاد واندكت الجبال واصفرت الاوراق وايبست الاغصان وانقطعت الاثمارولقد خاب من حمل ظلما ومع ذلك مع سوء ارضك وكثرة اموالك قد اذنت لي بسجن جبل الذي لم يكن هناك انسانا وليس ابعد منه ارضا وجعلت نزولي على الذي تعرف مقامه فلعمري لو جاء الى باب بيتي بان اجعله خادما لحماريما اخترته بقله رايه انه خرج مرارا عديدة الى ضرب ملح بمكنسة ايدي رعايا وحشيش ايدي الصبيان لهذا مبلغ جهله لديك وانك معذلك تكتب اليه (روحی فداک) بلی بمثلک يليق ان تجعل روحك فداه وتاخذ اموال الملك وتوتى الى قوم لدى اضل من الانعام ليصرفون في غير محبة اللهو يشربون الخمر ويلعنون في السر وان ذلك حظك في الحياة الدنيا ولا تصرف لذرية رسول الله (ص) بقدر قيمة حيوان في سبيل سجنه...."

